

بامقدمه عباس عبدی

بجران ۴۴۴ روزه در تهران

گفته‌ها و ناگفته‌هایی از
تصرف سفارت آمریکا

امیرضاستوده - حمیدکاویانی



۱۵

۲

۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

امیرزادگان - جمعی از نویسندگان و مترجمان - ۱۳۴۲
روزنامه دین و مذهب - تهران ۱۳۴۲



444 Days of Crisis in Tehran

Amīr-rezā Sutude
Hamīd Kāvīyānī



سیزدهم آبان ماه هر سال مصادف است با سالروز تصرف سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان پیرو خط امام؛ واقعه ای که برخلاف توقع و تصور ابتدایی آفرینندگان آن، به سرعت ابعادی گسترده یافت تا حدی که حضرت امام آن را «انقلاب دوم» نامیدند و اثرات و تبعات آن برای سالیان طولانی در ابعاد مختلف داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی ایران، امتداد و تداوم یافت. این تداوم و استمرار به گونه ای بوده است که امروز نیز علی رغم گذشت بیست سال، این واقعه همچنان در معادلات جاری کشور خصوصاً در بعد خارجی و بین المللی، عاملی مهم و موثر است ...

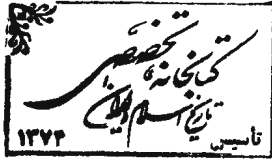
اما از سوی دیگر، تصرف لانه جاسوسی آمریکا و مساله گروگان گیری اتباع آمریکایی در تهران، موضوعی است که با اصل رابطه ایران و آمریکا گره خورده و به نظر می رسد تعیین چگونگی این رابطه، در هر حال با موضوع تصرف لانه و گروگانگیری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام پیوندی اجتناب ناپذیر یافته است. در این کتاب خواننده با گفته ها و ناگفته هایی از تصرف سفارت آمریکا رو به رو خواهد گشت. آن هم به نگاهی پس از بیست از گذشت آن واقعه.

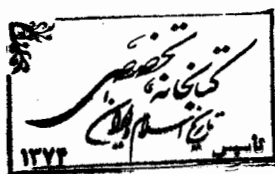
ISBN 964-307-112-X



9 789643 071127

۱۲۰۰ تومان





بحران ۴۴۴ روزه در تهران

گفته‌ها و ناگفته‌هایی از تصرف سفارت آمریکا

امیررضا ستوده

حمید کاویانی



موسسه نشر و تحقیقات ذکر



موسسه نشر و تحقیقات ذکر

تهران، انقلاب، فلسطین جنوبی، محتشم، ش ۳۰، طبقه اول

تلفن ۶۴۱۰۰۴۱ / دورنگار ۶۴۶۸۲۴۳

صندوق پستی ۱۳۱۸۵/۹۹۱



بحران ۴۴۴ روزه در تهران

امیررضا ستوده - حمید کاویانی

طرح روی جلد: حسین فیلی زاده

ناشر: موسسه نشر و تحقیقات ذکر

حروفچینی: کارگاه گرافیک قاصدک

لیتوگرافی و چاپ جلد: سیحون

چاپ متن و صحافی: محمد



چاپ اول: زمستان ۷۹ / تعداد: ۵۰۰۰ جلد

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: x-۱۱۲-۳۰۷-۹۶۴-۹۶۴-x-964-307-112-ISBN

ستوده، امیررضا، ۱۳۴۰ -

بحران ۴۴۴ روزه در تهران: گفته‌ها و ناگفته‌هایی از تصرف سفارت آمریکا بعد از ۲۰ سال /

امیررضا ستوده، حمید کاویانی. - تهران: ذکر، ۱۳۷۹. ۲۳۲ ص. ISBN 964-307-112-x

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس:

۱. ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ -- اشغال سفارت آمریکا، ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰.

۲. گروگانگیری -- ایران. ۳. ایران -- روابط خارجی -- ایران. الف. کاویانی، حمید ۱۳۴۷ - .

ب عنوان. ۳ پ ۲۴ س / ۵ / ۱۶۵۴ DSR ۹۵۵ / ۰۸۴

۱۳۴۹۹ - ۷۹

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۵
مقدمه مهندس عباس عبدی	۹
ضرورت بحث	۱۳
انقلاب با دورویکرد	۱۹
تقابل دورویکرد	۳۹
انجام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام	۵۲
نگاه کاخ سفید به انقلاب ۲۲ بهمن	۵۷
آرایش نیروهای داخلی در برابر آمریکا	۶۲
چرا سفارت آمریکا اشغال شد؟	۶۷
حق مشروع ملت ایران	۷۲
یک جرقه و شعله‌ور شدن آتش	۸۱
سفارت چگونه اشغال شد؟	۸۶
حرکتی خودجوش و غیر دولتی	۸۶
طراحی عملیات	۸۷
نحوه سازماندهی	۹۴

- ۹۷ حمله به سفارت و اشغال لانه
- ۱۰۳ اولین روز بحران
- ۱۰۴ اطلاعیه شماره ۱
- ۱۰۶ اطلاعیه شماره ۲
- ۱۰۶ اطلاعیه شماره ۳
- ۱۰۸ اطلاعیه شماره ۴
- ۱۰۸ اطلاعیه شماره ۵
- ۱۰۹ اطلاعیه شماره ۶
- ۱۱۱ حمایت امام از اقدام دانشجویان
- ۱۱۳ از گروگانگیری تا انقلاب دوم
- ۱۱۹ وفاق عمومی و همگرایی ملی
- ۱۲۲ استعفای دولت موقت
- ۱۲۳ نخستین واکنشهای کاخ سفید به تصرف سفارت آمریکا
- ۱۲۶ عملیات نظامی برای آزادی گروگانها
- ۱۲۸ شکست در صحرا
- ۱۴۴ تلاشهای دیپلماتیک برای حل بحران
- ۱۴۸ پاسخ اول آمریکا
- ۱۵۲ پاسخ دوم آمریکا
- ۱۵۷ بیانیه الجزایر
- ۱۵۸ آمریکا تسلیم شد
- ۱۶۰ متن کامل گزارش نخست وزیر به مجلس
- ۱۶۱ ایران و شیطان بزرگ
- ۱۶۳ ثمرات اشغال جاسوسخانه

فهرست مطالب ❖ ۷

۱۶۶	تعهدات ایالات متحده
۱۶۷	تعهدات آمریکا
۱۷۰	تسلیم آمریکا
۱۷۱	استرداد اموال و داراییها
۱۷۳	پیشنهاد اول
۱۷۵	بررسی انتقادات
۱۷۷	روش سیاسی
۱۸۳	ضمیمه ۱
۲۱۹	ضمیمه ۲

مقدمهٔ مهندس عباس عبدی

میان ما و غربی‌ها تفاوت‌های فرهنگی زیادی وجود دارد ولی یکی از این تفاوت‌ها را می‌توان در خاطره یا واقعه یا تاریخ‌نویسی دانست. اولین بار که این مسئله توجه مرا به خود جلب کرد، هنگام مطالعه کتاب ظهور و سقوط رایش سوم در حدود هجده سال پیش بود. با تصویری که از نظام آلمان هیتلری وجود داشت، خواننده از وجود بسیاری از اسناد و مدارک مورد استناد کتاب تعجب می‌کند. یکی از مهمترین این اسناد و مدارک دستنوشته‌های افسران ارشد ارتش آلمان است، افسرانی که بارها تصمیم به ترور هیتلر گرفته و تمامی جزئیات این تصمیمات را به همراه اسامی همکارانشان در دفتر خاطرات خود ثبت کرده‌اند، در حالی که می‌دانسته‌اند افشای یک جمله از آن خاطرات به مرگ تمامی آنان منجر می‌شد. چنین خاطره‌نویسی‌هایی که منابع بکر و دست اول محسوب می‌شود، مهمترین منابع و مأخذ برای درک واقعیت‌های تاریخی است.

به دلیل همین توجه و اهتمام است که پس از وقوع هر واقعه‌ای و حتی در طی زمانی آن واقعه، کتابهای متعددی درباره آن چاپ و منتشر می‌شود. متأسفانه این خصلت در میان ما چنان‌که باید و شاید مشاهده نمی‌شود. از

یک سو خاطره‌نویسی‌های به هنگام و بی‌جهتگیری کم است و از سوی دیگر تدوین و انتشار سریع کتاب درباره وقایع به ندرت مشاهده می‌شود. این امر تا حدودی مرتبط با وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه ما و فقدان آزادیهای مناسب است، به همین دلیل است که پس از دوم خرداد از این حیث تحولی جدی صورت گرفته است و کتابهای بسیاری درباره وقایع روز و جاری چاپ و منتشر می‌شود.

بسیاری از صاحب‌نظران عقیده دارند که برای قضاوت صحیح نسبت به واقعه‌ای تاریخی لازم است که چند دهه از آن واقعه بگذرد، به عبارت بهتر می‌توان گفت که اولاً آن واقعه باید تا حدود زیادی به تاریخ بپیوندد و درگیر حب و بغضهای روزمره افراد و صاحب‌نظران نباشد. ثانیاً منابع و اطلاعات خام به اندازه کافی درباره موضوع در اختیار قرار گرفته باشد تا در نتیجه این دو وضعیت بتوان قضاوتی قابل قبول درباره یک واقعه تاریخی داشت.

تصرف سفارت آمریکا در تهران هم به لحاظ داخلی و هم از منظر بین‌المللی واقعه مهمی بوده است، تاکنون در غرب به ویژه آمریکا چندین کتاب در این زمینه نوشته شده است. ولی در ایران هم از حیث خاطره‌نگاری این واقعه ضعف داشته‌ایم و هم از جهت ابعاد تحلیلی و تاریخی آن تقریباً در نقطه صفر قرار داشته‌ایم. علت این فقدان خاطره‌نویسی در این زمینه را به فرصتی دیگر احاله می‌دهم، ولی فقدان نوشته‌های تحلیلی و تاریخی درباره این موضوع بیشتر از آن ناشی شده است که این واقعه در هاله‌ای از مبارزه همچنان زنده میان ایران و آمریکا قرار داشته است و امکان نوشتن متنی خارج از این چارچوب زنده و فعال وجود نداشته است. به همین دلیل نگرش جوان امروزی به آن واقعه چندان مطابق با واقع نیست و همچنان نگرشهای ناشی از حب و بغض بر نگرشهای بیطرفانه و خردمندانه غلبه دارد.

امید است که با فضای ایجاد شده پس از دوم خرداد، نسبت به گذشته و تحلیل آن اهتمام جدی‌تری صورت گیرد، در زمینه وقایعی همچون انقلاب، مسائل ابتدای انقلاب، تصرف سفارت آمریکا، جنگ و... کتابهای قابل قبول تدوین و عرضه گردد و زمینه لازم را برای درک واقعی‌تر نسل امروز از گذشته تاریخی خویش فراهم کند.

عباس عبدی

ضرورت بحث

سیزدهم آبان ماه سال ۷۹، مصادف است با بیست و یکمین سالروز تصرف سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام؛ واقعه‌ای که برخلاف توقع و تصور ابتدایی آفرینندگان آن، به سرعت ابعادی گسترده یافت تا حدی که حضرت امام آن را «انقلاب دوم» نامیدند و اثرات و تبعات آن برای سالیان طولانی در ابعاد مختلف داخلی و خارجی نظام جمهوری اسلامی ایران، امتداد و تداوم یافت. این تداوم و استمرار به گونه‌ای بوده است که امروز نیز علی‌رغم گذشت بیست سال، این واقعه همچنان در معادلات جاری کشور خصوصاً در بعد خارجی و بین‌المللی، عاملی مهم و مؤثر است.

تصرف سفارت آمریکا در سال ۵۸، نمادی از استعمارستیزی ملت ایران و نفی سلطه قدرتهای استکباری بود و از همین رو، سیزدهم آبان ماه به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار نام‌گذاری شد. بنابراین، این روز را باید فارغ از تغییرات عرصه سیاسی، همواره گرامی داشت؛ همچنان که بیست و دوم بهمن را که روز به ثمر نشستن وجه ضد استبدادی نهضت انقلابی مردم ایران است، همه ساله گرامی می‌داریم.

اما از سوی دیگر، تصرف لانه جاسوسی آمریکا و مسئله گروگانگیری اتباع آمریکایی در تهران، موضوعی است که با اصل رابطه ایران و آمریکا گره خورده و به نظر می‌رسد تعیین چگونگی این رابطه، در هر حال با موضوع تصرف لانه و گروگانگیری دانشجویان مسلمان پیرو خط امام پیوندی اجتناب‌ناپذیر یافته است. صرف نظر از مواضع دولتمردان آمریکایی در این باره، حساسیت افکار عمومی آمریکاییان در خصوص واقعه گروگانگیری را نمی‌توان نادیده گرفت: واقعیتی که حتی در جریان باز کردن باب گفت و گو با مردم آمریکا توسط آقای خاتمی نیز مورد توجه قرار گرفت و ریاست محترم جمهوری اسلامی در خلال مصاحبه ابتکاری خود با شبکه C. N. N آمریکا، تلاش کرد تا حد امکان در جهت پاک کردن آثار منفی این اقدام به حق دانشجویان انقلابی در اذهان مردم آمریکا پیش رود.

البته تأثیرات تصرف سفارت آمریکا در بعد خارجی محدود به افکار عمومی مردم آمریکا نیست. این اقدام در سایر کشورها و بویژه دولتهای اروپایی و غربی نیز بازتابی گسترده داشته است و توجیه منطقی آن عمل انقلابی دانشجویان مسلمان ایرانی با توجه به زمینه‌ها و شرایط زمانی در آن مقطع، نه تنها بخشی از موانع روانی ارتباط بین مردم ایران و آمریکا را از میان خواهد برد بلکه چهره به ناحق مخدوش شده جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی را نیز ترمیم و حقانیت آن را به تصویر خواهد کشید و از این جهت، به عنوان گامی مهم و مؤثر در جهت پیشبرد سیاست تنش‌زدایی نظام قابل ارزیابی خواهد بود.

مهندس بهزاد نبوی که در آن مقطع، از مطرح‌ترین چهره‌های سیاسی با نفوذ و فعال در جریان حل و فصل ماجرای گروگانگیری محسوب می‌شد، در خصوص ضرورت پرداختن به این موضوع پس از گذشت بیست سال، چنین

می‌گوید:

ارزیابی همه جانبه شکست‌ها و پیروزی‌های گذشته، سنت حسنه‌ای است که متأسفانه در جامعه ما کمتر به آن توجه شده است. شکست‌ها و حرمانها از بیم تضعیف روحیه‌ها به محاق فراموشی سپرده می‌شوند و در یاد کردن از پیروزی‌ها نیز به تقدیر و تمجید و ذکر جنبه‌های حماسی آنها اکتفا می‌شود. حال آن که بازنگری و بررسی انتقادی هر دو به یک اندازه در تثبیت دستاوردها و عبرت‌آموزی و رفع نقاط آسیب‌پذیر مؤثر است. حماسه تسخیر لانه جاسوسی آمریکا که آثاری در ابعاد یک انقلاب از خود بر جای گذاشت و در طول سالیان، بسیاری از جنبه‌ها و شئون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی جامعه ما را تحت تأثیر خود داشت و تا آینده‌ای طولانی همچنان در سرنوشت ما نقش بازی خواهد کرد، نمونه روشنی از این دست است. عدم بررسی جدی و نقادانه واقعه تسخیر لانه جاسوسی، موجب شده است که تحلیلهای انحرافی محافل غیر رسمی درباره ریشه‌ها و دستاوردهای آن رواج یابد و این جریان اصیل در فقدان تحلیلی صحیح و همه جانبه در معرض انتقادهای ناصواب قرار گیرد.

از نگاه او، کلیه تحلیلهای و قضاوتهای محافل غیر رسمی درباره ریشه‌های تسخیر لانه جاسوسی که در نظر مخالفان این اقدام بیشتر مقبول افتاده است را می‌توان در سه محور زیر خلاصه کرد:

۱. تسخیر لانه جاسوسی، نقشه‌ای طراحی شده از سوی خود آمریکا بود. به دلیل روابط ویژه دو کشور پیش از انقلاب، آمریکا وامهایی به ایران داده

بود که ضوابط و اساساً بازپرداخت آن چندان روشن نبود. لذا با تحریک ایران به اشغال سفارت خویش و در نتیجه ضبط اموال و داراییهای ایران، امکان دریافت مطالبات خود را تضمین کرد.

۲. تسخیر لانه جاسوسی، توطئه انگلیس بود تا اولاً با انحراف افکار عمومی به سوی آمریکا، خود را از معرض تهاجم انقلاب برهاند و ثانیاً با تخریب روابط ایران و آمریکا، رقیب را از میدان به در کند.

۳. تسخیر لانه جاسوسی، طرح توده‌ایها بود. آنها با اجرای این نقشه، افکار عمومی را به سوی آمریکا یا «شیطان کبیر» جلب کردند تا همه از خطر شوروی یا «شیطان اکبر» غافل بمانند، بدان امید که ایران به دامان شوروی بیفتد.

صاحبان این سه تحلیل، هر کدام بر اساس حساسیتهای خود و با اعتقاد به تئوری توطئه، آمریکا را با انگیزه اقتصادی، انگلیس را با انگیزه انحراف افکار عمومی و از میدان به در کردن رقیب، توده‌ایها را با انگیزه انحراف افکار عمومی از خطر شوروی، طراح توطئه تسخیر لانه جاسوسی می‌دانند. لازم نیست چندان در بررسی شرایط قبل و بعد از تسخیر لانه جاسوسی عمیق شویم تا بی‌پایگی این‌گونه قضاوت‌های سطحی و بیمارگونه را ثابت کنیم.

طرفداران تحلیل اول به ماجرای استناد می‌کنند که به بیانیه الجزایر مربوط می‌شود. در جریان مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها، ما خواستار پس گرفتن کلیه وجوهی شدیم که در بانکهای آمریکایی داشتیم. از طرفی در زمان شاه مقداری وام از بانکهای آمریکایی گرفته بودند. بانکهای آمریکایی در برابر خواسته ما می‌گفتند: «اگر ما وجوه شما را پس بدیم، تکلیف بدهی شما و وامهایی که گرفته‌اید چه می‌شود؟» بنی صدر از طریق

رئیس وقت بانک مرکزی پیشنهاد کرد که اصلاً پولهایمان را از بانکهای آمریکا بیرون نکشیم و به تدریج اقساط وامها را بپردازیم. ما نقداً تمام اقساط وامها و بهره آنها را پرداختیم تا بتوانیم بقیه وجوه خود را از بانکهای آمریکایی پس بگیریم. بعداً لیبرالها و بنی صدر هیاهو کردند که اینها وامهای مشکوکی بود که آمریکا نمی توانست از ایران بگیرد و ما دستی دستی خودمان هم‌اش را به آمریکاییها پرداختیم.

یکی از آقایانی که تا روز امضای بیانیه الجزایر خیلی هم با آن موافق بود و بعد از سردمداران مخالفت با بیانیه شد، با نشریه‌ای مصاحبه کرد و گفت اصلاً اشغال لانه، توطئه راکفلر و کیسینجر بود. چون یک بانک آمریکایی متعلق به راکفلر و امی به ایران داده بود که پایه‌های خیلی محکمی نداشت. آمریکاییها شاه را به آمریکا بردند، چون می دانستند که دانشجویان لانه جاسوسی را اشغال می کنند، می دانستند بعد از اشغال لانه اموال ایران مصادره می شود، می دانستند که بعداً کار به امضای بیانیه‌ای می کشد و می دانستند که در آن بیانیه می توانند این وامها را پس بگیرند.

البته همه این صفرا و کبراها بی اساس بود، به دلیل اینکه پس از پیروزی انقلاب و در زمان دولت موقت، کلیه وامها و مطالبات آمریکا و سایر کشورها به نحو مرتب پرداخت می شد. بنابراین آمریکا چه انگیزه‌ای برای چنین توطئه‌ای می توانست داشته باشد؟

اگر این تحلیل نهایتاً شاهی - هر چند سست و بی ارزش - برای خود ارائه می دهد، ادعای دخالت انگلیس و یا توده‌ایها در تسخیر لانه جاسوسی فاقد این حداقل است و هیچ شاهد، دلیل، سند و یا حتی قرینه‌ای برای اثبات خود ارائه نمی کند.

و اساساً آیا بر مسند خدایی نشانیدن دشمن و معتقد شدن به اینکه امور

پیچیده انسان و جامعه و سیاست را تا سالیان دراز پیش‌بینی و طراحی می‌کند، نتیجه همان یأس و سرخوردگی و احساس ناتوانی و حقارت در برابر خصم نیست؟ و آیا پناه بردن به تئوری توطئه، خود بهانه‌ای برای مخفی کردن این همه احساس حقارت نیست؟ وگرنه چه دلیلی دارد که صرفاً به دلیل عدم توان در حفظ و تداوم پیروزیها و در نتیجه مواجهه با شرایط مشکل و سخت، اصالت پیروزیها و افتخارات گذشته را نفی کنیم؟

از این سه تحلیل انحرافی که بگذریم، در ارزیابی ریشه‌های تسخیر لائت جاسوسی، گه‌گاه تحلیل دیگری نیز ارائه می‌شود که آن را هم باید بررسی کرد. بر طبق این تحلیل، حادثه جاسوسی، نقشه و طرح جناح مخالف دولت موقت بود تا بتواند کابینه را سرنگون کند و خود قدرت را به دست بگیرد.

این تحلیل، اشغال لائت جاسوسی را حاصل جنگ قدرت میان جناحهای داخلی رقیب می‌داند. اگر منظور از این تحلیل آن باشد که تسخیر لائت جاسوسی موجب حذف جناحی از صحنه رهبری انقلاب و قدرت گرفتن جناح اکثریت نیروهای درون انقلاب شد، سخن صحیحی است. اما اگر مقصود، تنزل این حادثه عظیم در حد نزاع‌های شخصی و گروهی و تحلیل آن در چارچوب تئوری توطئه است، مطالبی که در نقد سه تحلیل قبل ذکر شد، در این مورد هم مصداق دارد.

در هر حال نفس وجود تحلیلهای متفاوت و بعضاً متضاد در قبال واقعه تصرف سفارت آمریکا و گروگانگیری توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و بویژه دیدگاههای موجود در قبال نتایج و عوارض منفی این اقدام که از نظر عده‌ای، اصل آن را غیر منطقی، ناموجه و زیان‌بار به حال انقلاب، کشور و نظام جلوه می‌دهد، لزوم بازنگری در قبال این رویداد حتی پس از گذشت بیست سال را لازم و ضروری می‌نماید.

انقلاب با دو رویکرد

تا پیش از حاکمیت یافتن رژیم پهلوی در ایران، جنبشهای مردمی عمدتاً خصلتی ضد استبدادی داشتند. انقلاب مشروطه، آخرین نمونه از این دست بود. پس از به تخت نشستن رضاخان و روی کار آمدن خاندان پهلوی، قدرتهای استعماری نیز در کنار عوامل استبدادی، بر جامعه استیلا یافتند. نهضت ملی شدن صنعت نفت، نخستین تجربه جامعۀ ایران در مبارزۀ همزمان با استبداد و استعمار بود. اگر چه این نهضت در نهایت، به ظاهر شکست خورد اما همزمان با رشد خوی استبدادی پهلوی دوم، سلطه قدرتهای خارجی نیز در ایران افزایش یافت و زمینه را برای یک جوش انقلابی و مردمی بر ضد استبداد و استعمار حاکم بر کشور به وجود آورد.

انقلاب اسلامی ملت ایران به رهبری حضرت امام، در واقع مبارزه‌ای بود با دو وجه ضد استبدادی و ضد استعماری که با آزادسازی پتانسیلهای درونی جامعه و خشم فرو خفته مردم، سرنگونی حاکمیت مستبد داخلی و قطع ید سلطه‌گران خارجی و قدرتهای استعماری را هدف نهایی خود قرار داده بود.

اما در میان نیروهای همراه انقلاب و عناصری که در صف مبارزان

فعالیت می‌کردند، عده‌ای نسبت به انقلاب، تنها رویکردی ضد استبدادی داشتند و هدف مبارزه را در ساقط کردن حاکمیت مستبد، خلاصه می‌کردند. مرحوم مهندس مهدی بازرگان از جمله شاخص‌ترین عناصری بود که با چنین رویکردی در صف انقلابیان قرار داشت. و در کتاب آفتاب توحید خود تصریح کرده بود که مبارزه ما یک مبارزه ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه است و با استبدادی دو هزار و پانصد ساله مبارزه می‌کنیم. البته این گروه از مبارزان، منکر ماهیت وابسته رژیم مستبد به قدرتهای خارجی نبودند اما اصل مبارزه را بر محور استبداد داخلی گذاشته بودند و برای وجه ضد استعماری نهضت، اهمیتی قائل نبودند. برخی از این عناصر، حتی معتقد به لزوم دگرگونیهای بنیادی و انقلابی در نظام و ساختار حکومتی نیز نبودند و تصور می‌کردند با از بین رفتن استبداد سلطنتی و ایجاد اصلاحاتی در نظام سیاسی موجود، می‌توان به ساختار مطلوبی برای اداره کشور، دست یافت. از دیدگاه خارجی نیز در مواجهه با تهدیدات و مخاطرات قدرتهای مسلط، شوروی را در اولویت قرار می‌دادند.

در مقابل، عناصر دیگری در صف نیروهای مبارز و انقلابی حضور داشتند که از منظر دیگری به نهضت و مبارزه می‌نگریستند و مقابله و تعارض با قدرتهای استعماری و استکباری جهان را در کنار تأکید بر استبدادستیزی، وجه همت خود ساخته بودند.

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر محتشمی از جمله این عناصر بود. وی ضمن تشریح ماهیت و سابقه تاریخی قدرتهای استعمارگر، در خصوص نقش و موقعیت این قدرتهای جهانی به ویژه آمریکا در منطقه همزمان با آغاز و رشد نهضت اسلامی مردم ایران، توضیح می‌دهد:

دولت‌های استعمارگر در طول تاریخ و قبل از شروع استعمار

آمریکا در منطقه و جهان، بیشتر دولتها غرب اروپا و روسیه بودند. برنامه کشورهای استعمارگر، برنامه‌ای است که در طول تاریخ، قدرتهای بزرگ مسلط و طاغوتیان در میان ابنای بشر به یک سان عمل کرده‌اند. قرآن کریم در این زمینه آیات قابل توجهی دارد. در آیه شریفه ۴ از سوره قصص آمده است: ﴿ان فرعون على فى الارض و جعل اهلها شيعا يستضعف طائفة منهم يذبح ابناءهم و يستحيى نساءهم انه كان من المفسدين﴾. فرعون در زمین به صورت قدرتی استکباری و استعلایی ظاهر شد و عملکرد او این گونه بود که اهل زمین و انسانها را فرقه فرقه و دسته دسته کرد؛ دسته‌ای را کارگر و دسته‌ای را کارفرما. یعنی مجموعه‌ای از مردمان بایستی برابر و بارکش طایفه دیگری می‌بودند. آیه می‌فرماید: ﴿يستضعف طائفة منهم﴾. یعنی دسته‌ای از آنان را به استضعفا و زبردست قرار گرفتن کشانید. سپس می‌افزاید: ﴿يذبح ابناءهم و يستحيى نساءهم﴾. یعنی نیروهایی را که خطرزا بودند - که همان نیروی جوان و فرزندان پسر می‌باشند که از قدرت بدنی و جسمی و روحی بالایی برخوردارند - از بین می‌برد و می‌کشد و اما زنان آنان را زنده نگه می‌داشت. به طور طبیعی زنان آنها ضعیف بودند و در عین حال می‌توانستند در خانه طاغوتیان و فرعونیان خدمتکار باشند و از آنان بهره‌وری کنند، لذا آنها را زنده نگه می‌داشت. علت دیگر زنده نگه داشتن زنان این بود که خطری از ناحیه زنان احساس نمی‌کرد.

فرعون جامعه را دو دسته کرده بود؛ یک دسته به نام سبطیان و

یک دسته به نام قبطیان. قبطیان همان اشراف و درباریان و طبقات برتر جامعه بودند و سبطیان کارگران و زیردستان و مستضعفان جامعه بودند. این سبک کار سیستم استکباری و استعماری فرعون بود.

در آیه ۵۳ سوره زخرف خداوند می‌فرماید: ﴿فاستخف قومه فاطاعوه انهم كانوا قوما فاسقين﴾ فرعون مردم را سبک و تحمیق شده پرورش می‌داد، از این‌رو او را بدون چون و چرا اطاعت می‌کردند. طبیعی است که تحمیق جامعه از راه‌های مختلفی انجام می‌شد. انواع تحمیق جامعه عبارت است از: ۱. بی‌خبر نگه داشتن جامعه از واقعیاتی که در دنیا و حول و حوش انسانها می‌گذرد. ۲. محدود کردن و پایین نگاه داشتن سطح فکر و دانش جامعه. ۳. ترویج خرافه‌ها و تلقین آن به جامعه تا سرحد عقیده و باور جامعه. ۴. بهره‌برداری از بی‌خبری جامعه و برعکس جلوه دادن واقعیات و حقایق عالم و حق را باطل و باطل را حق جلوه دادن.

بیداری و خرافه‌زدایی و به تعبیر دیگر، علم و آگاهی نسبت به واقعیات و رشد فکری ملتها می‌تواند بزرگترین دشمن حکومت‌های وابسته، مزدور، خودکامه و شیطنی جهان باشد. به همین دلیل، حکومت‌های خودکامه و دست‌نشانده به تبع قدرتهای بزرگ، با تمام قدرت با علم و آگاهی ملتها و بیداری جامعه مبارزه می‌کنند. البته در گذشته وسایل این مبارزه کمتر و این کار دشوارتر بود ولی امروزه با در دست داشتن وسایل تبلیغاتی گسترده، دستگاه‌های ارتباط جمعی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات

و وسایل جدیدتری مثل ماهواره، دنیای استکباری به استخفاف و عقول و درک و شعور مردم پرداخته و سعی می‌کند در افکار ملت‌ها، به خصوص جهان سوم، اثرات مستقیم تخریبی بگذارد و آنها را از واقعیات دور نگه دارد. آنان با نفوذ و رسوخ در درون سیستم آموزش و پرورش و فرهنگ و دانشگاه‌های کشورهای جهان سوم و با تلقین خرافه‌هایی از این قبیل که عقل و درک و شعور غربیها از ملت‌های شرقی بیشتر و مغز آنان دارای پتانسیل بالاتری است و از این‌رو، آنان پیشتانند و باید همه چیز غربی باشد و شرقیها مقلد غربیها باشند و دست نیاز به طرف آنان دراز کنند؛ و نیز با شستشوی مغزی تحصیلکردگان اروپا و آمریکا، سعی می‌کنند زمام امور کشورهای جهان سوم و ملت‌های مستضعف را در دست بگیرند و از آنان بیگاری بکشند و بر منابع غنی و سرشار آنان مسلط شوند.

تاریخ استعمار و استکبار در کشورهای جهان سوم، طولانی است و سرسلسله استعمارگرایان اروپای غربی، کشورهای چون پرتغال، اسپانیا، انگلستان و فرانسه بودند که به کل عالم دست‌اندازی کرده بودند، از آمریکا گرفته تا آفریقا و آسیا. آنان کشورهای بسیار دوردست را نیز تحت سلطه و نفوذ خود درآورده بودند و همه منابع سرشار ملت‌ها را به یغما می‌بردند. این وضعیت تا سال‌های قبل از جنگ جهانی ادامه داشت.

در جنگ جهانی اول، آمریکا که از این حرکت استعماری طرفی نبسته بود، رفته رفته به خود آمد و برای خود در گوشه و کنار دنیا مراکزی به عنوان نقاط نفوذ دست و پا کرد. در آن زمان، رفته

رفته دست اروپا از آمریکای لاتین قطع شد و در هر جا که استعمار و استکبار جا خالی می‌کرد و به علل و عوامل مختلف از قبیل فشارهای داخلی و خارجی و عدم توانایی استمرار استعمار، عقب‌نشینی می‌کرد، آمریکا جایگزین آن می‌شد. البته با توجه به جنایات و خیانتها و ستمهایی که استعمارگران اروپایی در کشورهای مستعمره خود کرده بودند، نفرت و انزجاری نسبت به اروپا و کشورهای استعماری اروپایی در میان ملتها به وجود آمده بود. آمریکا با زیبا جلوه دادن خود و حمایت ظاهری از حقوق ملتها و تظاهر به اینکه می‌خواهد به آنان کمک کند و در صدد جایگزینی حرکت استعماری اروپای غربی نیست، سعی می‌کرد با چهره‌ای زیبا در آن کشورها نفوذ کند. ولی در پشت این ماسک زیبای انساندوستانه و حقوق بشری، چهره‌ای بسیار خشن و مخوف از استعمار و استکبار وجود داشت و گوی سبقت را در ظلم و ستم و جنایت و خیانت از همه دول استعماری و استکباری اروپای غربی ربوده بود.

بعد از جنگ جهانی دوم، سلطه‌گری آمریکا بر آسیا و کشورهای آفریقایی و به ویژه کشورهای عربی و اسلامی شروع می‌شود. در این منطقه، به خصوص خلیج فارس، تاریخ استعمار آمریکا به حدود نیم قرن می‌رسد. آمریکاییها یک هدف داشتند و یک اصل پوششی اعلام شده و سیاستی برای اجرای آن هدف. هدف اصلی آمریکا سلطه بر کل جهان بوده و هست و خواهد بود. اصل پوششی که به عنوان هدف در دنیا عنوان شده و آمریکاییها روی آن تبلیغ می‌کنند، حفظ منافع حیاتی آمریکاست، که تمام رؤسای

آمریکا در گذشته و حال این عنوان را در سرفصل برنامه‌ها و سیاست‌های خودشان به عنوان هدف ذکر می‌کنند. سیاست دولتمردان آمریکا برای اجرای آن هدف و اصل پوششی را می‌توانیم به ترتیب زیر تقسیم‌بندی کنیم.

نخستین مورد، سیاست و طرح [دکترین] ترومن، نخستین رئیس جمهور آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم است. او این طرح را برای حفظ منافع حیاتی آمریکا در دنیا مطرح کرد و آن طرح استفاده از قدرت نظامی آمریکا در جهان برای حفظ منافع آن کشور بود. این سیاست در چند عنوان خلاصه می‌شود: یکی تقویت پیمان ناتو و تقویت کشورهای عضو ناتو. دوم تقویت طرح مارشال و کمک نظامی و تسلیحاتی آمریکا به ترکیه و یونان و استمرار پایگاه‌های نظامی و جاسوسی در این دو کشور، و بعد از ترکیه و یونان در حجاز، اردن، عراق، ایران و لبنان. سوم قرارداد پیمان مشترک با عربستان سعودی در سال ۱۹۵۱ تحت عنوان دفاع مشترک که براساس همین قرارداد، فرودگاه ظهران عربستان سعودی تا پنج سال در اختیار نیروی هوایی آمریکا قرار گرفت. چهارم، پیمان نظامی و سیاسی و اقتصادی بین ترکیه، ایران و پاکستان در سال ۱۹۵۴ با هدف پیوستن سوریه، لبنان، سعودی و مصر به این کشورها بود. پنجم، پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ بین اعراب، ایران، پاکستان، ترکیه و انگلیس با حمایت آمریکا. ششم، تقویت اسرائیل به عنوان تضمین‌کننده منافع استعماری آمریکا و سوپاپ اطمینان و مشت آهنین بر ضد هر قدرتی که بخواهد با منافع استکباری آمریکا در منطقه مقابله کند.

همان طوری که می‌دانید، نطفهٔ رژیم اشغالگر فلسطین را استعمار انگلیس بست. بعد از پایان عمر استعماری انگلیس و روی کار آمدن استعمار آمریکا، به طور طبیعی اسرائیل نمایندگی استعمار را در قلب جهان اسلام داشت و وارد و در خدمت استکبار جهانی و آمریکا انجام وظیفه می‌کند. استکبار جهانی و آمریکای جهانخوار با تمام قدرت و وجود، سعی در حفظ ارکان اسرائیل و تأمین منافع صهیونیستها در منطقهٔ خاورمیانه و فلسطین دارد. مشاهده می‌کنیم که در این طرح، تمام منافع آمریکا در خارج از قارهٔ آمریکا متمرکز شده و ناتو و کشورهای عضو آن هم به عنوان بازوان نظامی و پر قدرت آن، در کنار دهها پایگاه نظامی که در اروپا و کشورهای مختلف منطقهٔ خاورمیانه و آسیا و آفریقا بنا شده، فعال است و عمل می‌کند.

البته در این مرحله و مقطع تاریخی، حوادثی در خاورمیانه به وقوع پیوست که طرح فراگیر نظامی آمریکا را به هم زد و به آمریکا نشان داد که این‌گونه نیست که هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد. حوادثی مثل انقلاب مصر به رهبری عبدالناصر در سال ۱۹۵۲ م، انقلاب الجزایر در سال ۱۹۵۴ م یا ملی شدن صنعت نفت ایران در سال ۱۳۳۲ ش.

سیاست و طرح دوم آمریکا بعد از این مقطع، طرح و سیاست [دکترین] آیزنهاور بود. آیزنهاور نیز برای به دست آوردن هدف آمریکا در پوستهٔ اصلی پوششی یاد شده، سیاست پرکردن خلأ را پیش گرفته بود. برنامه‌ای که آیزنهاور در سال ۱۹۵۷ اعلام کرد، این بود که با توجه به بحران اقتصادی انگلیس و خروج نیروهای

آن دولت و نیز فرانسه از منطقه خاورمیانه، آمریکا باید این خلأ را پر کند. آیزنهاور برای توجیه سیاستش می‌گوید: «اهمیت خاورمیانه در این است که دارای دو مثلث منابع نفت شناخته شده‌ی دنیاست و این از اهمیت پیمان ناتو کمتر نیست. به گونه‌ای که اگر ما منافع خود را در خاورمیانه از دست دهیم، ناتو معنا و هدفش را از دست خواهد داد.

به همین دلیل بود که وقتی اروپاییها از هر کشوری خارج می‌شدند، آمریکا سعی می‌کرد بلافاصله جای آنها را پر کند. مثلاً فرانسه از ویتنام خارج می‌شود و نیروهای نظامی آمریکا جایگزین فرانسویها می‌شوند. انگلستان از فلسطین خارج می‌شود و دست از آنجا برمی‌دارد و آمریکا دست روی اسرائیل می‌گذارد و به پشتیبانی اسرائیل و بر ضد فلسطینیها برمی‌خیزد. انگلیس و فرانسه از کانال سوئز بیرون می‌روند و آمریکا تلاش می‌کند جایگزین آنها شود. انگلیسیها از کشورهای مختلف حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس خارج می‌شوند و آمریکاییها جایگزین انگلیسیها می‌شوند. در سال ۱۳۳۲ ش انگلیس در ایران شکست می‌خورد و آمریکا جایگزین آن می‌شود.

یکی از استراتژیک‌ترین مناطق جهان برای آمریکا، خاورمیانه است. یکی از نشریات آمریکایی، ضمن چاپ خاطرات آیزنهاور، این جملات را از او نقل کرده بود: «در قطعه زمین پر برکت و خوبی دولت اسرائیل را به وجود آوردیم. مصالح استراتژیک آمریکا با این سرزمین که موسوم به خاورمیانه است، گره خورده و مرتبط است. آمریکا باید از نظر امور عمومی نیز به

آن متصل شود.»

این حرف، بار سیاسی خاصی دارد؛ یعنی آمریکاییها می‌خواهند هم از نظر استراتژیکی، هم از نظر جغرافیایی، هم از نظر سیاسی و ملی و نظامی و به اصطلاح از هر حیث و از تمام ابعاد و به طور همه جانبه به منطقه خاورمیانه متصل شوند، به صورتی که خاورمیانه با آمریکای لاتین و آمریکای مرکزی فرقی نداشته باشد. آمریکا برای حفظ منافع حیاتی خود و یا به تعبیر صحیحتر برای سلطه بر خاورمیانه و کشورهای نفت خیز منطقه، دولت اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ به رسمیت شناخت و تأیید نمود و تاکنون با تمام قدرت و توان از آن حمایت کرده است.

طرح و یا سیاست سوم برای نیل به هدف اساسی آمریکا، طرح سیاست [دکترین] نیکسون است و آن سیاست ایجاد یک ژاندارم در منطقه به نمایندگی از آمریکاست. آتش نیکسون از همه تندتر بود. پیش از آن، آمریکا با امکانات و سرمایه گذاری خود کار می‌کرد، اما براساس طرح نیکسون، قصد داشت به دست رؤسای کشورهای جهان سوم و خاورمیانه که جز مزدورانی برای آمریکا نبودند و یا سرمایه ملتها، منافع خود را حفظ کند. یعنی هم پول و سرمایه از جیب ملتهای مظلوم خارج می‌شود و هم نیروی انسانی در خدمت منافع و مصالح آمریکا قرار گیرد. سیاستمداران کاخ سفید، این طرح را پس از شکست مستقیمی که آمریکا در ویتنام خورد، طراحی کردند و به مرحله اجرا گذاشتند. نیکسون بدین منظور چند برنامه داشت. یکی پشتوانه قرار دادن اسرائیل به عنوان ژاندارم نظامی و امنیتی منطقه خلیج فارس.

سوم سرکوب سیاسی از طریق اسلام عربستان سعودی. به قول معروف، آمریکاییها در جهان اسلام و منطقه خلیج فارس، با شمشیر ایران و عباى حکام عربستان سعودی منافع خود را حفظ می کردند و به تعبیر صحیحتر، سلطه خود را بر این منطقه برقرار می کردند.

محمدرضا شاه در سال ۱۹۷۳ میلادی مطابق با سال ۱۳۵۱ شمسی می گوید: «اروپا، آمریکا و ژاپن، خلیج فارس را جزء لایتجزای امنیت خود می دانند ولی نمی توانند امنیت آن را تضمین کنند. از این رو، ما به جای آنان این امر را به عهده گرفتیم.»

این نشان دهنده کمال مزدوری و بی مایگی و وابستگی یک عنصر ددمنش و خودکامه است.

در دوران نیکسون، روابط ایران و آمریکا در بهترین وضعیت خودش نسبت به سابق قرار داشت و نیکسون با توجه به دوستی دیرینه ای که از دهه ۱۳۳۰ به بعد با شخص شاه و رژیم سلطنتی و دربار داشت، به اصطلاح چک سفید در اختیار شاه گذاشته بود و به صورت مطلق از او حمایت می کرد. در زمان ریاست جمهوری نیکسون، شاه فعال ما یشاء منطقه شد و ژاندارمی خلیج فارس را به عهده گرفت و سیل اسلحه آمریکایی به طرف ایران روانه شد. با خاموش شدن عمر نیکسون در اثر کشف افتضاح «واترگیت» و سپس شکست مفتضحانه جرال د فور در انتخابات ریاست جمهوری از کارتر و دموکراتها، تحلیلگران فکر می کردند که کارتر برخورد سردی با رژیم شاه خواهد داشت. اصولاً تحلیل

سیاستمداران لیبرال در ایران این بود که سیاست کسارت باعث شکست شاه در مقابل ملت شد، در حالی که به نظر من این مسئله درست به عکس است؛ رژیم شاه وقتی با شکست جمهوریخواهان و جerald فورد در انتخابات مواجه شد، بلافاصله تصمیم گرفت که پیام تبریکی برای کارتر مخابره کند. شاید شاه از نخستین رؤسای کشورها بود که تلگرافهای تبریک برای کارتر مخابره کردند. متقابلاً دموکراتها نیز علی‌رغم دخالت شاه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و میلیونها دلاری که به دست اردشیر زاهدی، سفیر وقت ایران در آمریکا، برای پیروزی جمهوریخواهان خرج تبلیغات جerald فورد کرده بود، براساس منافع و مصالح آمریکانه تنها سطح روابط خود را با شاه کاهش ندادند، بلکه آن را به بالاترین سطح خود افزایش دادند. کاری را که کارتر برای رژیم سلطنتی شاه کرد، هیچ یک از رؤسای جمهور گذشته و جمهوریخواهان نکرده بودند. به نظر من اگر حتی جمهوریخواهان پیروز می‌شدند، یا باید به سیاست دموکراتها در برابر شاه و ایران عمل می‌کردند تا بتوانند به عمر رو به پایان این دیکتاتور و مستبد بیفزایند، یا اگر می‌خواستند به همان روال گذشته عمل کنند، رژیم شاه زودتر سقوط می‌کرد و سرنگون می‌شد.

سیاست کارتر دقیقاً به نفع حفظ و حراست از مزدوری مانند شاه در منطقه خاورمیانه بود. دموکراتهای آمریکایی این مطلب را خوب درک کرده بودند که اگر رژیمهای وابسته به آمریکا - که مصالح و منافع آمریکا را در کشورهای خودشان تأمین می‌کنند - به همان دیکتاتوری و خودکامگی ادامه دهند، نه تنها خودشان

سقوط می‌کنند، بلکه کل منافع آمریکا در جهان سوم و کشورهای این منطقه تهدید می‌شود. لذا برای حفظ سیستمهای دیکتاتوری و استبدادی وابسته به خودشان، مسئله باز شدن فضای سیاسی و مهار حرکت‌های خشن و تنفرآمیز نسبت به رژیمهای حاکم و در نهایت آمریکا را که به عنوان همپیمان و حامی این رژیم فعال بود در پیش گرفتند.

پس هدف، همان هدف گذشته بود و طرح و سیاست هم حفظ منافع حیاتی آمریکا. برنامه حکومت و رژیم جدید آمریکا این بود که با سیاست جدید فضای باز سیاسی و طرح مسئله حقوق بشر، بتواند رژیمها و مهره‌های سرسپرده خود را در جهان سوم و خاورمیانه عربی و منطقه خلیج فارس حفظ کند. تحلیل دموکراتها این بود که راه و روش و سیاست جمهوریخواهان - یعنی دادن چک سفید و حمایت بی‌قید و شرط و صد درصد از مهره‌های آمریکا در کشورهای جهان سوم - پنجه خونین به چهره ملت‌ها کشیدن است و ملت‌ها را نسبت به رژیمها و در نهایت نسبت به آمریکا جری خواهد کرد. لذا نخست برای حفظ موجودیت مهره‌های سرسپرده و سران کشورهای منطقه و دوم برای حفظ سلطه آمریکا به کمک این مهره‌ها، روش فریب و نیرنگ و سیاست بازی را در چارچوب فضای باز سیاسی و حقوق بشر در چنین کشورهایی پیاده کردند.

به هر حال، به دنبال انتخاب کارتر بود که شاه برای دستیابی و پابوسی رئیس جمهور جدید آمریکا به واشنگتن رفت و در آنجا مراسم بردگی و سرسپردگی را به جا آورد و به دنبال آن کارتر به

ایران آمد و رژیم سلطنتی و شخص شاه را بهترین رژیم و باثبات‌ترین حکومت در منطقه قلمداد کرد و شاه را دوست و فردی معرفی کرد که توانسته است در این منطقه جزیرهٔ ثباتی را تشکیل دهد. بعد از این مراحل بود که جنایات شاه و کشتار شاه به صورت بی‌سابقه‌ای در ایران فراگیر شد و تا آخرین مراحل، کارتر و دولت آمریکا از شاه و جنایتکاران منطقه‌ای حمایت کردند.

خلاصه آنکه آمریکا از رژیم شاه در آخرین سالهای عمرش، بیش از گذشته حمایت کرد و شخص کارتر با سیاست زر و زور و تزویر سعی در ابقای هر چه بیشتر شاه می‌کرد و از طریق فضای باز سیاسی می‌خواست شعله‌های ملت‌هپ مبارزات مردم ایران را بر ضد شخص شاه و رژیم سلطنتی خاموش کند. اما ملت دیگر از خواب بیدار شده بود و فریب حرکت‌های شاه را نمی‌خورد و به راه خودش تا سقوط رژیم سلطنتی و شخص شاه ادامه داد.

با این همه، این وضعیت باعث نشده بود و نمی‌شد که آمریکا دست از سر ایران و ملت ایران و سرمایه‌های نهفته در ایران اسلامی بردارد. همان‌طور که حضرت امام بارها و بارها فرمودند، آمریکا از این مارهای خوش‌خط و خال بسیار زیاد در آستین دارد و برای هر مرحله‌ای در کشورهای تحت سلطهٔ خودش، راه و روش و سیاست خاص آن مرحله را پیش می‌گیرد و برای آن شرایط، عناصر مشخصی را در صحنه فعال می‌کند. لذا می‌بینیم که برای حفظ رژیم سلطنتی، شاپور بختیار روی کار می‌آید و عناصر دیگری از قبیل شاپور بختیار مطرح می‌شوند که سوابق ملی‌گرایی و مبارزاتی بر ضد استبداد و دیکتاتوری شاه داشتند،

بدون آنکه مذهب و اسلام را در مبارزات خودشان راه داده باشند. این راه و روش، ضمن فریب افکار عمومی، برای حفظ منافع آمریکا بسیار مساعد بود. اولاً رژیم سلطنتی را حفظ می‌کرد، زیرا تکیه بر قانون اساسی داشت. ثانیاً می‌توانست منافع آمریکا را در ایران تأمین کند، زیرا این عناصر با مقداری تغییر شکل، همان راه و روش رژیم سلطنتی را ادامه می‌دادند.

علی‌اکبر محتشمی از جمله تربیت‌یافتگان مکتب حضرت امام به عنوان رهبر نهضت اسلامی بود که خود، بیشترین حساسیت را نسبت به قدرتهای استعماری و استکباری و ارتباط آنها با حکومتهای خودکامه و مستبد دست‌نشانده، ابراز می‌کرد. حجت‌الاسلام محتشمی در این باره تأکید می‌کند:

امام از سال ۴۱ و ۴۲ با بانگ رسای خویش به ملتها و به خصوص به ملت ایران هشدار داده و حساسیت مردم را نسبت به استعمارگران و به ویژه دولت آمریکا برانگیخته بود. امام در آن سال در قم فریاد زد: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر.»

آمریکا به خوبی می‌دانست که دیدگاه حضرت امام و به تبع ایشان، روحانیان مبارز و بیدار ایران، نسبت به استعمارگران و به ویژه آمریکا چیست و اگر آنان زمام امور را در کشور در دست گیرند، هیچ جایگاه و پایگاهی در داخل ایران برای عوامل استعمار باقی نخواهد ماند. حضرت امام در سال ۱۳۴۳ برخورد بسیار تندی با استعمارگران و آمریکا کردند. امام در تاریخ ۲۴/۸/۴۳ فرمودند: «دنیا باید بداند هر گرفتاری که ملت ایران و ملل مسلمین دارند از آمریکاست. ملت اسلام از اجانب عموماً و

از آمریکا خصوصاً متنفر است». امام در همان سخنرانی تاریخی فرمودند: «آمریکا است که به اسرائیل قدرت می‌دهد که اعراب مسلم را آواره کند. آمریکا است که اسلام و قرآن را به حال خود مضر می‌داند و می‌خواهد آنها را از جلو راه خود بردارد.»

حضرت امام در مرداد ماه سال ۱۳۴۹ نیز طی اطلاعیه‌ای دربارهٔ حوادث ایران، فرمودند: «این جانب اعلام می‌کنم هر قراردادی که با سرمایه‌داران آمریکا و دیگر مستعمرین بسته شود، مخالف خواست ملت و مخالف احکام اسلام است.»

بدیهی است که غرب و آمریکا و اصولاً استمارگران و اجانب با چنین فردی با این دیدگاه روشن نسبت به بیگانگان و استکبار جهانی نمی‌توانستند کنار بیایند و خوب می‌دانستند که شخصیتی همچون حضرت امام بالاخره در مقطعی با منافع آنان اصطکاک جدی پیدا خواهد کرد. لذا توطئه غرب و آمریکا این بود که از کنار قضیهٔ انقلاب اسلامی و پیروزی آن در ایران بگذرند و با تقویت نیروهایی که در داخل مجموعهٔ انقلاب به عنوان عوامل نفوذی یا سمپات غرب و آمریکا حضور داشتند، نقشه‌های شوم و خائنهٔ خود را به مرحلهٔ اجرا درآورند.

در میان مجموعه همراهان و همگامان نهضت، عدهٔ زیادی در چنین الگوی فکری، جریان نهضت و انقلاب را پیگیری می‌کردند؛ الگوی مزدوج که مبارزه با استبداد و استعمار را به طور همزمان مورد توجه قرار می‌داد و استعمار خارجی را یکی از عوامل اصلی دوام و بقای استبداد داخلی در دوران معاصر ارزیابی می‌کرد. با توجه به این نظام فکری، از نگاه بسیاری از نیروهای انقلابی و مبارزان، انقلاب پس از پیروزی در بیست و دوم بهمن

ماه ۵۷، همچنان در معرض تهدید عوامل «ضد انقلاب»، بازماندگان نظام پیشین و به ویژه قدرتهای خارجی قرار داشت. اینان با تأکید بر تجربه نهضت ملی نفت، امکان وقوع کودتای ۲۸ مردادی دیگر را بسیار محتمل می‌دانستند و معتقد بودند رفع چنین خطری، مستلزم اصلاح ساختارهای موجود و پاکسازی عناصر نظام پیشین، همزمان با تأکید جدی بر وجه ضد استعماری و ضد امپریالیستی انقلاب و از بین بردن زمینه هرگونه سلطه‌جویی و توطئه خارجی است.

این در حالی بود که پس از پیروزی انقلاب، دولت موقت به ریاست مرحوم مهندس بازرگان امور اجرایی کشور را در دست گرفت. نگاهی به ترکیب اعضای دولت موقت، نشان می‌داد که مدیریت دستگاه اجرایی در مجموع با تفکری که مرحوم بازرگان آن را نمایندگی می‌کرد، کاملاً همسویی داشت. براساس این تفکر و رویکرد نسبت به انقلاب، پس از سرنگونی شاه، انقلاب عملاً پایان یافته تلقی می‌شد و لزومی به استمرار حضور گسترده و انقلابی مردم در صحنه برای استقرار نظام نوین احساس نمی‌شد؛ مردم باید به خانه‌های خود باز می‌گشتند!

این رویکرد دوگانه در مواجهه با پدیده انقلاب، از نگاه دانشجویان و دانشگاهیانی که در جریان نهضت قرار گرفته بودند، پنهان نبود. مهندس ابراهیم اصغر زاده که در یک سال پیش از پیروزی انقلاب در جمع دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا در تهران نقشی فعال داشت، ارزیابی خود را در این باره اینچنین ارائه می‌دهد:

تحلیل صحیح ماهیت انقلاب، باید مبتنی بر شناخت و ارزیابی اتفاقاتی باشد که در فاصله نهضت ملی شدن صنعت نفت تا بیست و دوم بهمن ماه سال ۵۷، رخ داد. نهضت ملی شدن صنعت نفت

در حقیقت به دست گروهی از روشنفکران ملی و مذهبی و با مشارکت روحانیت صورت گرفت و به پیروزی رسید. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه سعی کرد که به نوعی ترکیب طبقاتی جامعه را به هم بزند و با اصلاحات ارضی و جلوگیری از ادامه حیات اقتصادی فئودالها و ملاکان و زمین‌داران، انقلاب محدودی در طبقات اجتماعی به وجود آورد. یعنی فئودالها را به بن‌بست کشاند و زمینهایشان را به کشاورزان داد و سرمایه‌هایشان را نیز به سمت بخش صنعت هدایت کرد و بدین ترتیب، نوعی سرمایه‌داری صنعتی در کشور ایجاد شد. این حرکت شاه تا حدودی موجب شد که توده‌های مردم، کارگران، دهقانان و کسانی که به هر حال، آمادگی بروز رفتارهای انقلابی را داشتند، منفعل شوند. شاه با تقسیم بخشی از سود و سهام کارخانجات به کارگران و با دادن زمین به کشاورزان، طبقات پایین جامعه را برای انجام حرکت‌های اعتراضی و انقلابی بی‌انگیزه کرد.

اما آنچه که در خلال سالهای ۵۵، ۵۶ و ۵۷ موجب اوچگیری نهضت و پیروزی انقلاب شد، ترکیبی است از عوامل مختلف. یکی از این عوامل، ورود عنصر جدیدی در فضای مبارزه و انقلاب، یعنی عنصر مذهب، البته تعبیر جدید از مذهب بود. در ۱۵ خرداد سال ۴۲ هم عنصر مذهب در حرکت مردم وجود داشت. حتی در قیامهای قبلی هم، حرکت‌ها به نوعی مذهبی بودند ولی تبیین و ارائه تعبیری جدید از مذهب و مفاهیم مذهبی در میان قشرهای متوسط و طبقات میانی جامعه، حرکت آفرین و خیزش‌زا

بود. این تعابیر تازه از مذهب به ویژه در سالهای ۵۴، ۵۵ و ۵۶ توسط مرحوم دکتر علی شریعتی و مرحوم استاد شهید مرتضی مطهری و بخشی از روشنفکران مذهبی در بدنه نهضت تزریق شد. مفهوم‌بندی جدید که از بعضی واژه‌ها مثل امام، شهادت، انتظار و بسیاری واژه‌هایی که در فرهنگ شیعی وجود داشتند اما آن حرکت آفرینی و حرکت‌زایی خود را از دست داده بودند، در پی این حرکت احیاگرانه، جوهره پویا و انقلابی خود را در میان طبقه متوسط و به ویژه قشر تحصیل‌کرده باز یافتند و از این طریق به طبقات پایینی جامعه نیز منتقل شدند.

یک اتفاق دیگر هم افتاد و آن این بود که یک ارتباطی میان تمام گروه‌های متفکر، روشنفکر، دانشگاهی و روحانی ما به وجود آمد و همه تقریباً به این نتیجه رسیدند که باید با هم باشند، چرا که در غیر این صورت نخواهند توانست نهضت را به پیروزی برسانند. اینها دیده بودند که نهضت‌های قبلی به دلیل ناتوانی در به کارگیری همه گروه‌های مبارز، به شکست انجامیدند.

رهبری شخص حضرت امام (س) هم محوری شد که همه پشت سر ایشان حرکت کنند و انقلاب را پیش ببرند.

یکی دیگر از عناصر مهم تحولات آن سالها این بود که مردم، رهبری و روشنفکران، به خصوص روشنفکرانی که طرز تفکر حضرت امام را قبول داشتند، معتقد بودند که با رژیم شاه نمی‌توان منتزع از مناسبات بین‌المللی و بی‌ارتباط با قدرتهای خارجی مواجه شد. از ابتدا هم حضرت امام نظراتشان بر این پایه بود که شاه یک مهره است، مهره دست بیگانگان و در فرمایشاتشان دائم

بر این موضوع، یعنی وجود دشمن خارجی در برابر نهضت تأکید می‌کردند.

به اعتقاد من، با آن تصویری که ما از انقلاب داریم، انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷ صورت نگرفت بلکه انقلاب در ۱۳ آبان ۵۸ بود که به پیروزی رسید. به خاطر این که تا ۲۲ بهمن ۵۷ هدف اصلی از پای درآوردن استبداد داخلی بود و از نظر ما این تنها مرحله اول انقلاب به حساب می‌آمد.

دقیقاً از همین نقطه، اختلاف نظرها در میان انقلابیان و عناصر همراه نهضت، بروز کرد. تا قبل از ۲۲ بهمن، همه متحد بودند بر این که مبارزه با استبداد مسئله اصلی است و رژیم شاه باید ساقط شود اما بخشی از روشنفکران ملی مذهبی معتقد بودند که انقلاب یعنی همین. البته این نیروها تا پیش از شهریور ۵۷ هم اعتقادی به انقلاب نداشتند و حاضر نبودند بگویند شاه باید بروند بلکه می‌گفتند همین قانون اساسی موجود را می‌شود تغییر داد؛ اما بعد که خونها ریخته شد و توده‌های مردم به صحنه ریختند، تحلیل‌هایشان عوض شد چون می‌دیدند که انقلاب به راحتی دارد محقق می‌شود، شاه دارد می‌رود و از دست بختیار هم دیگر کاری ساخته نیست. بنابراین، اعتقاد و تفکر آنان این بود که ما تا ۲۲ بهمن خیلی هم جلو رفتیم. همین که شاه را بیرون کردیم، دیگر احتیاجی نیست که پیشروی کنیم، نیازی به اعدام و به تغییر مناسبات اقتصادی و جا به جایی ارگانها و کارهای انقلابی وجود ندارد، وظیفه ما این بود که با شاه مبارزه کنیم و مبارزه کردیم، شاه را بیرون کردیم و قضیه تمام شد.

آن روز اول که آقای مهندس بازرگان مسئولیت دولت موقت را پذیرفتند، تفکرشان این بود که انقلاب تمام شد، و مردم می‌توانند به خانه‌هایشان برگردند اما تفکر امام اصلاً این‌گونه نبود. اساساً کار ویژه دولت موقت، کار ویژه انتقالی بود و این که شرایط مناسب را برای ایجاد نهادهای انقلاب مثل مجلس خبرگان، تغییر قانون اساسی و انجام سایر امور لازم برای نهادینه شدن انقلاب، فراهم کند. ولی دولت موقت تفکرش این بود که در ۲۲ بهمن، همه چیز خاتمه یافته و انقلاب به پایان رسیده است. این در حقیقت دو برداشت مختلفی بود که در آن زمان راجع به انقلاب وجود داشت.

تقابل دو رویکرد

طبیعی بود که صاحبان این دو رویکرد، نمی‌توانستند همزمان در کنار یکدیگر هدایت انقلاب را در دست داشته باشند و به همین جهت، اختلافها و تضادها در میان این دو گروه از عناصر و همراهان انقلاب، به سرعت بروز و ظهور پیدا کرد.

منشأ و نحوه بروز این اختلافها را از زبان مهندس بهزاد نبوی بشنوید:

مهندس بازرگان و دوستان ایشان، مفهوم انقلاب اسلامی را به شکلی که امام قرائت می‌کردند، پذیرا نبودند و قبول نداشتند. به چنین افرادی نمی‌شد گفت نیروهای انقلابی، چون هر طرفدار انقلابی الزاماً انقلابی نیست. برخی از آنان آمریکا را خطر جدی و مهمی نمی‌دانستند و حتی شوروی را خطرناکتر از آمریکا به شمار می‌آوردند. از جمله مرحوم بازرگان می‌گفت: «اگر آمریکا شیطان بزرگ است، شوروی شیطان اکبر است.» تحلیل ایشان این

بود که ما دو هزار و خرده‌ای کیلومتر مرز مشترک با شوروی داریم و اگر خطری ما را تهدید کند، بیشتر از جانب شوروی است. البته امروز کاملاً مشهود است که از این تحلیلها کدام صحیحتر بوده. حالا می‌بینیم که شوروی دیگر اصلاً وجود خارجی ندارد و به پانزده - شانزده کشور تجزیه شده، حال آنکه آمریکا هنوز هم جدی‌ترین تهدید بر ضد انقلاب و نظام است.

شاید این جریانات، قدری هم تحت تأثیر نهضت ملی ایران و ملی شدن صنعت نفت بودند و به زمانها توجه دقیق نداشتند. در آن دوره مردم از تضاد بین انگلستان و آمریکا برای بیرون کردن انگلستان و کوتاه کردن دست او از ایران بهره‌مند شدند. آنها تصور می‌کردند بعد از بیست و پنج سال باز شرایط همان‌طور است. حال آنکه شرایط فرق کرده و آمریکا قدرتمند شده بود. من خودم معتقدم که تا ۲۲ بهمن ۵۷ انگلستان حاکم بر ایران بود. ولی معتقد نیستم که بعد از پیروزی انقلاب هم خطری که ما را تهدید می‌کند از جانب انگلستان است. بلکه معتقدم اگر بازگشتی برای امپریالیستها و دولتهای استعماری به کشور ما متصور باشد، از سوی آمریکا است.

بعضی از این دوستان، به وجود یک سری آمریکاییها خوب در بین دولتمردان آمریکا قائل بودند که طرفدار ایران و انقلاب‌اند و البته باید با آنها ارتباط نزدیک داشت.

خود مهندس بازرگان در سخنرانی هنگام دریافت حکم نخست‌وزیری از امام در دانشگاه تهران، صادقانه و صریح گفت: «من یک اتومبیل فولکس واگن هستم. من بولدوزر نیستم. من

اهل انقلاب و دگرگونی نیست. آرام آرام می‌توانم حرکت کنم و بیشتر از این از من انتظار نداشته باشید.» البته خلیفه آن موقع و ضمن اینکه صداقت ایشان را تحسین می‌کردند، از ایشان بریدند. آنها می‌گفتند: «وقتی انقلاب می‌شود، مگر ممکن است نخست‌وزیر انقلاب که شخص دوم انقلاب است بگوید من انقلابی نیستم و نمی‌توانم حرکت انقلابی و کار انقلابی کنم؟»

تا همان برهه بین نیروهای حزب‌اللهی و طرفدار انقلاب، نوعی نارضایتی و احساس غبن پیدا شده بود. احساس می‌کردند که انقلاب از نظر داخلی ناتمام مانده است. گرایش آن جریان حاکم، ایجاد یک نظام اسلامی نبود و می‌خواستند یک نظام قانونی آزادخواه را در کشور حاکم کنند که ارتباطی با نظام اسلامی نداشت. به هیچ‌وجه معتقد به حرکتی انقلابی برای ایجاد تغییرات در داخل ایران هم نبودند. پس نه نظام اسلامی می‌خواستند و نه حرکت انقلابی، و نه در برخورد با قدرتهای امپریالیستی - خصوصاً آمریکا - موضع قاطعی داشتند. حتی معتقد بودند که باید با آنها کنار آمد و نزدیک شد. این فضا سبب شده بود که در داخل دچار مشکلات فراوانی باشیم.

طبیعی است که این دو تفکر نمی‌توانستند در کنار یکدیگر هدایت انقلاب را به عهده بگیرند. تضادها و درگیریهای زیادی بین نیروهای انقلابی و نیروهای طرفدار انقلاب ایجاد شد. نیروهای خط امام و نیروهای حزب‌اللهی که در آن موقع شکل گرفتند، در نهادهای انقلابی که مستقیماً زیر نظر امام بود جمع شدند و از زیر پوشش دولت موقت بیرون آمدند. دولت موقت هم با همان دیدگاه

خاص خودش، ساز خودش را می‌زد.

این اختلافات از همان روز اول بروز کرد. مرحوم بازرگان معتقد به جمهوری دمکراتیک بود و امام جمهوری اسلامی را مطرح می‌کردند. او قدری کوتاه آمد و جمهوری دمکراتیک اسلامی را مطرح کرد. امام باز هم بر جمهوری اسلامی اصرار داشتند. اصلاً این خودش مبنایی برای اختلافات شد. بحث نهادهای انقلابی و ایجاد سپاه و کمیته‌ها که پیش آمد، دولت موقت به شدت مخالف بود و فقط می‌خواست ارتش و نیروهای مسلح سابق را احیا کند؛ آن هم نه آنکه به طور کامل آنها را بازسازی کند، بلکه به همان شیوه خاص خودش. مثلاً ارتشبد اویسی را که آخرین فرماندار نظامی کشور در زمان شاه بود، در ۲۳ بهمن ۵۷ بازنشسته کرد. از نظر سیاست خارجی هم به دنبال ایجاد رابطه حسنه و نزدیکی با آمریکا بود. به همین دلیل هم در یکی از سفرهای نخست وزیر و وزیر خارجه وقت، آنها با برژنسکی و ونس ملاقاتی برای حل مشکلات و اختلافات فی مابین داشتند. مجموعه اینها فضای آن دوران را نشان می‌دهد.

دولت موقت نسبت به مخالفان انقلاب، ملایم و بی‌قدرت بود؛ اما نسبت به دوستان انقلاب خیلی هم تند و تیز برخورد می‌کرد. همان دولت موقت که آن قدر ادعای دمکرات بودن می‌کرد، عنایت داشت که یک نفر از نیروهای حزب‌اللهی را به کار نگیرد، ولی این کار را برای کسان دیگر بد می‌دانست. به دلیل همین برخورد دولت موقت با نیروهایی مثل منافقین و گروههای چپ، طوری شده بود که اصلاً شیرازه کار از هم گسسته بود. اگر یادتان باشد،

چند روز قبل از تصرف لانه، به طور مکرر گروه‌هایی هتلها را اشغال و تبدیل به خوابگاه دانشجویی می‌کردند. اصلاً مملکت حکومت‌ناپذیر شده بود. هر کس برای خودش هر کاری دلش می‌خواست می‌کرد و احساس می‌شد که همه چیز دارد از دست می‌رود و شیرازهٔ امور از هم گسیخته است.

در واقع با پیروزی انقلاب اسلامی، بُعد ضد استبدادی انقلاب به ثمر نشست اما جنبهٔ ضد استعماری انقلاب همچنان در تقدیر و امکان باقی مانده بود. تا پایان عمر دولت موقت، شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» به عنوان یک استراتژی دنبال نشد. پایگاه‌های سلطهٔ استعمار در ارتش، مهره‌های وابسته و جاسوسان و... همچنان حفظ شده بود و همواره بیم آن می‌رفت که اشتباه نهضت ملی مجدداً تکرار شود و با یک کودتا بر انقلاب آن بگذرد که بر نهضت ملی گذشت.

به ویژه آنکه دولت و حکومت هنوز بر بدنهٔ نظام اداری و ارتش مسلط نبود و انقلاب نیروی مسلح سازمان یافته‌ای نداشت. این در شرایطی بود که گروه‌های ضد انقلاب و اغلب وابسته، با تشنج آفرینی‌های پیاپی در همهٔ نقاط کشور از تحکیم و استقرار وضع جلوگیری می‌کردند.

اما حجت الاسلام والمسلمین محتشمی به موارد بیشتری از آنچه تقابل میان دیدگاه حضرت امام به عنوان رهبر انقلاب و دولت موقت در اداره امور جامعه انقلابی می‌داند، اینچنین اشاره می‌کند:

در همان روزهای اول، مسیر دولت موقت و آقای بازرگان از خواست ملت و رهبری انقلابی فاصله گرفت. ابتدا این فاصله کم

بود اما با گذشت زمان، شکاف میان دولت موقت و گرایش مردم و رهبری انقلاب هر روز عمق بیشتری پیدا می‌کرد. در هفته‌های اول اسفند ماه سال ۵۷ بود که مردم با تنفر بسیار شدیدی که نسبت به بیگانگان - به خصوص آمریکا - داشتند، تظاهراتی بر ضد دولت آمریکا انجام دادند و به طرف سفارت آمریکا حمله ور شدند که خبرها حاکی از تیراندازی از داخل سفارت به طرف مردم بود. بازرگان در مصاحبه با روزنامه نیوزویک در همان زمان گفت که از حمله به سفارت آمریکا بسیار متأسف است و می‌کوشد این‌گونه حملات تکرار نشود. بازرگان اضافه کرد: «ما با آمریکا روابط دوستانه‌ای داشته‌ایم و مایل هستیم آن را حفظ کنیم.» این دیدگاه آقای بازرگان و دولت موقت درباره آمریکا و روابط حسنه با او بود.

مقابلاً دولت آمریکا هم نسبت به آقای بازرگان و دولت موقت خوشبین بود. همان‌طوری که از اسناد لانه جاسوسی مشتتص می‌شود، آمریکاییها می‌گویند: «سیاست آمریکا در حال حاضر عبارت است از جلب توجه نکردن در ایران و دفاع از منافع خود در تدارکات نظامی و تماسهای تجاری به طور مؤثر و به صورتی که جلب توجه نکند، و ابراز همدردی کلی در مقابل کوششهای جبهه‌های فعلی در دولت موقت برای سر و سامان دادن کشورشان.» از این عبارات برمی‌آید که دولت آمریکا بدون جلب توجه کردن و حساس نمودن مردم سعی در تثبیت موقعیت لیبرالها، بازرگان و عناصر دولت موقت دارد. در جای دیگر باز آمریکاییها تصریح می‌کنند که: «در بلندمدت ما خواهان کارکردن

برای ایرانی هستیم که ناسیونالیستهای غیر مذهبی میانه‌رو در اداره‌ی کشور مسلط باشند.» از اینجا برمی‌آید که اگر بازرگان را پذیرفته‌اند، در آینده حتی بازرگان را به عنوان یک ناسیونالیست مذهبی قبول ندارند. آنها کسانی را قبول دارند که ناسیونالیست غیر مذهبی باشند و مذهب به هیچ‌وجه حتی گوشه‌ای از زندگی آنها را نگرفته باشد.

متقابلاً بازرگان در یکی از ملاقاتهای خودش به عنوان نخست‌وزیر با کاردار سفارت آمریکا، اعتقادات خودش را درباره‌ی مناسبات و روابط حسنه با ایالات متحده آمریکا ابراز می‌کند. در یکی از اسناد لانه جاسوسی آمده است که: «بازرگان با توجه دادن به این نکته که او شخصاً به مناسبات حسنه ایالات متحده و ایران نظر مساعد دارد، پاسخ داد و به ارزش ملاقاتهای قبلی خود با سفیر سولیوان و مأمور سیاسی اشاره کرد. مناسبات حسنه با ایالات متحده از اعتقادات شخصی نخست‌وزیر است و هنگامی که دادن پست وزیر امور خارجه به یزدی مورد بحث بود، نخست‌وزیر از یزدی درباره‌ی این نکته پرسیده بود تا اینکه اطمینان حاصل کرد که یزدی از مناسبات دوستانه با ایالات متحده پشتیبانی می‌کند. بازرگان قضاوت کرد که ایالات متحده آمریکا در اینکه خواستار مناسبات حسنه با ایران است، صمیمیت دارد.» این دیدگاههای متقابل آقای بازرگان و دولت موقت نسبت به آمریکا و آمریکا نسبت به دولت موقت است. ما برخوردهای متضادی از جانب دولت موقت و سیستم انقلاب و مردم ایران مشاهده می‌کنیم. مثلاً در اردیبهشت ۵۸ وزیر دفاع آمریکا

مطلبی می‌گوید: «بعید نمی‌دانم که آمریکا برای دفاع از منافع حیاتی خود در خاورمیانه به نیروی نظامی متوسل شود.» حضرت امام در مصاحبه با لوموند در همان ماه فرمودند:

امپریالیسم آمریکا بزرگترین خطر است. عمال آمریکا در جریان این ترورها خود را پشت سر سازمان مذهبی دروغین فرقان پنهان کرده‌اند.

امام آمریکا را بزرگترین خطر برای کشورهای جهان سوم منطقه و ایران قلمداد می‌کند. خود وزیر دفاع آمریکا هم اعلام کرده است که: «ما در خاورمیانه دخالت نظامی می‌کنیم.» اما در مقابل، در همین مقطع تاریخی، دکتر یزدی به عنوان وزیر امور خارجه بازرگان در مصاحبه مطبوعاتی‌اش اظهار کرد که: «هیچ‌گونه خطر نظامی ما را تهدید نمی‌کند. ایران ژاندارم منطقه نیست و انقلاب خود را صادر نخواهیم کرد.»

سه مطلب جنجال‌برانگیز و محل تأمل و دارای بار سیاسی و فرهنگی خاص در موضع‌گیریهای دکتر یزدی بود که درست در مقابل رهبری انقلاب قرار می‌گرفت. اولاً از کجا می‌داند که هیچ‌گونه خطر نظامی ایران را تهدید نمی‌کند؟ شاید منظورش شخص خودش و دولت موقت و آقای بازرگان باشد، زیرا آنها به طور طبیعی مورد تأیید و حمایت آمریکاییها بودند و توانسته بودند در همان مدت، اعتماد غرب و آمریکا را جلب کنند. وگرنه چه کسی است که نداند انقلاب و اسلام و حضرت امام، هدف دشمنی دیرینه و کینه‌توزانه آمریکا و غرب است؟ و کیست که نداند آمریکاییها با تمام توان برای نابود کردن انقلاب و از بین

بردن اسلام و امام و ملت ایران از هیچ‌گونه تلاشی فروگذار نمی‌کنند؟

نکته دوم این است که دکتر یزدی می‌گوید: «ما انقلابمان را صادر نخواهیم کرد.» این درست در مقابل حرف حضرت امام است که: انقلاب اسلامی ایران باید به همه جا صادر شود. ما انقلابمان را صادر خواهیم کرد.

این کلام ابراهیم یزدی درست در جهت خواست و سیاستهای آمریکا بیان شده است.

ماجرای دیگر این بود که وزارت امور خارجه آمریکا از صدور حکم اعدام برای شاه سابق و برخی از دست‌اندرکاران رژیم سلطنتی شاه اظهار تأسف کرد. از طرف دیگر، سنای آمریکا به اتفاق آرا، اعدامهایی را که در ایران شده بود محکوم کرد. این وقایع در اردیبهشت سال ۵۸ روی داد، یعنی هنگامی که هنوز بیش از سه ماه از حکومت جمهوری اسلامی در ایران نگذشته بود. امام بلافاصله با آمریکا شدیداً مخالفت کردند و اظهار فرمودند:

آمریکا اگر از اعدام هویداها اظهار تأسف نکند، از نوکرهایش پشتیبانی نکرده است. ما توقع نداریم ابرقدرتها که دستشان از ایران کوتاه شده، از ما تشکر کنند.

به دنبال این موضعگیری حضرت امام، روابط ایران و آمریکا با پایین‌ترین سطح تنزل پیدا کرد و دولت بازرگان مجبور شد سطح روابط را به کاردار تنزل دهد و مأمور شد که به دولت آمریکا راجع به دخالت آن دولت و سنای آمریکا در امور داخلی ایران

اعتراض کند و به آمریکاییها اعلام کند که اعزام سفیر جدید خودشان را تا روشن شدن جو سیاسی بین ایران و آمریکا به تعویق بیندازند. طبیعتاً این اقدام دولت موقت طبق دستور حضرت امام و شورای انقلاب به انجام رسید اما متقابلاً مشاهده می‌کنیم که دولت موقت و دکتر یزدی باز درست به نفع خواست و سیاست آمریکا اظهار نظر و موضعگیری می‌کنند. دکتر یزدی می‌گوید: «آیت‌الله خلخالی در دادگاههای انقلاب هیچ نتش و سیمتی ندارد و دولت آمریکا نباید بدون تحقیق نسبت به آنچه در ایران می‌گذرد، تصمیم بگیرد.» آقای خلخالی در خرداد ۵۸ در جواب دکتر یزدی - وزیر امور خارجه وقت - می‌گوید: «من حاکم شرع و حکم اعدام شاه را من صادر کرده‌ام. هیچ کس هم مرا از این مقام عزل نکرده است.»

با توجه به همه مواردی که ذکر آنها گذشت، روشن می‌شود که نه تنها سیاستمداران کارکشته، بلکه حتی هر فرد عادی نیز می‌تواند دریابد که دیدگاه امام درباره آمریکاییها چیست. ولی متأسفانه عناصر لیبرال نهضت آزادی و به خصوص عنصر محوری سیاسی نهضت آزادی و کارگردان اصلی سیاست خارجی آنان که شخصیتش در آمریکا شکل گرفته - آقای دکتر ابراهیم یزدی - با زیرکی خاصی - و یا به تعبیر دقیقتر شیطنتی ویژه - سعی کرده است و می‌کند که کلیه مسائل را وارونه جلوه دهد.

در ساعت بیست و چهل و پنج دقیقه روز پانزدهم خرداد سال ۷۴ مصاحبه‌ای با دکتر یزدی از رادیو بی بی سی پخش شد که محور بحث روابط ایران و آمریکا بود. دکتر یزدی می‌خواست ثابت کند

که حضرت امام هیچ‌گونه مخالفتی با آمریکا نداشتند و طرفدار روابط با آمریکا بودند. متن صحبت‌های دکتر یزدی که با صدای خود او از رادیو بی بی سی پخش شده، چنین است: «بعد از اینکه من وزیر امور خارجه شدم، اساس سیاست خارجی دولت را تنظیم کردم. دو محور اساسی داشته یکی موازنه منفی بود - همان نظریه مرحوم دکتر مصدق، موازنه منفی در روابط با قدرتهای خارجی - در صحنه بین‌المللی هم بی طرفی مثبت، یعنی جنبش عدم تعهد. هنگامی که چه در شورای انقلاب و چه در خدمت آقا رسیدم، بنده گفتم آقا! گزارش دادند این جوری شده. آیا نظر قطع روابط است؟ ایشان جمله‌ای که به من فرمودند این است که: نه کژدار و مریز با آنها رفتار نکنید.

دکتر یزدی سپس راجع به همین مسئله اضافه می‌کند: «در دوره پاییز، آیت‌الله خمینی سیاست خود را در روابط با آمریکا بر این مبنا نهاده بود که نقش آن در ایران خنثی شود. هدف این بود که آمریکاییها قانع بشوند که در درگیری میان مردم و رژیم شاه، حداقل خنثی بمانند و دخالت نکنند. در واقع یک نوع دیپلماسی.» بی بی سی به دنبال صحبت‌های یزدی می‌افزاید: «پرزیدنت کارتر در ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ یعنی حدود سه هفته پیش از پیروزی انقلاب به وارن زیمرمن مشاور سیاسی سفارت آمریکا در پاریس دستور داد که مستقیماً با آیت‌الله خمینی تماس برقرار کند. اولین ملاقات، روز بعد از طریق دکتر ابراهیم یزدی انجام گرفت. داستان را از زبان او بشنویم.»

بعد، ادامه صحبت‌های دکتر یزدی از رادیو بی بی سی این‌گونه

پخش می‌شود: «پس از کنفرانس گوادالوپ و هنگامی که آقای ژیسکاردستن به فرانسه برگشت، نماینده‌ای از طرف ایشان به دیدن ما آمد و گفت که پیغام ویژه‌ای از طرف آقای کارتر دارد و بعد از اینکه پیغام را داد، روز بعد از طرف وزارت امور خارجه آمریکا به محل نوفل لوشاتو زنگ زدند و نشانی دادند که به این نشانی که مثلاً فرض کنیم پیغام را داده شده، این حرفها، وزارت امور خارجه مایل است که در این مورد یک تماسهایی داشته باشد. خوب، طبیعی است که مطلب را من به اطلاع آقا رساندم و ایشان فرمودند خوب، ایرادی ندارد. بعد آنها یک آقایی را - همین زیمرمن - معرفی کردند و می‌آمد با من صحبت می‌کرد.» آقای دکتر یزدی با این لطایف‌الحیل می‌خواهد ثابت کند که حضرت امام موافق با روابط با آمریکا بودند و هیچ‌گونه احساس خطری از آمریکا نمی‌کردند. این‌گونه ادعاهای بی‌مایه و بی‌ریشه از فردی مثل دکتر یزدی بسیار باعث تعجب است.

آمریکاییها تا آن زمان به دنبال ایجاد رابطه‌ی حسنه با دولت موقت بودند و به اعتراف خود دکتر یزدی، سیاستی که او تدوین کرده بود، بر پایه‌ی برقرار رابطه بود. اما در جهت مقابل، حضرت امام نظرش راجع به آمریکا صد درصد با نظر آنان فرق می‌کرد.

توصیف آن شرایط از زبان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به عنوان آفرینندگان واقعه‌ی تصرف سفارت آمریکا و گروگانگیری اتباع آمریکایی نیز خواندنی است. دکتر محسن میردامادی از عناصر اصلی اشغال سفارت و از سخنگویان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در آن ایام، در این باره می‌گوید:

مطلبی که بعد از پیروزی انقلاب وجود داشت که هم باعث نگرانی دانشجویان مسلمان بود و هم آنان را به هم نزدیکتر و صفوفشان را فشرده‌تر می‌کرد، عملکرد دولت موقت بود. آن موقع، شور و شوق قوی انقلابی در جامعه وجود داشت. شاید در دانشگاهها بتوانیم بگوییم که این جو از جو عمومی جامعه هم شدیدتر و قوی‌تر بود و آن روحیه قوی و انقلابی حضرت امام، مخاطبین خودش را به خوبی در دانشگاهها پیدا می‌کرد. یعنی دانشگاهها احساس می‌کردند مطالبی را که امام بیان می‌کنند و خطوطی که ایشان ترسیم می‌کنند، حرف دل آنهاست و علاقه‌مند بودند که آن را دنبال کنند. از طرف دیگر، دولت موقت زمام امور را در دست داشت و به شدت محافظه‌کارانه عمل می‌کرد و بین عملکرد دولت موقت و آن چیزی که امام ترسیم می‌کردند و دانشگاهها هم می‌طلبیدند و می‌خواستند به آن عمل شود، یک تعارض و دوگانگی کاملاً محسوس وجود داشت. این محافظه‌کاری بیش از حد دولت باعث می‌شد جریانهای بیش از حد افراطی، رشد پیدا کنند. مثلاً ماههای اول انقلاب را اگر بازنگری کنید، شکل اصلی دانشجویانی که مایل بودند دیدگاههای امام را دنبال کنند، این بود که احساس می‌کردند عملکرد ضعیف و محافظه‌کاری بیش از حد دولت، یک جریان غلط و افراطی را در دانشگاهها رشد می‌دهد که این جریانها بعداً به صورت گروهکها در جامعه بروز پیدا کردند. برای مقابله با این وضعیت، دانشجویان در صدد برآمدند که یک جریان متشکل دانشجویی ایجاد کنند و به نحوی خود را با امام مرتبط کنند، از امام رهنمود بگیرند و آن را در

دانشگاهها دنبال کنند.

مهندس عباس عبدی، یکی دیگر از چهره‌های شاخص در میان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز در این خصوص معتقد است:

دولت موقت که در ابتدای انقلاب زمام امور را به دست گرفت، به نظر دانشجویان اعتقاد چندانی به برخورد با بقایای نظام گذشته نداشت. موارد متعددی در این زمینه وجود دارد. به کارگیری کارگزاران نظام قبل مثل ساواکیها، نیروهای نظامی و اداری سطح بالا، از این موارد است. البته باید توجه داشت مفهوم و قضاوت دربارهٔ موضوعاتی که بنده می‌گویم در حال حاضر با آن دوران متفاوت است. شاید کسی امروز به کارگیری عناصر متوسط رژیم گذشته در امور را چندان بد نداند ولی در آن زمان، این مسئله از سوی اکثریت، پذیرفته شده نبود.

انسجام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

در میان این تقابل و تعارض موجود در نیروهای انقلاب پس از پیروزی، بخشی از دانشجویان حاضر در صحنه که قرابت زیادی با اندیشه‌های انقلابی امام احساس می‌کردند و معتقد به ایجاد تحولات انقلابی در همه عرصه‌ها و شئون جامعه بودند و حضور و نفوذ عناصر استعمار در کشور را مانعی جدی در به ثمر رسیدن انقلاب در تمام ابعاد آن ارزیابی می‌کردند، به گونه‌ای فعال شدند که عملاً زمینهٔ حل این تعارضات به نفع عناصر نزدیک به امام و در جهت حذف مجموعهٔ نیروهای سیاسی که دولت موقت آنان را نمایندگی می‌کرد در رأس هرم نیروهای انقلابی فراهم شد.

مهندس ابراهیم اصغرزاده در این باره می‌گوید:

دانشجویان مسلمان به عنوان یک گروه پیشگام حرکتی را آغاز کردند تا تعارضات موجود را از بین ببرند. در آن مقطع، یکی از قشرهایی که می‌توانست خوب فکر کند و مسائل را به خوبی تحلیل نماید، قشر دانشجو بود. این قشر نه به یک حزب و جریان سیاسی خاص وابستگی داشت و نه متعلق به یک طبقه خاص اجتماعی بود بلکه گروهی شناور بود که به صورت فراجنبی و فراطبقاتی عمل می‌کرد. دانشجویان، نیروهای سیاسی حرفه‌ای که به دنبال کسب مسئولیت و منصب باشند و به دلیل عدم وابستگی اقتصادی، در اتخاذ مواضع، آزادتر بودند و به همین دلیل از بسیاری آفات که دامنگیر عناصر سیاسی حرفه‌ای است، در امان بودند.

بعد از پیروزی انقلاب، انجمنهای اسلامی دانشجویان، جریان جنبش دانشجویی را در دست گرفتند. سازماندهی و ایجاد انسجام در فعالیتهای دانشجویی توسط انجمنهای اسلامی باعث شد که دانشجویان مسلمان نسبت به مسائل روز انقلاب آگاه باشند و بتوانند متناسب با رخدادها و رویدادهای مختلف، ضمن ارائه تحلیل به موقع، از خود واکنش عملی نشان دهند. تسخیر سفارت آمریکا در تهران، تصمیمی بود که در چنان شرایطی و در واکنش به وضعیت موجود توسط دانشجویان اتخاذ شد و به اجرا درآمد.

مهندس محمد نعیمی پور، یکی دیگر از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در خصوص نحوه فعالیت دانشجویان مسلمان و انسجام آنان پس از پیروزی

انقلاب، جزئیات بیشتری را شرح می‌دهد:

پس از اعلام تغییر ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق که منجر به ریزش قابل توجهی از نیروهای مسلمان عضو این سازمان گردید، در میان دانشجویان مسلمان تلاشی برای ایجاد نوعی انسجام و فعالیت هماهنگ به وجود آمد تا صف خود را از عناصر التقاطی سازمان جدا کنند. این جریان همزمان بود با اوگیری نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام و فراگیر شدن آن در سطح توده مردم.

پس از پیروزی انقلاب و از همان روزهای نخست، عناصر سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر در درون دانشگاهها حرکت گسترده‌ای را آغاز کردند تا با جذب دانشجویان، جو عمومی دانشگاهها را در دست بگیرند و از این پایگاه مهم و حساس، در جهت دستیابی به اهداف سیاسی خاص خود استفاده کنند. دانشجویان مسلمان با هوشیاری و آگاهی به مقابله با این حرکت برخاستند و تلاش کردند دانشجویان را حول آرا و اندیشه‌های حضرت امام سازماندهی و منسجم کنند. در نتیجه این تلاشهای پیگیر، در دانشگاه صنعتی شریف تشکیلاتی به نام «سازمان دانشجویان مسلمان» به وجود آمد که هدف اصلی آن، حفظ انقلاب، مراقبت در برابر تهدیدهای احتمالی و فعالیت در جهت تحقق آرمانهای انقلاب بود. در سایر دانشگاهها نیز تشکلهای مشابهی ایجاد شد، به طوری که موجب شد دانشجویان مسلمان در ماههای نخست پیروزی انقلاب، نقش مؤثر و فعالی در عرصه‌های مختلف ایفا کنند. هسته اصلی برخی نهادهای

انقلابی همچون جهاد سازندگی و کمیته‌های انقلاب از اعضای همین تشکلهای دانشجویی مسلمان شکل گرفت.

اما همچنان که دانشجویان مسلمان حضور فعالتری در اداره امور جامعه پس از انقلاب پیدا می‌کردند و انسجام بیشتری می‌یافتند، این احساس در میان آنان تقویت می‌شد که دستگاه رسمی اجرایی کشور که در دست دولت موقت بود، در اداره امور با اندیشه‌ها و آرای حضرت امام فاصله می‌گیرد و با رویکردی غیر انقلابی تلاش می‌کند به حل و فصل مسائل نظامی انقلاب بپردازد. احساس این فاصله میان اندیشه‌های امام و دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان، دانشجویان مسلمان را به واکنش واداشت.

در این باره، دکتر محسن میردامادی با تصریح بیشتری سخن می‌گوید:

برای مقابله با این وضعیت، دانشجویان در صدد برآمدند که یک جریان متشکل دانشجویی ایجاد کنند و به نحوی خود را با امام مرتبط سازند، از امام رهنمود بگیرند و آن را در دانشگاهها دنبال کنند. در حقیقت گم‌شده خودشان را در ارتباط قوی با امام و پیاده کردن نظرات ایشان در دانشگاهها می‌دیدند و فکر می‌کردند با این روش، از اثرات سوء عملکرد غلط دولت موقت در میان قشرهای جوان جامعه و دانشگاهیان که نوعاً جمعیت‌های پرشوری بودند و نگرش و دیدگاههای امام را می‌پسندیدند می‌توان جلوگیری کرد. این مسئله منجر به انتخاب نمایندگانی از طرف انجمنهای اسلامی دانشجویان سراسر کشور شد که بنده هم یکی از آنها بودم و جمعی مشخص شد برای مطرح مسئله با حضرت امام.

ما در این رابطه دو بار خدمت امام رسیدیم و مسائل دانشگاهها

را خدمتشان گفتیم و از ایشان خواستیم که جمعی را تعیین کنند به عنوان حلقه واسطه بین دانشگاه و خودشان. جلسات به طور فشرده در تابستان سال ۵۸ تشکیل می شد، دلیلش هم این بود که در دو یا سه ماه اول این سال که دانشگاهها باز بودند، دانشجویان را به این مسئله رساند که در تابستان حتماً باید فکری کرد و برنامه‌ای ریخت برای سال جدید تحصیلی تا دانشگاهها عرصه فعالیت‌های گروهکها نشود. این برنامه‌ریزی‌ها همه در تابستان انجام شد و در ملاقاتی هم که اشاره کردم، در تابستان سال ۵۸ بود.

در ملاقاتها گفته شد ما نیاز داریم که حلقه وصلی با شما [امام] داشته باشیم و نظرات شما را در دانشگاهها پیاده کنیم و گزارش دانشگاهها را خدمت شما بدهیم و اگر نظراتی در مورد دانشگاهها دارید ما مطلع شویم. امام خمینی استقبال کردند و در حقیقت معرفی اولیه به بیت حضرت امام هم برای ملاقاتهایی که داشتیم به وسیله آیت‌الله خامنه‌ای صورت گرفت. در ملاقات اولی که داشتیم، امام خیلی تشویق و ترغیب به این کار کردند. پی‌گیریهای بعدی منجر به این شد که شورای مرکب از هفت نفر نمایندگان دانشجویان که از کل دانشگاههای کشور انتخاب شده بودند و بنده هم توفیق حضور داشتم و پنج نفر از شخصیت‌های مملکتی که عبارت بودند از مقام رهبری فعلی و آقایان موسوی خوئینی، دکتر حبیبی، محمد مجتهد شبستری و بنی صدر. این مجموعه قرار بود روی مسئله دانشگاهها کار کنند و گزارشی خدمت امام بدهند و پس از آن، نقش حلقه واسطه بین امام و

دانشگاهها را داشته باشند.

تشکل دانشجویی که در این رابطه شکل گرفت و ما هفت نفر آن را نمایندگی می کردیم، نام «دفتر تحکیم وحدت» را به عنوان یک نام موقت برای خود برگزید. دلیل موقت بودن نام هم این بود که در اولین سمیناری که در قالب این تشکیل برگزار شد، در مورد اسم دائم به نتیجه مشترک نرسیدیم و قرار شد دفتر تحکیم وحدت به عنوان اسم موقت چند ماهه انتخاب شود تا نام دائمی در فرصتهای بعدی انتخاب شود که البته پس از نزدیک به دو دهه، هنوز این دوره موقت تمام نشده است!

آن جلساتی هم که آن جمع دانشجویی با پنج نفر مذکور یعنی جمع دوازده نفره داشتند، جلسات خیلی پربار و با ارزشی بود که عمدتاً در دانشگاه پلی تکنیک [امیرکبیر] تشکیل می شد. یک جلسه آن هم در مجلس خبرگان تشکیل شد که مرحوم حاج احمد آقا هم در آن جلسه حضور داشتند و تقریباً به اینجا رسیده بودیم که ما اساسنامه ای بنویسیم و بعد از تکمیل اساسنامه، خدمت حضرت امام بردیم که در همین اثنا، ماجرای اشغال لانه پیش آمد و با اشغال لانه، تمام این مسائل تحت الشعاع قرار گرفت و کار انقطاع پیدا کرد و طبق برنامه زمان بندی شده ای که مورد نظر بود، دنبال نشد.

نگاه کاخ سفید به انقلاب ۲۲ بهمن

پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۵۷، مقامات کاخ سفید در مجموع موضع محتاطانه ای نسبت به وقوع انقلاب و انقلابیان به قدرت رسیده اتخاذ کردند.

اگر چه دموکراتها که در آن زمان ریاست کاخ سفید را در دست داشتند از موضع دفاع از حقوق بشر با برخی رویدادها در ایران از جمله برخورد با عوامل رژیم گذشته و موج اعدامهای انقلابی مواضع اعتراض آمیزی اتخاذ کردند اما در عین حال تلاش می کردند راههایی برای ارتباط و نفوذ در نظام جدید برپا شده در ایران برای خود تدارک ببینند.

ارزیابی مهندس بهزاد نبوی در این باره چنین است:

آمریکا پس از پیروزی انقلاب همچنان امیدوار بود نفوذ و منافعش در ایران حفظ شود. در مقابل، انقلاب یا باید به این خواست پاسخ مثبت می داد که در آن صورت خود را نفی کرده بود، و یا باید به این انتظار نه می گفت و خصومت و توطئه های آمریکا را پذیرا می شد.

البته به اعتقاد من، پیش از پیروزی انقلاب هم موضع آمریکا در جهت مخالفت با رژیم شاهنشاهی موجود در ایران بود. دلایل این نظر هم خیلی مفصل است. همین قدر به طور اجمال باید بگویم که من معتقدم آمریکا از رژیم شاه خشنود نبود و مایل به ایجاد تغییراتی در ایران بود. چون معتقدم که ایران تا ۲۲ بهمن کماکان زیر سلطه انگلستان بود و بخشی از این ناخشنودی مربوط می شد به اینکه آمریکا در ایران سهم بیشتری می خواست و می خواست به طور کامل جانشین انگلیس شود. در ۲۸ مرداد ۳۲ آمریکا سهمی به دست آورده بود که آن را ناکافی می دانست و به عنوان یک ابرقدرت نمی خواست شریک درجه دوم یک قدرت کوچک استعماری در ایران باشد که منطقه سوق الجیشی و کشوری بسیار مهم در خلیج فارس است. لذا تا جایی پیش رفت

که رژیم ایران را وادار به یک سری تغییراتی کند و یا تغییراتی به رژیم ایران تحمیل شود.

از جمله شواهد این ادعا، پیام کارتر بعد از ۱۷ شهریور سال ۵۷ است. خلیها آن پیام را سندی می دانند که نشان می دهد کارتر حتی بعد از کشتار ۱۷ شهریور از رژیم شاه حمایت کرد. به نظر من، آن کشتار برنامه ای بود که دولت شریف امامی - که دولتی کاملاً انگلیسی و فراماسونر بود - ترتیب داد تا به آمریکا نشان دهد که عده ای می خواهند ۱۵ خرداد دیگری درست کنند و به آمریکا بگویند که اگر جلو این جریانات را نگیرد، به قول شاه، نیروهای مخرب سرخ و ارتجاع سیاه در ایران حاکم می شوند. بدین ترتیب می خواستند آمریکا مثل ۱۵ خرداد سکوت کند و آنها مجوز سرکوب و استبداد را از او بگیرند.

اگر دقت کنید، کارتر در پیامش، ضمن تأیید کار خودش و رژیم ایران، گفته بود: «امیدوارم این قبیل حوادث منجر به تجدید نظر ایران در سیاست حقوق بشر نشود و مانع از اجرای آن سیاست نباشد.» به این ترتیب، کار تا جایی پیش رفت که اصلاً وضع بحرانی پیدا کرد.

بر خلاف خلیها، من معتقد نیستم که هائیزر به ایران آمده بود تا کودتا کند. من معتقدم که هائیزر به ایران آمد تا جلو کودتا را بگیرد و نگذارد کار به کودتا بکشد. البته معنی این حرف، این نیست که انقلاب آمریکایی بود. نه، آمریکا به دنبال اهداف دیگری می گشت، امام خمینی هم به دنبال اهداف دیگری بودند.

وقتی امام مرحوم بازرگان را به عنوان رئیس دولت انتخاب

کردند، آمریکا خاطر جمع شد که اوضاع طوری نیست که نتواند در ایران حضور پیدا کند؛ در عین حال که کار از کار گذشته بود. یعنی آمریکا از طرفی کنترل اوضاع را از دست داده بود ولی از طرف دیگر، وقتی که دید دولت موقت با آن ترکیب بر سر کار آمده، نسبت به آینده ناامید نشد. به همین دلیل، شاید بتوان گفت که انتخاب امام، انتخاب خوبی بود.

خلاصه، این قابل تصور است که آمریکا احساس کند حکومتی ملی روی کار آمده، اما امید خودش را از دست ندهد. در مصر شانزده سال ناصر در رأس کار بود و بعد از فوت ناصر، جانشینانش که همان افسران آزاد بودند، روی کار آمدند و به تدریج گرایش به سمت آمریکا بیشتر شد و امروز مصر اگر نگوییم کشوری وابسته به آمریکاست، بی تردید می‌توانیم مدعی شویم که یکی از متحدین درجهٔ یک آمریکا در منطقه است. بنابراین هیچ اشکالی ندارد که آمریکا چنین سرمایه‌گذاری کند و به این ترتیب رقیب کهنه کار خودش را از میدان به در کند.

در واقع پراگماتیسم آمریکایی پایبند به هیچ اصل و ارزش از پیش پذیرفته شده‌ای نیست. از نظر آمریکا هر زمان که انقلاب عدول از موازین و استحالهٔ خویش را بپذیرد و منافع او را تضمین کند، کلیهٔ سوابق در روابط فی مابین قابل اغماض است. اعزام مک فارلین به ایران پس از تسخیر لانهٔ جاسوسی و در اوج تیرگی روابط دو کشور، بیانگر همین حقیقت است.

حجت الاسلام و المسلمین علی‌اکبر محتشمی نیز در این خصوص اشاره‌ای خواندنی دارد:

برنامه آمریکاییها این بود که ایران را جذب خودشان کنند و سعی می‌کردند که به کمک عوامل و ایادی خاصی که داشتند و ارتباطات ویژه‌ای که با رده‌های بالای دولت موقت برقرار کرده بودند، کنترل اوضاع را در دست داشته باشند و انقلاب اسلامی را که تهدیدی جدی برای آنها در دنیا بود، همچون آلت دستی در اختیار سیاستها و اهداف آمریکا بگذارند.

رادیو بی بی سی در یکی از برنامه‌های خود، ضمن ارائه گزارشی در این باره تأکید کرد: «بعد از پیروزی انقلاب نیز دولت آمریکا بلافاصله دولت جدید ایران را به رسمیت شناخت. در آن دوره، مشاور اصلی پرزیدنت کارتر در امور ایران، گری سیک بود. او می‌گوید دولت آمریکا پذیرفته بود که باید با رژیم جدید همکاری کند.»

بعد، صدای گری سیک از رادیو بی بی سی پخش می‌شود که می‌گوید: «دولت آمریکا و مردم این کشور از وقوع انقلاب ایران خوشحال نبودند و به آن علاقه‌ای هم نداشتند، ولی هیچ برنامه‌ای هم وجود نداشت که دولت جدید ایران سرنگون شود. آمریکا اساساً متوجه شده بود که انقلاب ایران یک واقعه عظیمی است و پشتیبانی واقعی مردمی داشت. سیاست دولت آمریکا این بود که باید انقلاب ایران را پذیرفت، و در طول تابستان بعد از وقوع انقلاب، دولت آمریکا تصمیم گرفت که با دولت جدید ایران رابطه برقرار کند، و در واقع دو کشور سریعاً به این سمت پیش می‌رفتند که نه فقط روابط دیپلماتیک، بلکه روابط اقتصادی و نظامی خود را از سرگیرند. بنابراین، همه چیز حاکی از این بود که روابط

ایران و آمریکا در دوران جمهوری اسلامی هر چه بیشتر عادی می‌شود، و تماسهایی هم در سطوح بالا بین مقامات دو کشور برقرار بود ولی ناگهان در ۱۳ آبان سال ۵۸ یعنی حدود نُه ماه بعد از پیروزی انقلاب، سفارت آمریکا در تهران به اشغال دانشجویان پیرو خط امام درآمد و دیپلماتهای آمریکایی به گروگان گرفته شدند. این نقطه عطف جدیدی در روابط ایران و آمریکا بود. از این تاریخ بود که مناسبات ایران و آمریکا به تیرگی کشیده شد.»

مشاهده می‌کنیم که گری سیک، این عضو برجسته کاخ سفید و کسی که خلاق و مبتکر و کارگردان روابط ایران و آمریکا بود، چگونه برای این ماجرا نوحه‌سرایی می‌کند که هر چه تلاش کرده و با مقامات به قول آنها رده اول به توافق رسیده و برنامه‌ها را تنظیم کرده بودند، همه به هم ریخت و بار دیگر به نقطه صفر پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن رسیدند.

آرایش نیروهای داخلی در برابر آمریکا

در فاصله پیروزی انقلاب اسلامی در ایران تا اشغال سفارت آمریکا در تهران به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، می‌توان ارزیابیهای متفاوتی در خصوص چگونگی موضعگیری نیروها و جریانهای سیاسی داخلی در قبال آمریکا به عنوان یکی از دو ابرقدرت جهانی، ارائه کرد. حجت الاسلام والمسلمین محتشمی ارزیابی خود را در این باره چنین مطرح می‌کند:

در برهه تاریخی مورد بحث ما، سه جریان در داخل ایران شکل

گرفته بود. یک جریان، جریان آمریکاییها بود که به دنبال از دست دادن مهره‌های سرسپرده خود در زمان رژیم شاه معدوم و از دست دادن پایگاههای نظامی، سیاسی و جاسوسی در داخل ایران و از بین رفتن بقایای این پایگاهها و در شرف قطع کامل ریشه استعمار، احساس غبن و خسارت می‌کردند و سعی داشتند امور ایران و وضعیت را به شرایط زمان شاه برگردانند و منافع از دست رفته خود را بازیابند و پایگاههای جاسوسی‌شان را مستحکم کنند. به موازات این کار، از مهره‌های رسمی و غیر رسمی که در رأس امور اجرایی کشور و دولت موقت وجود داشتند، بهره می‌گرفتند و سعی می‌کردند که از یک طرف ارتباطات، تماسها و روابط را عادی کنند و از طرف دیگر، حرکت‌های جاسوسی و ضد امنیتی خود را در سطح کشور گسترش بدهند تا اگر بتوانند، انقلاب را در نطفه و در همان اوان پیروزی، پیش از دستیابی به ثبات نسبی، در هم بشکنند و از بین ببرند. این حرکت حساب شده و دقیقی بود که به دست عوامل جاسوسی و سیاسی - امنیتی آمریکا در داخل لانه جاسوسی پیگیری می‌شد و دستورالعمل‌ها از واشنگتن به آنان می‌رسید.

جریان دوم، جریانی دفعی در داخل ایران بود. امام و ملت با شناختی که از این اهریمن ددمنش و جهانخوار و شیطان بزرگ داشتند که در رأس استکبار جهانی بود، تحلیل دقیقشان این بود که تحولات و تحریکات آمریکا در داخل ایران، در گوشه گوشه کشور ناامنی به وجود آوردند و عوامل و ایادی و گروهکهای وابسته به آمریکا این حرکتها سازمان می‌دادند. گذشته از اینها،

دشمنی‌ها و خصومت‌های آشکار و علنی آمریکاییها با انقلاب اسلامی کاملاً شناخته شده بود. آنان ارگانهای انقلابی را زیر سؤال می‌بردند، حرکت‌های نظام انقلابی را محکوم می‌کردند، برخورد دادگاه‌های انقلاب را محکوم می‌کردند و سیاست‌های امام، شورای انقلاب و حتی دولت موقت را نکوهش می‌کردند. گر چه دولت موقت، علی‌رغم تمام کارشکنی‌های آمریکا، همچنان سعی می‌کرد که به خیال خودش دل آمریکا را به دست آورد و مشکلاتش از طریق رابطه با آمریکا حل شود. خلاصه، حرکتی دفاعی و مقاومتی جدی در برابر آمریکاییها از جانب حضرت امام و به تبع ایشان، ملتی که آشنا با شگردها و توطئه‌های آمریکا بود، جریان داشت.

جریان سوم هم جریان لیبرالها و غربگراها در داخل ایران و به خصوص در مجموعه دولت موقت بود که سعی می‌کرد آمریکا را به صورت فعال در صحنه ایران حفظ کند. این جریان، تمام خواسته‌های آمریکا را اجرا می‌کرد و سعی داشت که جمهوری اسلامی را جذب سیستم جهانی کند. در این راه، حتی اشتباهات جبران‌ناپذیری کرد که اگر از طرف افراد دیگری سرزده بود، شاید به راحتی برچسب خیانت به آنها زده می‌شد. مثلاً در ماه‌های نخست، فرودگاه را برای اعضای سفارت آمریکا باز گذاشت و آمریکاییها مستقیماً با هواپیماهای مختلف به فرودگاه مهرآباد می‌آمدند و وسایل پیچیده الکترونیکی و نظامی و جاسوسی را که پولش را قبلاً از ایران گرفته بودند، خارج می‌کردند. این وسایل را که در پایگاه‌های جاسوسی آمریکا در شمال و جنوب و

مرکز ایران مستقر بود و کلیه هزینه‌هایش را از ایران گرفته بودند، در همان روزهای نخست، دیپلماتهای خودشان مستقیماً و یا به صورت محموله‌های سیاسی که بازبینی نمی‌شد، از ایران خارج کردند. حتی در مواردی که نیروهای انقلابی پاسدار در فرودگاه جلو این تحرکات آمریکایی را گرفتند، فریاد آمریکاییها بلند شد و دولت موقت دخالت کرد تا این مانع برطرف شود. دولت موقت از همان روزهای اول سعی می‌کرد که دل‌نگرانی و دلخوری آمریکاییها را از پیروزی انقلاب برطرف کند و به آنان ثابت کند که دولت جدید ایران فرقی با دولت شاه ندارد و آمریکاییها همچنان می‌توانند یکه‌تاز صحنه سیاسی ایران باشند.

ممکن است از خود پرسیم که آیا پیچیدگی و سیاستهای بسیار حساس و برتر آمریکا باعث شده بود که عده‌ای - از جمله نهضت آزادی و دولت موقت - به هر قیمت ممکن سعی در برقراری این رابطه کنند؟ یا اینکه آمریکا آن‌قدر قدرتمند بود که ما نمی‌توانستیم از این قدرت چشمپوشی کنیم و برای حل مشکلات داخلی‌مان، نیازمند اعمال قدرت آمریکا در منطقه و ایران بودیم؟

برخی عناصر، امروز نیز پس از گذشت سالها از آن تاریخ، می‌گویند آمریکا آن‌قدر قدرت دارد که کلیه مسائل ایران و دنیا را باید او حل کند. در حالی که ما می‌بینیم آمریکا حتی از حل مسائل سیاسی، امنیتی و اقتصادی داخل کشور خودش نیز عاجز است.

اما چرا آمریکاییها در نظر این افراد این‌قدر قدرتمند جلوه

می‌کند؟ آمریکا ضعیفتر از آن بود که حتی برای مدت کوتاهی بعد از جنگ سال ۱۹۸۲، در لبنان بماند. ضعیف‌تر از آن بود که بتواند خود را در سومالی حفظ کند. ضعیف‌تر از آن بود که بتواند در ویتنام باقی بماند. آیا ایران آن قدر ضعیف است که احتیاج به متولی و قیمی مثل آمریکا داشته باشد؟

این در حالی است که انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام، با طرح آرمانهای بسیار والا و ارزشها و معیارهای انقلابی‌اش مثل عدالت اجتماعی، آزادی از سلطه‌های بیگانه و تکیه بر نیروهای اسلامی و ملی و حزب‌اللهی در بازسازی کشور و نیروهای انسانی خود و طرفداری از محرومان و مستضعفان و طرح مسئله جنگ فقر و غنا و سیاست نه شرقی و نه غربی، از یک نظام قدرتمند جهانی و منطقه‌ای برخوردار و نه به عنوان قدرتی جهانی مطرح شد. مشکل، ضعف جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی و قدرتمندی آمریکا نیست؛ مشکل اساسی، ضعف روحیه سردمداران و حاکمان و مجریان طرفدار رابطه با آمریکا و باقی ماندن تحت سلطه آمریکاست. دولتها اگر در جهت مردم گام بردارند، همان‌طور که حضرت امام فرمودند، منشأ قدرت لایزال الهی که در مردم متجلی است می‌شوند. ولی ضعف و ناتوانی دولتها در اثر حرکتی‌هایی است که خود انجام داده‌اند و موجب بی‌پایگی و نداشتن پایگاه مردمی شده‌اند و یا تصور کرده‌اند که نمی‌توانند روی پای خود بایستند. از این رو، احساس نیاز به پشتوانه می‌کنند و این پشتوانه را یا در داخل نمی‌یابند و یا اگر پشتوانه مردمی را احساس کنند، قدرت دشمن آن قدر در

چرا سفارت آمریکا اشغال شد؟ ❖ ۶۷

نظر آنان توفنده و بزرگ جلوه کرده است که قدرت مردم خود را ناچیز انگارند. به همین سبب، سعی می‌کنند به خیال خودشان از آن دشمن، دوستی بسازند و به آن دوست تکیه کنند.

متأسفانه لیبرالها و نهضت آزادی این واقعیت را درک نمی‌کردند که اگر بنا بود پشتوانه رابطه با آمریکا برای کسی مفید واقع شود و این قدرت پوشالی می‌توانست کسی را حفظ کند، به طور طبیعی به طریق اولی باید شاه و دربار و ساواک و دولت جنایتکار پهلوی و رژیم سلطنتی را حفظ می‌کرد. در مقابل قدرت توفنده ملت ایران و نهضت اسلامی حضرت امام، آمریکا طرفی نیست و نتوانست شاه و رژیم پهلوی را حفظ کند.

انقلاب اسلامی هنگامی توفنده و پرقدرت در صحنه‌های داخلی و خارجی ظاهر می‌شود که استقلال خود را در مقابل همه بیگانگان حفظ کند و سعی کند با تکیه بر توان داخلی، کلیه مشکلات را از سر راه خود بردارد. این توصیه حضرت امام در طول تاریخ بود و هر گاه که احساس خطر از سوی بیگانه پرستان می‌کردند، با اقدامات انقلابی وارد صحنه می‌شدند و آنها را از سر راه برمی‌داشتند.

چرا سفارت آمریکا اشغال شد؟

دکتر محسن میردامادی که از طراحان اشغال سفارت آمریکا در تهران بود، دلایل این اقدام را این‌گونه شرح می‌دهد:

در روزها و ماههای آغاز پیروزی انقلاب که حکومت طاغوت فروریخته بود اما هنوز حاکمیت انقلاب فاقد تشکیلات مقتدر و

توان لازم برای اداره کشور بود، از یک سو استان‌های مرزی کشور دستخوش حرکت‌های جدایی‌طلبانه شدند و از سوی دیگر، در سایر استانها گروه‌های ریز و درشت ضد انقلاب دست به آشوب و فتنه زدند. اعتصاب و تحصن درگیری و اغتشاش در ادارات و کارخانه‌ها و دیگر جاها، امری عادی و روزانه شده بود. شواهد و قراینی در دست داشتیم که این وضع طبیعی نیست. این احساس در بین دانشجویان وجود داشت که این کارها باید از جایی هدایت شود و این تصور به طور جدی در بین دوستان وجود داشت که این کارها به نحوی مستقیم یا غیر مستقیم به وسیله آمریکا هدایت می‌شود. به این دلیل بود که بحث اشغال سفارت آمریکا پیش آمد به عنوان مرکزی که اگر اشغال شود، کل توطئه‌ها از بین خواهد رفت و همین‌طور هم شد. به طوری که وقتی سفارت اشغال شد، تمام این‌گونه برنامه‌ها تعطیل شد و شور و شوقی گسترده در مملکت به وجود آمد که همه چیز را تحت الشعاع قرار داد.

بنابراین بخشی از عواملی که باعث اشغال سفارت شد، نا به سامانیهای داخلی بود ولی تنها مسائل داخلی نبود. بخشی دیگر، نگرانیهای جدی بود که به دلیل عملکرد آمریکا نسبت به انقلاب و حفظ و تداوم آن احساس می‌شد. مسائلی که از سال ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد و بعد از آن تا انقلاب ادامه داشت. در آستانه پیروزی انقلاب، این مطلب که آمریکا حامی اصلی شاه است و در مدتی که مردم برای آزادی مبارزه می‌کردند و شاه مقابله می‌کرد و جمعیت‌های زیادی در این مبارزات شهید شدند،

چرا سفارت آمریکا اشغال شد؟ ❖ ۶۹

این برای همه روشن بود که شاه به تنهایی توان مقابله با نیروی انقلاب مردم را ندارد و آمریکا به عنوان حامی اصلی پشت سر شاه است.

مدتی قبل از پیروزی انقلاب، کارتر به ایران آمد و در جلسه ضیافت شام این تعبیر را به کار برد که «من از همسر پرسیدم در تعطیلات کریسمس کجا می‌روی برای مسافرت برویم، گفت من می‌روم این ایام را کنار شهبانو باشم.» یعنی حمایت خود را به این صراحت اعلام می‌کرد و در همان زمان هم تظاهرات گسترده‌ای علیه کارتر در ایران شد. یا مدت کوتاهی قبل از پیروزی انقلاب ژنرال هایزر که از نظامیان بلندپایه آمریکا بود، برای تقویت و تحکیم حمایت نظامیان از شاه به ایران آمد، به هر حال به طرق مختلف آمریکا از شاه حمایت می‌کرد و این حمایت به نحوی نبود که عامه مردم آن را احساس نکنند. کاملاً برای جامعه ملموس بود و دست آمریکا را در پشت تمام جنایات شاه می‌دیدند. این سابقه قبل از پیروزی انقلاب بود ولی پس از پیروزی انقلاب نیز آمریکا همین مشی را ادامه داد.

در همان ایام نزدیک به ۱۳ آبان، یعنی قبل از تصرف لانه، شاه را که فرار کرده بود و در کشورهای مختلف می‌چرخید و آمریکا تا آن زمان هنوز اجازه ورود به او نداده بود، در آمریکا پذیرفتند. این مسئله در ایران به شدت بازتاب داشت، به این ترتیب که این طور تلقی می‌شد که پذیرفتن شاه، یعنی متمرکز کردن برنامه‌ها علیه انقلاب اسلامی ایران حول محور شاه و این یک پذیرش عادی نبود. این تحلیل به این جهت بیشتر تقویت می‌شد که قبل از

آن در یک مورد برنامه ریزی برای کودتا شده بود و در آن برنامه هم، کدهایی که به نظامیان برای انجام عملیات می دادند از صدای آمریکا پخش می شد و کودتاچی ها را هدایت می کردند.

وقتی همه این مسائل را کنار هم می گذاشتیم، پذیرش شاه و کودتاهاهایی که شکست خورده بود، همزمان با آن نا به سامانیهایی که در کشور رو به گسترش بود و گروهکهایی هم که به نحوی با انقلاب خصومت داشتند، سعی می کردند جامعه را به تنش بکشانند و نظم جامعه را به هم بزنند و فعالیتهای جامعه را مختل کنند، تمام اینها که دست به دست هم می داد، برای تحلیلگران سیاسی تردیدی باقی نمی گذاشت که هدایت تمام این قضایا از یک جاست و از خارج نیروهای علیه انقلاب را بسیج می کنند و در داخل، نا به سامانی به وجود می آورند تا بتوانند اقدامی علیه انقلاب صورت بدهند. با این دلایل به این جمع بندی رسیدیم که سفارت آمریکا باید اشغال بشود.

مهندس ابراهیم اصغرزاده که پس از تصرف سفارت آمریکا، نقش سخنگوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را بر عهده داشت، در گفت و گویی که آبان ماه ۷۸ در سالروز واقعه گروگانگیری با مجله تایم داشت، تحلیل مشابهی ارائه کرد.

فکر اشغال سفارت آمریکا، یک عکس العمل بود. یعنی ایجاد یک برنامه سیاسی برای عکس العمل در مقابل اقدام آمریکا. فضای داخل کشور ما، بسیار فضای هیجان زده و پرتلهایی بود. رفتار کاخ سفید در مقابل نیروهای انقلابی و انقلاب، رفتار تحقیر آمیزی بود. برای ما نوع برخوردی که آمریکا با ایران و انقلاب ایران

می‌کرد، قابل تحمل نبود. آمریکا فراتر از منافع ملی خود، مسئولیت دنیای غیر کمونیستی را بر عهده گرفته بود و مرزهای منافع خود را فراتر از منافع جغرافیایی خود، در اطراف ما می‌جست. ما هم به عنوان یک انقلاب مستقل از شرق و غرب، ناچار بودیم رفتاری نشان دهیم که مشخص باشد متعلق به هیچ کدام از دو طرف نیستیم. بنابراین، واکنش دانشجویان، واکنشی بود در چنان فضایی.

اصل فکر این بود که سفارت را به مدت سه روز تصرف کنیم و تقاضا کنیم آمریکا شاه را تحویل بدهد. تصور ما کاملاً تصور دانشجویی بود. وقایع ۱۹۶۸ فرانسه برای ما این حالت را ایجاد کرده بود که فکر می‌کردیم دانشجویان می‌توانند تقاضاهایی بکنند که کاملاً نظامهای سیاسی را تحت تأثیر قرار بدهد. حتی ما فکر می‌کردیم به دنبال حرکت ما، این اقدام مورد توجه و حمایت دانشجویان در خود آمریکا هم قرار بگیرد. فکر می‌کردیم همان‌طور که روشنفکران و دانشجویان، دولت آمریکا را وادار کردند که در قضیه ویتنام کوتاه بیایند و عقب‌نشینی بکند، این حادثه آنان را ناچار خواهد کرد که در مورد موضوع شاه، کوتاه بیایند.

اصغرزاده با گذشت دو دهه از اشغال سفارت آمریکا، با تکیه به اسناد موجود همچنان بر نقش دولتمردان کاخ سفید در مقابله با انقلاب اسلامی تأکید می‌کند:

در اسنادی که ما از سفارت آمریکا به دست آوردیم، کاملاً مشخص است که سفارت آمریکا تلاشهای زیادی را برای نزدیک

شدن به برخی از روحانیان در قم و برخی از ژنرالهای نظامی برای ایجاد یک ائتلاف ضد حکومت ایران کرده بود و حتی یک دستور از واشنگتن صادر شده بود به سفارت آمریکا در ایران که ائتلاف میان بعضی از روحانیان و ژنرالهای ایرانی طرفدار آمریکا را جلو بیندازد. اسنادی که ما به دست آوردیم، ثابت کرد که تحلیل ما در مورد مسائل امنیتی، صحیح بوده است.

حق مشروع ملت ایران

اقدام دولت آمریکا در پذیرش شاه فراری، نه تنها از نگاه انقلابیان داخلی بلکه به اعتراف ناظران خارجی نیز احتمال مداخله جدی آمریکا در ایران به منظور ناکام گذاشتن حرکت انقلابی مردم و بازگرداندن شاه به سلطنت و اجرای سناریویی همچون کودتای ۲۸ مرداد را به شدت افزایش داده بود و عکس‌العمل انقلابی ملت ایران، از جمله تصرف سفارت آمریکا و گروگانگیری اتباع آمریکایی را به نحوی منطقی و مشروع توجیه می‌کرد. فرانسیس آنتونی بویل استاد دانشکده حقوق دانشگاه ایلینوی آمریکا در کتابی که ۶ سال پس از واقعه گروگانگیری نوشت،^۱ آشکارا بر این حقیقت اذعان نمود:

بحران گروگانها در ایران با توقیف دیپلماتهای آمریکا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹ آغاز نشد، بلکه تصمیم کارتر مبنی بر پذیرش شاه برای معالجه که امکانات آن در دیگر جاها نیز فراهم بود، باعث

1. Boyle, Francis Anthony, *World Politics and International Law*, Durham: Duke University Press, 1985.

بروز این بحران گردید. این تصمیم، به زعم نظر مشاوران و دستگاه‌های امنیتی و با وقوف کامل به اینکه تصرف سفارت و توقیف اعضای آن، واکنش احتمالی آن خواهد بود، اتخاذ شد. بهانه رئیس جمهور [کارت‌ر] مبنی بر این که به وعده قبلی نخست وزیر وقت، مهدی بازرگان درباره حمایت از سفارت آمریکا اتکا کرده بود، قانع کننده نیست. در آن زمان بدیهی بود که بازرگان حتی بر دولت که تحت نظارت شورای انقلاب منصوب آیت‌الله روح‌الله خمینی بود، کنترل کافی ندارد، چه رسد به کنترل گروه‌های مختلف انقلابی که در خیابانهای تهران موج می‌زدند. بازرگان صرفاً مسئولیت اسمی کشور را بر عهده داشت و دولت او، با توجه به اقتدار غیر رسمی [امام] خمینی، یک «شیر بی‌یال و دم و اشکم» بود.

به عنوان مثال، در ۱۴ فوریه ۱۹۷۹، سفارت آمریکا در تهران را توده‌ای‌ها و فداییان خلق اشغال کرده بودند. پس از سه ساعت بحث و جدل، با رسیدن نیروهای وفادار به [امام] خمینی، که به درخواست سفیر آمریکا ویلیام سولیوان صورت گرفته بود، اشغال سفارت خاتمه یافت. هشت ماه بعد، هنگامی که کارت‌ر تصمیم گرفت با ورود شاه به آمریکا موافقت کند، نمی‌بایست به تکرار این فرجام خوش، امیدوار باشد.

با توجه به این سابقه، هدایت بحث عمومی که در خلال مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در ۱۹۸۰ درباره راه‌هایی صورت گرفت که دولت آمریکا می‌بایست با توسل به آنها از تکرار موارد دیگر که به ادعا، «تروریسم بین‌الملل» خوانده شده، همانند آنچه

در تهران روی داد، جلوگیری کند، کاملاً نامناسب بود. وقتی رئیس جمهور آمریکا در وهله اول مسبب اصلی بروز بحران باشد، هیچ یک از نیروهای بازدارنده حقوقی، سیاسی یا نظامی نمی‌تواند از بروز بحران وخیم در روابط با کشور دیگر جلوگیری کند....

چون وعده یک تحقیق همه جانبه به وسیله کنگره [آمریکا] درباره بحران گروگانها تاکنون عملی نشده است، هنوز باید منتظر بود تا واقعیات در مورد تصمیم کارتر برای پذیرش شاه برملا شود. تاکنون در توجیه این پذیرش گفته‌اند: «به دلیل بشردوستانه، ما این را به او [شاه] مدیون بودیم؛ زیرا وی ثابت کرده بود که یک متحد وفادار و ارزشمند است» به ظاهر، کارتر این «تصمیم بشردوستانه» را بر مبنای یک گزارش طبی که به وسیله پزشکی به کاخ سفید تسلیم شده بود، اتخاذ کرد. پزشک مزبور در استخدام دیوید راکفلر، رئیس وقت بانک چیس مانهاتان بود که منافع اقتصادی قابل ملاحظه‌ای در بازگرداندن سلامتی به شاه داشت.»

منطق کارتر، زنجیره‌ای از تخلفات جدی از اصول بنیادی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر (که از قضا با اعلامیه ۱۹۶۸ تهران مورد تأیید قرار گرفته بود) را به فراموشی سپرد که به وسیله ساواک و به مدد سیا، علیه مردم ایران به کار گرفته شده بود. از دیدگاه صرف منافع ملی آمریکا، منطق کارتر توجهی به نقش بلندپروازانه و مؤثر شاه در افزایش قیمت نفت در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) نکرد. همین‌طور به

درآمدهای هنگفت حاصل از آن که عاید او شد و به وی اجازه داد ساختار نظامی عظیمی را که فراتر از ضرورت‌های مشروع امنیتی ایران بود، بنا کند؛ این کار از جمله به منظور ارباب آشکار کشورهای حوزه خلیج فارس به شکل تهدید به زور، مداخلات پنهان و تجاوز آشکار که تماماً نقض بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد بود، صورت می‌گرفت. شاه در این تلاش از طریق به اصطلاح «دکترین نیکسون» تشویق می‌شد. به موجب این دکترین، حکومت‌های دست‌نشانده آمریکا در منطقه می‌بایست این کشور را در پاسداری از مناطق تحت نفوذش یاری کنند و به این طریق، سهمی از به اصطلاح «با» صلح را به دوش کشند. قرار بود که شاه ژاندارم آمریکا در خلیج فارس باشد.

تشبث به «مدیون بودن»، به ویژه از جانب دولت کارتر، عجیب می‌نمود. کارتر تصمیم گرفته بود که از شاه در مقابل انقلابی که در ژانویه ۱۹۷۹ منجر به سقوط او گردید، با مداخله آشکار حمایت نکند. این تصمیم، به رغم ناخوشایند بودن آن در داخل آمریکا، یک تصمیم درست بود زیرا با این اصول عمومی حقوق بین‌الملل که دولت‌ها را از مداخله در امور داخلی دیگر کشورها منع می‌کند، سازگار بود. این حق انحصاری مردم ایران بود که تصمیم بگیرند حکومت آنها به چه شکلی بدون مداخله آشکار و پنهان آمریکا، بنا شود. این اصل اولیه تساوی حقوق ملتها و حق آنان در تعیین سرنوشت خود بر هرگونه منافع ملی فرضی آمریکا در تأمین جریان آزادانه نفت از خلیج فارس، مقدم بود. در وهله اول، تاریخ طولانی مداخلات علنی و پنهان آمریکا در

حمایت از شاه راه را برای بروز بحران گروگانگیری هموار کرد. به عکس، تصمیم به عدم مداخله آشکار در امور ایران در خلال وقایع ۱۹۷۸-۱۹۷۹، احتمالاً از بروز فجایع بزرگ‌تر جلوگیری کرده است. آمریکا باید از این تجربه دردناک درس بگیرد که مساعدت به یک رژیم سرکوب‌گر در یک جنگ تمام‌عیار با مردم، نه تنها عادلانه نیست بلکه دور از مصلحت هم هست. به هر حال، در این مورد، اصل اساسی حقوق بین‌الملل، مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر با دقت آنچه را که متضمن بیشترین منافع برای آمریکاست، به آن کشور گوشزد می‌کند.

درس عبرتی که باید از سقوط شاه گرفت و در مورد سایر متحدان آمریکا در گوشه و کنار جهان (از قبیل السالوادور، گواتمالا، عربستان سعودی، فیلیپین، کره جنوبی و آفریقای جنوبی) نیز مصداق پیدا می‌کند، این است که دولت آمریکا نباید به منظور سرپا نگه داشتن رژیمی که بنا بر تشخیص توأم با حسن نیت آمریکا، حمایت مردم خود را از دست داده است، در امور داخلی یک کشور مداخله کند. از طرف دیگر، آمریکا باید این مسئله را به روشنی اعلام کند که به درخواست کشور دیگری که مورد تجاوز آشکار نظامی واقع شده، آماده است آن کشور را با توجه به مقررات حق دفاع دسته‌جمعی به شرح مندرج در ماده ۵۱ منشور ملل متحد، یاری کند.^۱ اسفبارتر از همه این بود که چون دولت

۱. ماده ۶۱ منشور ملل متحد مقرر می‌دارد: «در صورتی که یک عضو ملل متحد مورد

کارت‌ر خود موجد بحران گروگانها شده و در آن گرفتار آمده بود، نتوانست از واقعه اشغال افغانستان به وسیله شوروی در اواخر ۱۹۷۹ که نمونه بارزی از تجاوز نظامی بود، جلوگیری کند... با توجه به این مجموعه تاریخی تلخ و ناخوشایند، استدلالهای حقوقی مفروض ایران در دفاع از توقیف و بازداشت کارکنان سیاسی سفارت آمریکا در تهران، شایسته مذاقه و امعان نظر جدی است. تصمیم پذیرش شاه تا حد زیادی نمایانگر بی‌اعتنایی دولت کارت‌ر به تشویش و نگرانی به جای مردم ایران بود. آنها قبلاً یک بار شاه را از مملکت اخراج کرده بودند اما به رأی العین دیدند که با دستهای سیا دوباره بر تاج و تخت سلطنت نشست. برای آنان کاملاً قابل تصور بود که با حضور شاه در آمریکا، تکرار چنین صحنه‌ای امکان‌پذیر است.

روز پیش از خروج شاه از ایران، زیبگنیو برژینسکی، مشاور کارت‌ر در امور امنیت ملی، از ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران، در خصوص امکان به راه انداختن یک کودتای نظامی به وسیله ارتش ایران سؤال کرده بود تا از دستیابی حتمی آیت‌الله

حمله مسلحانه واقع شود، هیچ یک از مقررات این منشور به حق طبیعی دفاع مشروع انفرادی یا اجتماعی تا موقعی که شورای امنیت اقدامات لازم برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به عمل آورد، لطمه وارد نخواهد آورد. اقداماتی را که اعضا برای اجرای حق دفاع مشروع به عمل می‌آورند، باید فوراً به شورای امنیت اطلاع دهند، ولی این اقدامات به هیچ وجه در اختیارات و وظایفی که شورا بر طبق این منشور دارد و به موجب آنها در هر موقع می‌تواند روشی را که برای حفظ و یا عاده صلح و امنیت بین‌المللی، لازم می‌داند اتخاذ کند، تأثیری نخواهد داشت.»

خمینی به قدرت بتوان جلوگیری کرد.^۱ آگاهی و موافقت کارتر در این خصوص امری مفروض است. گفته می‌شود که بخشی از هدف مأموریت ژنرال هایزر در تهران همین نقشه ناموفق بوده است.^۲ اینکه سفارت آمریکا در تهران درگیر فعالیتهای گسترده اطلاعاتی و امنیتی بود که مأموران اطلاعاتی آمریکا تحت عنوان دیپلمات در آنجا انجام می‌دادند، غیر قابل انکار است؛ چرا که سفارت اولین منبع برای هدایت مسائل اطلاعاتی و امنیتی آمریکا بود. در واقع، سازمانهای اطلاعاتی آمریکا با گروهی از ایادی شاهپور بختیار در پاریس، به عنوان جانشینی احتمالی [امام] خمینی تماس نزدیک برقرار کرده بودند. تا جایی که به مردم ایران مربوط می‌شود، بیم و هراس آنان از یک کودتای آمریکایی کاملاً عقلایی بود.

براساس این واقعیات می‌توان به طور متقن و موجه استدلال کرد که توقیف و بازداشت دیپلماتهای آمریکایی، استیفای مشروع حق دفاع فردی ایران طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد بود که با توجه به شرایط وخیم آن زمان بر تمهدهات ایران ناشی از بندهای ۳ و ۴ ماده ۲ و ماده ۳۳ منشور ملل متحد و بر «کنوانسیون ۱۹۶۱ وین راجع به روابط دیپلماتیک» و نیز «کنوانسیون ۱۹۶۳ وین راجع به روابط کنسولی» و «کنوانسیون ۱۹۷۳ راجع به جلوگیری و مجازات جرایم علیه اشخاص تحت حمایت بین‌المللی

1. Sullivan, *Dateline Iran: The Road Not Taken*, Foreign Pot'y, (Fall 1980), at 175, 186.

2. N. Y. Times, (20 Apr. 1980), at 1, col. 3.

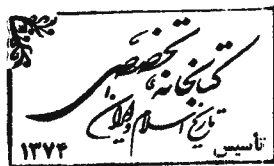
از جمله نمایندگان دیپلماتیک» مقدم بود.

می‌توان در این باره به دکترین «دفاع مشروع پیشگیرانه» که به وسیله وزیر خارجه، دانیل وبستر در قضیه کارولین عنوان شد، اشاره کرد. ضابطه هم این است که «ضرورت توسل به دفاع از خود» فوری و همه جانبه شود و هر نوع انتخاب وسیله و فرصتی برای مشورت و تأمل را از بین ببرد.

به طور حتم نگارنده قائل به اعتبار دکترین «دفاع مشروع پیشگیرانه» در جهان پس از منشور ملل متحد نیست اما اگر از دیدگاه ایرانیان به این قضیه نگاه کنیم، دیپلماتهای آمریکایی به طور موجه دستگیر و بازداشت شدند؛ چرا که هدف، جلوگیری از وقوع یک کودتای ویرانگر و احتمالاً توأم با خونریزی تحت حمایت آمریکا بود که به طور آشکار مغایر حقوق بین‌المللی تلقی می‌شد.

گروگانگیرها برای حراست از ثمرات دومین انقلاب ضد شاه که با ریختن خونهای بسیار و در جهت اعتلا و تحکیم حق مشروع ملت ایران در تعیین سرنوشت خود حاصل شده بود، به این اقدام متوسل گشتند. بر همین سیاق، تقاضای ایرانیان برای بازگرداندن شاه به ایران در مقابل آزادی گروگانها نیز موجه بوده است. از دیدگاه تهران، برای دفاع از کشور در مقابل دومین کودتای تحت حمایت آمریکا، هیچ چاره دیگری وجود نداشت. البته طبق قوانین داخلی آمریکا، دولت کارتر نمی‌توانست شاه را به ایران بازگرداند زیرا معاهده استرداد معتبری فیما بین دو دولت وجود نداشت. با وجود این، در مقایسه با ماده ۱۴۶ چهارمین

کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹)، می‌توان استدلال کرد که دولت آمریکا متعهد بود که یا شاه را در محاکم خود تحت تعقیب قرار دهد و یا او را به طرف معظم متعهد دیگر (مثلاً ایران) تحویل نماید تا به اتهام «نقض‌های عمده»^۱ به شرح مندرج در ماده ۱۴۷ کنوانسیون مزبور (به عنوان مثال، قتل عمد، شکنجه و رفتار غیر انسانی و یا ایجاد رنج بسیار و ایراد صدمه جدی به سلامت جسمانی)، در خلال یک مخاصمه مسلحانه غیر بین‌المللی مذکور در ماده ۳ محاکمه شود. با این وصف کنگره تاکنون از تصویب قوانین اجرایی برای انجام تعهدات ناشی از ماده ۱۴۶ کنوانسیون چهارم ژنو خودداری کرده است تا نظایر مورد «شاه» که متهم به ارتکاب «نقض‌های عمده» هستند، به کشورهای متبوع خود بازگردانده شوند و یا در محاکم داخلی آمریکا محاکمه گردند. دولت ایران می‌توانست به نحو قانع‌کننده‌ای استدلال کند که دولت آمریکا با قصور از وضع و تصویب قبلی این قوانین اجرایی از تعهدات قانونی خود به شرح مندرج در ماده ۱۴۶ کنوانسیون تخلف کرده است. در نتیجه آمریکا نمی‌توانست به نقض قانون داخلی خود برای تبریئه خویش از عدم اجرای یک تعهد بین‌المللی که خودداری آن کشور از استرداد شاه یا محاکمه وی ناشی می‌شد، متشبث شود. به علاوه، چون هنگام پذیرش شاه بدیهی بود که وفق قوانین آمریکا با هیچ یک از دو راه حل فوق [استرداد یا محاکمه] عملی نیست، لذا پاسخ مساعد دولت کارتر به تقاضای شاه، عامداً



آمریکا را در مقام نقض حقوق بین‌الملل قرار داد... ذکر استدلالات فوق‌نه به قصد تبرئه ایرانیان و تخفیف تقصیر آنان در خصوص توقیف دیپلمات‌های آمریکایی بلکه صرفاً بدین منظور است تا نشان داده شود که ایرانیان استدلال حقوقی به ظاهر موجهی داشتند که می‌بایست از جانب دولت کارتر به نحو جدی مورد توجه قرار می‌گیرد. این یک واقعیت اساسی است که هر حقوقدان آمریکایی در سال اول دانشکده حقوق آن را می‌آموزد و همواره در حرفه خویش با آن سر و کار دارد. اما متأسفانه هرگاه آمریکا درگیر یک بحران وخیم بین‌المللی می‌شود، این واقعیت اساسی پیش از هر چیز به فراموشی سپرده می‌شود. حداقل مردم ایران احساس می‌کردند که از آمریکا بیم و هراسی منطقی دارند و علیه آن کشور شکایات جدی مطرح می‌کنند. همین انگیزه‌ها باعث شد که آنان سفارت را اشغال کرده و کارکنان آن را بازداشت کنند. به هر تقدیر، انکار و تکذیب دولت آمریکا در این خصوص، نمی‌توانست تصور ایرانیان را تغییر دهد.

یک جرقه و شعله‌ور شدن آتش

در شرایطی که از نظر بسیاری از نیروهای انقلابی، دولت آمریکا چه تبادل در گذشته تلخ ایران و چه در بحران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نقشی اساسی و مهم بر عهده داشت و تهدید جدی علیه ادامه حیات انقلاب تلقی می‌شد، پذیرفتن محمدرضا شاه فراری توسط دولت آمریکا، همچون جرقه‌ای در انبار باروت بود که شعله‌های آن دامان عوامل آمریکا در تهران را گرفت.

روایت آن روزها را از زبان حجت الاسلام والمسلمین محتشمی بشنوید:

حادثه تاریخی تسخیر لانه جاسوسی، برگی زرین و حماسه‌ای جدید و انقلابی نو بر ضد استکبار جهانی است. مقدمات این انقلاب عظیم از آنجا فراهم شد که امام با رهنمودهای روشن‌گرشان بیداری وسیعی را در سراسر ایران به وجود آوردند و در کشتزار پاک و طیب امت اسلامی، جوانه‌های بیداری سرزد و در فصل پاییز، شکوفه‌های انقلابی دیگر باز شد.

حضرت امام در تاریخ دهم آبان ۱۳۵۸ هجری شمسی مطابق با دهم ذی‌حجه سال ۱۳۹۹ هجری قمری، پیامی به ملت ایران دادند که سرآغاز حرکتی نوین برای دانشجویان مسلمان شد و این آگاهان جامعه، پیام را دریافت کردند و به آن جامعه عمل پوشانیدند. امام در آن پیام فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

روز ۱۳ آبان، روز هجوم وحشیانه رژیم منحوسی به دانشگاه و کشتار دسته‌جمعی دانشجویان عزیز ماست. رژیم مخالف با تمام مظاهر تمدن و پیشرفت کشور، یک روز به مدرسه فیضیه و مدارس علوم اسلامی در سراسر ایران حمله ور می‌شد و یک روز به دانشگاه تهران و مدارس و دانشگاه‌های سراسر ایران، این مراکز دانش و دانشمندان. اکنون که سالروز حمله به دانشگاه است، برای پیوستگی بیشتر لازم است روحانیون تمام شهرهای ایران در دانشگاه هر نقطه از ایران که بدین مناسبت مجلس بزرگداشتی برقرار کرده‌اند، شرکت نمایند و با حضور دانشگاه‌های سراسر ایران و پیوستن به دانش‌آموزان و

دانشجویان و استادان عزیز، توطئه‌های جدایی‌افکنانه بین این دو نیروی مترقی را خنثی کنند. دشمنان ما در هر فرصت، خصوصاً در این روز از هیچ توطئه‌ای دست بردار نیستند و با هر وسیله ممکن می‌خواهند آرامش را از ملت عزیز سلب کنند. بر دانش‌آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با قدرت تمام، حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل گسترش داده و آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند و این توطئه بزرگ را بار دیگر شدیداً محکوم کنند.

بر دانش‌آموزان، دانشگاهیان و محصلین علوم دینیه است که با تمام نیرو و وحدت خویش را حفظ و از انقلاب اسلامی خود طرفداری نمایند. و بر ملت است که از این دو جناح عزیز با تمام قدرت پشتیبانی کنند. دست خدا به همراه همگی باد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

روح الله الموسوی الخمینی

پیام روشنگر حضرت امام، که با انتشار خبر ناگوار ملاقات بازرگان با برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور آمریکا همزمان شده بود، آتش قهر انقلابی نیروهای انقلابی دانشجویی ما را شعله‌ور کرد. دانشجویان، پیش از سیزدهم آبان جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و به این نتیجه می‌رسند که باید تظاهرات وسیع و گسترده دانشجویی راه بیندازند و برای ضربه زدن به آمریکای جنایتکار، اقدام به تسخیر لانه جاسوسی آمریکا کنند. این تصمیم با حضور برادر روحانی و عزیزمان جناب آقای حجت الاسلام والمسلمین موسوی خوئینی‌ها گرفته شد که در آن زمان نمایندگی

حضرت امام را در رادیو و تلویزیون به عهده داشتند و یکی از افراد مأنوس با افکار و اندیشه‌های حضرت امام بودند. در همان جلسات مقدماتی، این پرسش مطرح بود که آیا این اقدام با توجه به شناختی که از شخص حضرت امام داشتند و می‌دانستند حضرت امام نظرات کلی و سیاستهای عمومی و اهداف مشخص را اعلام می‌کنند و مصادیق را مردم خود باید تشخیص دهند و نیازی به سؤال از حضرت امام درباره مصادیق نیست؛ و با توجه به اینکه کلیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و آقای موسوی خوئینی‌ها در جهت اهداف امام گام برمی‌داشتند و در صورتی که امام نظر مخالفی درباره تسخیر لانه جاسوسی آمریکا ابراز می‌کردند، بلافاصله اطاعت می‌کردند و از آن خارج می‌شدند؛ تصمیم بر این می‌شود که این اقدام را با قدرت انجام دهند و هیبت و هیمنه اهریمنی آمریکا را بشکنند و سپس خبر اقدام خود را خدمت حضرت امام عرضه کنند و عمل خود را با محک دیدگاه انقلابی امام بسنجند. در صورتی که امام اجازه کار را ندهند، از همان جا برگردند.

این‌گونه بود که در روز سیزدهم آبان، دانشجویان تظاهرات وسیعی برپا می‌کنند و با اندیشه و برنامه‌ریزی معین به طرف لانه جاسوسی در خیابان آیت‌الله طالقانی حرکت می‌کنند. وقتی به لانه جاسوسی می‌رسند، براساس برنامه از پیش طراحی شده، بنا سرعت از نرده‌های دیوار سفارت بالا می‌روند و وارد محوطه می‌شوند و سفارت را پس از مدتی درگیری به تصرف خود درمی‌آورند. البته مدتی طول می‌کشد تا بتوانند به مراکز حساس

لانه جاسوسی دست پیدا بکنند و صندوقهای رمزار را کشف کنند. این در حالی بود که جاسوسان آمریکایی در مدتی که درها را به روی خود قفل کرده بودند، با وجود قطع برق لانه جاسوسی، با برقرار سازی برقه‌های اضطراری، دستگاههای خرد کننده را به کار انداخته بودند و اسناد محرمانه، سری، و به کلی سری خودشان را خرد کرده و از بین برده بودند. بالاخره دانشجویان موفق می‌شوند که آنها را دستگیر کنند و در یکی از سالنهای سفارت آمریکا به اسارت درآورند.

نخستین خبری که به قم رسید، پس از وارد شدن دانشجویان پیرو خط امام به لانه بود و مسئله برای همگان مبهم بود، تا اینکه برادر عزیزمان آقای موسوی خوئینی‌ها با دفتر حضرت امام تماس گرفتند و در این تماس از طریق حاج سید احمد خمینی، فرزند برومند حضرت امام، به امام اطلاع داده شد که دانشجویان کلاً از افراد مورد اعتمادند و تحت نظارت مستقیم و اشراف آقای موسوی خوئینی‌ها این کار را انجام داده‌اند و منتظر نظرات خاص امام‌اند. وقتی که امام از ماجرا مطلع شدند، خیلی خوشحال شدند و پیغامی به این مضمون برای دانشجویان پیرو خط امام فرستادند که:

کارتان شایسته است و خوب جایی را گرفته‌اید و به هیچ قیمتی از آنجا خارج نشوید و آن را رها نکنید.

بدین سان بود که امام مهر تأیید بر عملکرد دانشجویان پیرو خط امام زدند و خوشحال شدند که پیامی را که سه روز قبل داده بودند، دانشجویان و روحانیان آگاه دریافت کرده‌اند و به مرحله

عمل گذاشته‌اند.

سفارت چگونه اشغال شد؟ حرکتی خودجوش و غیر دولتی

اشغال سفارت آمریکا، حرکتی کاملاً خودجوش بود که توسط گروهی از دانشجویان انقلابی مسلمان که پس از تصرف لانه، خود را دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نامیدند، انجام شد. نگاهی به سیر اجرایی و عملیاتی اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان نشان می‌دهد که نه تنها هیچ مرجع رسمی و حکومتی در جریان این اقدام نبوده است بلکه طراحان عملیات نیز که پیش از آن، ارتباط نزدیکی با حضرت امام برقرار کرده بودند، ایشان را در جریان طرح و تصمیم خود قرار ندادند، چون احتمال می‌دادند امام به لحاظ موقعیت عالی که در نظام و انقلاب دارند، مجوز چنین اقدامی را صادر نخواهند کرد.

دکتر محسن میردامادی که در آن ایام نقش مؤثری در ساماندهی فعالیتهای دانشجویان مسلمان و طراحی عملیات تصرف سفارت آمریکا داشت، جزئیات قابل توجهی را در این باره بیان می‌کند:

از ابتدا و قبل از اقدام، در صدد بودیم که در صورت امکان، نظر امام را دریابیم. راهی که به ذهنمان رسید این بود که مشورتی با آقای موسوی خوئینی‌ها داشته باشیم و این طور هم بود که قبل از اشغال لانه، به جز دانشجویان تقریباً تنها کسی که از قضیه مطلع بود، آقای موسوی خوئینی‌ها بودند. با ایشان مفصلاً مشورت کردیم و تحلیل خودمان را گفتیم که مرکز توطئه علیه انقلاب را سفارت آمریکا می‌بینیم و تصمیم به چنین کاری گرفته‌ایم و

می‌خواهیم نظر امام را هم بدانیم. تحلیلیها را ایشان قبول داشتند اما در این مورد که نظر امام را جویا شویم، موافق نبودند. ایشان می‌گفتند ما از مجموعه نظرات امام این‌طور درک می‌کنیم که امام قاعداً مخالفتی نباید داشته باشند اما اگر از ایشان سؤال شود، احتمالاً به دلیل محذوراتی شاید نتوانند اعلام موافقت کنند و احتیاج به سؤال نیست.

دو سه روز قبل از ۱۳ آبان، به مناسبت کشتار دانش‌آموزان در حکومت نظامی سال قبل، امام پیامی دادند که در آن پیام به پذیرفتن شاه به وسیله آمریکاییها اعتراض کردند و چنین جمله‌ای را گفتند که بر دانشجویان و دانش‌آموزان و طلاب علوم دینی است که حملات خود را علیه آمریکا گسترش دهند و خواهان استرداد شاه مخلوع بشوند. ما ابتدا تصورمان این بود که موضوع به امام گفته شده و امام این‌طور نظرشان را بیان کرده‌اند ولی بعداً که تحقیق کردیم، مشخص شد که این‌طور نبوده است و امام از مسئله مطلع نبوده‌اند.

طراحی عملیات

در یکی از روزهای پایانی تابستان سال ۱۳۵۸، سه تن از دانشجویان هسته مرکزی دفتر تحکیم وحدت، طرح تسخیر سفارت آمریکا در تهران را به سایر اعضا پیشنهاد می‌کنند. اما تا آبان ماه سال گذشته که مصادف بود با بیستمین سالگرد اشغال سفارت آمریکا، تنها تعداد انگشت‌شماری می‌دانستند که کدام یک از آن سه دانشجو، ایده تصرف سفارت را برای نخستین بار مطرح کرده بود.

ما تا حالا بیان نمی‌کردیم که چه کسی نظر ابتدایی را بیان و طراحی کرده است و از آن پرهیز می‌کردیم (به دلایل امنیتی) و تصمیم گرفته بودیم که اساساً فقط سه نفر از کسانی که در آن جریان دخالت داشتند، معرفی بشوند. ولی اخیراً روزنامه‌های داخل کشور طی مصاحبه‌هایی که با دانشجویان ما کرده بودند، به موضوع اشاره کردند و من برای نخستین بار می‌گویم که این فکر را من طراحی کردم.^۱

جملات فوق، بخشی از پاسخ ابراهیم اصغرزاده به خبرنگار مجله تایم است. او همچنین در پاسخ به این سؤال که «این نظر در چه حالتی در ذهن شما شکل گرفت؟ در مسجد بودید یا در حال غذا خوردن یا...؟ یادتان می‌آید که این فکر، چگونه در ذهن شما جرقه زد؟» می‌گوید:

توی خانه نشسته بودم. درسهام خیلی زیاد بود. من و بعضی از دوستانم هسته مرکزی بخشی از تحولات قبل و بعد از انقلاب بودیم... طبیعی بود که وقتی آن اتفاق می‌افتد [پذیرش شاه توسط دولت آمریکا]، دنبال یک اقدام سیاسی برای واکنش نسبت به اقدام آمریکا باشیم.

اما ابراهیم اصغرزاده، چهار سال پیش که درست در سالروز تصرف سفارت آمریکا با او به گفت و گو نشسته بودیم، از معرفی خود به عنوان پیشنهاد دهنده اصلی طرح خودداری کرده بود.

یک روز سه تن از نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشگاههای

۱. روزنامه عصر آزادگان، ۷۸/۸/۲۰.

پلی تکنیک، تهران و شریف طرحی را می آورند در دفتر تحکیم وحدت. آن طرح، طرح تسخیر سفارت آمریکا بود. ما سه نفر که از ابتدای تشکیل دفتر تحکیم وحدت فعال بودیم، در اواخر تابستان ۵۸ این طرح را پیشنهاد کردیم و تحلیلیمان را هم از اوضاع و شرایط سیاسی که توجیه کننده طرح بود، ارائه دادیم. در آن جمع، دو تن از نمایندگان دانشگاههای تربیت معلم و علم و صنعت با طرح ما مخالفت کردند. آنها معتقد بودند که اساساً دشمن اصلی انقلاب ما کمونیسم و تفکر منتسب به شوروی است و به طور طبیعی اگر قرار است حرکتی هم انجام شود باید با این جهتگیری باشد. البته آن نظر در دفتر تحکیم وحدت در اقلیت قرار داشت و اکثر اعضای مرکزی با طرح ما موافق بودند. اما نکته‌ای که وجود داشت این بود که با توجه به ارتباطی که ما با حضرت امام از طریق شورای مشورتی منتخب ایشان برقرار کرده بودیم و بنایمان بر این بود که هر حرکتی که در دانشگاهها انجام می‌دهیم با افکار و نظرات امام هماهنگ باشد، لازم بود طرح تسخیر سفارت آمریکا را نیز با آنان در میان بگذاریم ولی با توجه به ترکیب آن شورا می‌دانستیم که قطعاً افرادی از آن جمع مخالف اقدام ما هستند و طرح به نحوی لو خواهد رفت. به همین دلیل ما سه نفر به عنوان پیشنهاد دهندگان طرح تصمیم گرفتیم موضوع را فقط با دو تن از اعضای شورای مشورتی یعنی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آقای موسوی خوئینی‌ها در میان بگذاریم. در آن ایام آیت‌الله خامنه‌ای به مسافرت رفته بودند و در ایران نبودند و به این ترتیب ما مسئله را فقط با آقای موسوی

خوئینی‌ها در میان گذاشتیم.

در آن جمع ابتدا خودمان هم دانشجویان جدیدی را دعوت کردیم تا هسته اصلی برنامه‌ریزی و طراحی عملیات شکل گرفت و از اوایل آبان ماه سال ۵۸ به طور مداوم و مستمر جلسات برنامه‌ریزی و طراحی جزئیات عملیات تشکیل می‌شد. با توجه به حساسیت موضوع، سعی می‌کردیم جلسات به طور کاملاً سری و در جاهای مختلف تشکیل شود، چون اگر طرح ما لو می‌رفت از دو طرف تهدید می‌شدیم: یکی این که اگر گروه‌هایی مثل منافقین یا چریک‌های فدایی از طرح ما با خبر می‌شدند، با توجه به انسجام و ساماندهی که داشتند زودتر از ما به اقدام مشابهی دست می‌زدند و ابتکار عمل را در دست می‌گرفتند. طرف دیگر هم دولت موقت بود که با توجه به حساسیتی که در رابطه با آمریکا داشت و این که به لحاظ عرفی هم مسئول امنیت سفارتخانه‌های خارجی بود، اگر متوجه می‌شد به شدت برخورد می‌کرد. به همین دلیل، تلاش می‌کردیم که جلسات به شکل کاملاً مخفیانه‌ای تشکیل شود.

یکی از اعضای اصلی طرح عملیات اشغال سفارت آمریکا و مسئول اجرایی آن، نحوه دعوت خود به جمع دانشجویان و جلسات تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی را این‌گونه شرح می‌دهد:

اوایل آبان ماه سال ۵۸، زمانی که من هنوز مسئول کمیته نظامی دانشگاه شریف بودم، آقای اصغرزاده با من تلفنی تماس گرفت و گفت: «بیا می‌خواهیم با تو در خصوص مسئله‌ای مشورت کنیم.» محل جلسه در دانشگاه پلی‌تکنیک (امیرکبیر) بود. وارد اتاقی

شدم که قرار گذاشته بودیم. دیدم چند نفر نشسته‌اند. بعضی‌ها را می‌شناختم. قبلاً با آنها جلسه داشتم. از دانشگاه خودمان هم بودند. بقیه را نمی‌شناختم. جمعاً ۹ نفر بودیم.

فکر نمی‌کردم آنها یک کار مهمی مثل اشغال لانه جاسوسی داشته باشند! گفتند: «ما می‌خواهیم سفارت آمریکا را بگیریم.» خاطر من هست که هیچ مکث نکردم و گفتم: «من هستم!»

در جلسه اول روی انگیزه کار بحث مفصلی شد. در یک جمع‌بندی کلی، اهداف ما از تسخیر سفارت آمریکا، برخورد با رفتارهای آمریکا با ملت ایران و مسدود کردن داراییهای ما، راه دادن شاه به آمریکا و همچنین اعتراض به عملکرد دولت موقت بود که کم‌کم به سمتی گرایش پیدا می‌کرد که دست آمریکا را دوباره در ایران باز کند. قراری که دوستان در مرحله اول اعلام کردند این بود که یک جمعی به عنوان اعتراض داخل سفارت آمریکا شود و کارکنان سفارت را به گروگان بگیرد و حدود ۴۸ تا ۷۲ ساعت در آنجا بماند و بعد از آنکه صدای اعتراضش به همه جا رسید، گروگانها را آزاد و سفارت را ترک کند. خاطر من نیست که طرح‌کننده این پیشنهاد در آن روز چه کسی بود.

زمانی که مسئولیت اجرایی طرح را بر عهده گرفتم اولین سؤال مهم برای من این بود که چه کسانی تا آن لحظه در جریان این طرح و بحثهای مربوط به آن قرار گرفته‌اند یا با آنها هماهنگی شده است؟ وقتی افراد را لیست کردیم معلوم شد ۱۱ نفر دیگر به جز ما ۹ نفر به نحوی در جریان این قضیه هستند. یکی از آن یازده نفر، آقای موسوی خوئینی‌ها بود. چند نفر دیگر را هم اسم بردند

که در آن جلسه نبودند اما ماموریت‌هایی بر عهده گرفته بودند و قرار بود کارهایی انجام دهند. چند نفر هم از طرح با خبر بودند که البته نباید می‌دانستند. یکی از آنها که دانشجوی دانشگاه شهید بهشتی بود گفته بود من می‌روم به دولت خبر می‌دهم. در همان جلسه قرار شد یکی از دوستان برود او را به نحوی از پیگیری قضیه منصرف کند.

اما بحث‌های اصلی در آن جلسه حول دو محور و دو جهت اصلی بود، یکی بحث تحلیلی قضیه و دلایل، انگیزه‌ها و همچنین عواقب احتمالی اشغالی سفارت و دیگری محور اجرایی و عملی طرح. در بحث اجرایی، دوستان تأکید می‌کردند که این اقدام باید خیلی سریع انجام شود چون با توجه به شرایط آن ایام این احتمال قوی وجود داشت که گروه‌های دیگری از قبیل مجاهدین خلق و فداییان خلق به اقدام مشابهی دست بزنند و ابتکار عمل را از دانشجویان مسلمان بگیرند و از طرف دیگر در آستانه روز ۱۳ آبان قرار داشتیم که روز دانش‌آموز و سالروز تبعید امام بود و مناسبتی بسیار خوب برای اجرای طرح به حساب می‌آمد.

بحث بعدی در خصوص روش اجرای طرح بود. چیزی که دوستان پیش‌بینی کرده بودند، بسیج حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از دانشجویان برای این کار بود. این کلیتی بود که در آن جلسه مطرح شد اما قرار گذاشتیم که بنده به اتفاق دو نفر دیگر روی آن کار کنیم و بررسی کنیم تا به یک طرح عملیاتی مناسب برسیم.

من به همراه یکی از دو نفر از طریق هتل‌ی که مقابل لانه جاسوسی بود، ساختمان سفارت را شناسایی کردیم. رفت و آمدها زیر نظر

سفارت چگونه اشغال شد؟ ❖ ۹۳

گرفته شد، ابعاد محل اجرای طرح با کیلومتر شمار موتور اندازه گیری شد و اینکه کل مجموعه سفارت در چه مساحتی قرار گرفته، ساختمانهای اصلی آن کدام است؟ درهای اصلی و فرعی کجاست و محل پارک ماشینهای سفارت در کجا قرار دارد. البته پلیس مستقر در اطراف سفارت کمی حساس شده بود. چون روز دانش آموز نزدیک بود. حدود ۱۰۰ نفر با خودرو و پیاده دور سفارت بودند. یعنی میزان حفاظت از سفارت کمی بالا رفته بود.

بعد از شناسایی، نظرات خود را با جمع در میان گذاشتیم و گفتیم با روش‌های خشن معلوم نیست بتوانیم به داخل آن نفوذ کنیم چون نمی‌دانیم آمریکاییها از چه امکاناتی برخوردار هستند. آنچه مسلم است در داخل ساختمان تفنگدار هست. آنها پشت پنجره‌ها می‌ایستند و دفاع می‌کنند. دیوار بهترین سنگر برای آنهاست، بچه‌ها نباید کشته شوند، ما نمی‌خواهیم خودکشی کنیم. آنجا بود که طرح خود را مطرح کردیم، طرحی که فکر می‌کردیم طرح آسانتری است و تلفاتی هم نخواهد داشت.

طرح پیشنهادی ما این بود که به بهانه تظاهرات روز ۱۳ آبان، از مقابل سفارت عبور می‌کنیم، وقتی جمعیت از جلو در سفارت رد شد، حساسیت پلیس برطرف می‌شود و تصور می‌کند که جمعیت کاری با سفارت ندارد. در آن لحظه با دستوری که یک نفر می‌دهد، بچه‌ها به سمت در سفارت حمله می‌کنند، عده‌ای از در بالا می‌روند و عده‌ای هم زنجیر را پاره می‌کنند و وارد محوطه سفارت می‌شوند. در داخل هم جمعیت به دو گروه تقسیم می‌شود.

یک گروه به سمت ساختمانهای اطراف محوطه می‌رود و یک گروه هم ساختمان اصلی را که ما شناسایی کرده بودیم، محاصره می‌کند. همهٔ حرفمان هم با آمریکاییها این است که ماکاری با شما نداریم و برای اینکه حساسیتشان تحریک نشود و خدای نکرده تیراندازی نکنند یا کارهای خشنی انجام ندهند تأکید می‌کنیم که فقط می‌خواهیم در داخل ساختمان یک تحصن موقت داشته باشیم و برویم. بدین ترتیب به آنها نزدیک می‌شویم و اگر توانستیم به داخل ساختمان نفوذ کنیم، آنها را به گروگان می‌گیریم و همان زمان معینی که بین ۴۸ تا ۷۲ ساعت بود، در آنجا می‌مانیم و بعد آنجا را ترک می‌کنیم.

نحوهٔ سازماندهی

از زمانی که در جلسهٔ هستهٔ مرکزی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام مسئول اجرایی و امنیتی طرح تصرف سفارت آمریکا برگزیده شد، تا زمانی که برای اجرای عملیات در نظر گرفته شده بود یعنی سیزدهم آبان ماه، تنها سه روز فرصت وجود داشت که یک روز آن به طراحی عملیات و دو روز باقی مانده، به سازماندهی نیروها و تدارک وسایل و ابزار مورد نیاز گذشت.

ما سازماندهی کار را ۴۸ ساعت قبل از اجرای برنامه انجام دادیم. قرار بر این شد که از هر دانشگاهی بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از دانشجویان شناخته شده و مورد اطمینان، دعوت و انتخاب شوند. برای دعوت افراد هم تنها دو سؤال از آنها می‌کردیم: ۱. آیا می‌توانید ۴۸ ساعت بیرون از خانه یا خوابگاه باشید؟ ۲. آیا با انجام یک کار اعتراضی علیه آمریکا موافق هستید؟

اگر پاسخ منفی می دادند، می گفتیم حق صحبت کردن با هیچ کس دیگری در این باره ندارید و اگر پاسخ مثبت بود، می گفتیم فردا ساعت ۸ صبح در فلان نقطه دانشگاه برای شرکت در جلسه توجیهی حاضر شوند. در هر دانشگاه ۴ نفر از دوستان مسئول مصاحبه و گزینش افراد بودند. در نهایت عده ای از خانمها و یک عده هم از آقایان انتخاب شدند.

صبح روز سیزدهم آبان، جلسات در دانشگاهها تشکیل شد. اعضای شورا در هر دانشگاه مسئول توجیه افراد خودشان بودند. تقسیم کار هم کمی ریزتر شده بود. مثلاً در دانشگاه ما معلوم بود که یک نفر افراد خوابگاه را توجیه می کند و بقیه را سه نفر دیگر. بعد افراد طبق برنامه ای که معین شده بود، سازماندهی می شدند. گروهی که وظیفه نگهداری در داخل سفارت را بر عهده داشتند، کارت مخصوص نگهداری داشتند، افرادی که قرار بود روی اسناد کار کنند، کارت خاص اسناد داشتند و افرادی که مسئول نگهداری از گروگانها بودند هم کارتهای مخصوص داشتند. پس از توزیع کارتها و تقسیم کار، نقشه لانه جاسوسی روی تخته کشیده شد و جزئیات عملیات را برای افراد تشریح کردیم. همه توجیه شدند که می آیند در تقاطع خیابان طالقانی و بهار جمع می شوند و از آنجا تظاهرات به سمت سفارت آغاز می شود. قرار بود یک بلندگو در دست من باشد اما شعار ندهم. کسی که شعار می داد بلندگوی جداگانه ای داشت. در زمان معین من از روی یک بلندی که در آن زمان مسیر اتوبوسها را در وسط خیابان جدا می کرد، با بلندگو دستور حمله را می دادم. یکی از خانمها مسئول

شده بود که قیچی آهن‌بُر را زیر چادرش حمل کند و تا نزدیکی قفل در اصلی سفارت بیاورد و به من تحویل دهد و بعد از بریدن قفل و باز شدن در، بقیه افراد وارد محوطه شوند. هر کسی یک کارت داشت که سازمانش را معلوم می‌کرد و یک بازوبند که علامت مشخصه نیروهای ما بود. چون در تظاهرات ۱۳ آبان قرار بود همه دانش‌آموزان و دانشجویان به سمت دانشگاه تهران تظاهرات کنند. یعنی تجمعی در دانشگاه تهران بود و ما هم به همان بهانه از آنجا تظاهرات می‌کردیم به سمت دانشگاه تهران و ممکن بود عده‌ای برای رفتن به دانشگاه با جمعیت ما همراه شوند. بنابراین وجود یک علامت مشخصه لازم و ضروری بود. علامت مشخصه سوم، یک عکس حضرت امام بود که داخل نایلون گذاشته بودیم و به گردن افراد آویخته می‌شد. وجود این سه علامت مشخصه، احتمال نفوذ افراد غریبه به داخل جمع در هنگام عملیات و مراحل بعدی را به حداقل می‌رساند. در همان جلسه اول به دوستان گفتم که اگر خبری از این جمع به بیرون درز کند، امکان کشته شدن همه جمع هست. یعنی کار ضد اطلاعاتی را هم از همان لحظه شروع کردیم. یک تیم فیلمبردار و عکاس هم داشتیم، همان دوستانی که بعداً فیلمهای خوبی ساختند. یک قرار دیگری هم داشتیم و آن اینکه همه افراد از کسی حرف شنوی داشته باشند که پیشانی‌بند خاصی دارد.

ما به محض ورود به محوطه سفارت در را می‌بستیم ولی با فرض اینکه عده‌ای غریبه نیز همراه ما به داخل سفارت خواهند آمد، همه موظف بودند بعد از بسته شدن در، عکس امام را به گردن

سفارت چگونه اشغال شد؟ ❖ ۹۷

بیاندازند و بازویندها را ببندند. بدین ترتیب افراد غریبه شناسایی می‌شدند و هر کس بازوبند و عکس نداشت بازداشت می‌شد.

حمله به سفارت و اشغال لانه

جلسه توجیهی که از ساعت ۸ صبح در ۴ دانشگاه امیرکبیر، صنعتی شریف، تهران و شهید بهشتی آغاز شده بود، حدود یک ساعت به طول انجامید و پس از آن، دانشجویان دانشگاه‌های خود را برای رسیدن به محل مقرر ترک کردند. ساعت ده و سی دقیقه صبح روز سیزدهم آبان ماه سال ۱۳۵۸ قریب ۵۰۰ دانشجوی سازماندهی شده که در تقاطع خیابان طالقانی و بهارگردم آمده بودند، به سمت سفارت آمریکا به حرکت درآمدند. زمان اجرای عملیات فرا رسیده بود.

مسئول عملیات جزئیات واقعه را این‌گونه توصیف می‌کند:

دوستان سر موقع آمدند و تظاهرات به سمت لانه آغاز شد. وقتی جمعیت به در انتهای لانه رسید، آقای اصغرزاده به من اشاره کرد که عملیات را شروع کن اما من منتظر ماندم تا صف حدود ۵۰ متر از در اصلی سفارت جلوتر رفت به طوری که پلیس مستقر در محل منفعل شد و به هیچ وجه احساس نمی‌کرد قرار است حمله‌ای به سفارت صورت گیرد. در آن لحظه، دستور حمله را با بلندگویی که در دست داشتم صادر کردم و دوستان به سمت در هجوم آوردند. ۴ نفر از دوستانی که از قبل توجیه شده بودند، با قیچی آهن‌پُر مشغول بریدن قفل در شدند اما قفل که از فلز سخت ساخته شده بود، بریده نمی‌شد. به همین خاطر، زنجیر را بردند. در این

فاصله عده‌ای از نرده‌های در بالا رفتند و وارد محوطه سفارت شدند. با باز شدن در، بقیه نیروها به درون محوطه هجوم آوردند و وقتی احساس کردیم همه دوستان وارد شده‌اند، با زنجیر و قفلی که از قبل خریده بودیم، در راه از داخل بستیم. در همان هنگام یک تیم مأمور شد که قفل همه درها را دوبله کند یعنی هر جا قفل و زنجیری وجود داشت، خودمان هم قفل و زنجیری روی آن زدیم تا آمریکاییها امکان خروج از محوطه و جا به جایی در درون آنجا را نداشته باشند. یک تیم دیگر نیز به بالای دیوارهای سفارت رفتند تا کسی توانایی فرار پیدا نکند. بخش اصلی دانشجویان هم به سمت ساختمان اصلی سفارت که آن را ساختمان مرکزی نامگذاری کرده بودیم هجوم آوردند و آن را محاصره کردند. دوستان به صورت منضبط کار خودشان را انجام می‌دادند. هر اکپیی یک نفر مسئول داشت که مامور بود کارهای مقرر را با افرادش انجام دهد.

در حالی که جمعیت دور ساختمان مرکزی حلقه زده بودند، نم نم باران شروع به باریدن کرد. در آن هنگام تلاش اصلی ما، یافتن راهی برای نفوذ به ساختمان بود. همه آمریکاییها در درون ساختمان بودند. یکی از تفنگداران آمریکایی با یک ماسک ضد گاز و یک اسلحه شکاری از پشت یکی از پنجره‌های طبقه اول رو به بیرون موضع گرفته بود و بقیه در درون ساختمان در حال تحرک بودند و آن طور که بعداً فهمیدیم مسئولان سفارت در حال تماس با آمریکا و کسب تکلیف از مقامات مافوق و بقیه در تلاش بودند تا در اسرع وقت اسناد و مدارک طبقه‌بندی شده را به

وسیله دستگاههای مخصوص از بین ببرند. آنچه در آن شرایط به نظر ما می‌رسید این بود که بتوانیم با آمریکاییها تماس برقرار کنیم تا به نحوی زمینه برای نفوذ به ساختمان فراهم شود. دوستی که نقش مترجم را بر عهده داشت از پشت یکی از پنجره‌ها با زبان انگلیسی با آنها شروع به صحبت کرد و گفت که ما کاری با شما نداریم و هدف دانشجویان این است که مدت کوتاهی در داخل ساختمان تحصن کنند و از آنها می‌خواست در را باز کنند. در عین حال، عده‌ای مشغول پیدا کردن راه نفوذ برای ورود به ساختمان بودند. ساختمان مرکزی به وسیله دوربینهای مدار بسته کنترل می‌شد. به همین دلیل، ما به روی دیوارها رفتیم و دوربینها را به سمت آسمان چرخاندیم تا آمریکاییها روی ما نظارت و کنترل نداشته باشند. درهای مختلف را چک کردیم اما هیچ منفذی برای ورود وجود نداشت.

سرانجام پس از مدتی، رئیس تفنگدارهای مستقر در سفارت، آمادگی خودش را برای مذاکره با ما اعلام کرد. فرد میانسانی بود حدوداً ۳۵ تا ۴۰ ساله با موهای بور و یک بی‌سیم دستی. دوستان من را صدا کردند که ما این فرد را گرفته‌ایم ولی او می‌گوید فقط با مسئول شما صحبت می‌کنم. من به او گفتم که ما بحثی با شما نداریم، فقط می‌خواهیم بیاییم داخل ساختمان، ۴۸ ساعت آنجا تحصن می‌کنیم و بعد هم می‌رویم هیچ کاری هم با شما داریم. همه شما ایمن هستید و بدین ترتیب سعی کردم او را آرام و راضی کنم. ابتدا امتناع کرد اما من به او تأکید کردم که به همکاریت بگو درها را باز کنند وگرنه مجبور می‌شویم با زور این کار را انجام

دهیم و اگر در این میان درگیری و تیراندازی رخ دهد و یکی از افراد ما کشته شود، ما کشته‌مان را بیرون می‌بریم و به مردم می‌گوییم که شما دانشجویان را کشته‌اید و در آن صورت مردم دیگر به شما رحم نخواهند کرد و اینجا را با خاک یکسان می‌کنند. توصیه من به شما این است که با زبان خوش تسلیم شوید.

دستهای او را بستیم و به لب پنجره بردیم تا حرفهای ما را به افراد داخل ساختمان منتقل کند. اما صحبتهای او با آمریکاییها بی‌نتیجه بود و این تنها زمان بود که به ضرر ما از دست می‌رفت. به همین خاطر تصمیم گرفتیم با زور به داخل ساختمان نفوذ کنیم. پنجره‌های ساختمان نرده‌های فولادی داشتند که با پیچهای بلندی به دیوار بسته شده بودند. یکی از پنجره‌های زیر زمین را انتخاب کردیم تا به هر نحو ممکن نرده‌های آن را بکنیم. حدود ۲۰ تا ۳۰ نفر از دوستان به میله‌های آن پنجره آویزان شدند و در حالی که پاهای آنها به دیوار و دستها به پنجره بود، یا علی یا علی می‌گفتند تا اینکه بالاخره میله‌های پنجره کنده شد. ۳۰ نفر را انتخاب کردم تا با رئیس تفنگدارانی که به گروگان گرفته و چشمها و دستهایش را بسته بودیم از پنجره وارد ساختمان شویم. قرار شد ۴ نفر همراه من با گروگان در جلو حرکت کنیم و بقیه برای حمایت پشت سر ما باشند. وقتی از پنجره به داخل پریدیم، وضع به هم ریخته‌ای در برابرمان بود. یکی از آمریکاییها با تفنگ به طرف ما نشانه رفته بود و آرام آرام به سمت عقب حرکت می‌کرد. رئیس تفنگدارهای آمریکایی هم به طور وحشت زده‌ای به همکارانش می‌گفت که شلیک نکنند. ما همان طور پیش رفتیم تا توانستیم زیرزمین ساختمان را به طور کامل اشغال کنیم.

برای اشغال طبقات بالای ساختمان هم از همین روش استفاده کردیم. بعد از کمی مذاکره و تهدید کسانی که در طبقه بالا بودند و درها را بسته بودند و اینکه اگر به ما اجازه ورود ندهید، همگی کشته خواهید شد، بالاخره درها را باز کردند و در حالی که دستهایشان را روی سرشان گذاشته بودند، یکی یکی بیرون آمدند. هر کس که بیرون می آمد تحویل دو نفر می دادیم تا از آنجا منتقل شوند. بدین ترتیب، طبقه اول تخلیه شد و ما شروع به گشتن ساختمان کردیم. در نگاه اول، چیز به درد به خوری پیدا نکردیم. فقط مقداری فشنگ و چند کلت کمری بود که به دوستی که مسئول ثبت و نگهداری وسایل بود تحویل شد.

وضعیت برایمان مشکوک بود. ما دنبال اسناد و مدارک محرمانه ای می گشتیم که بتواند ماهیت عمل آمریکاییها را در سفارت به خوبی نشان بدهد. در انتهای یکی از راهروها با یک دیوار فولادی برخورد کردیم که خیلی مشکوک بود و به نظر می رسید نه یک دیوار، بلکه یک در مخصوصی است که احتمالاً پشت آن محوطه دیگری وجود دارد. صداهای خفیفی هم از آن سوی دیوار به گوش می رسید که بعدها فهمیدیم صدای دستگاه خردکن اسناد بوده است.

یکی از گروگانها را که در بازجوییها فهمیده بودیم توانایی باز کردن قفل های رمز دار را دارد به کنار آن دیوار آوردیم و گفتیم باید اینجا را باز کنی. اول امتناع می کرد.

بالاخره با اصرار زیاد آن در فولادی را که به شیوه خاصی رمزگذاری شده بود، باز کرد.

وقتی وارد آن محوطه شدیم دیدیم آنجا دنیایی از میکروفیلیم و

میکروفیش و انواع وسایل انهدام اسناد است. تعدادی آمریکایی با دستگاههای موجود مشغول خرد کردن و انهدام اسناد و مدارک محرمانه هستند. بلافاصله همه را بازداشت و دستگاهها را خاموش کردیم. بدین ترتیب توانستیم به بخشی از اسناد دست پیدا کنیم. در حالی که بخش قابل توجهی هم از بین رفته بود. حدود ساعت ۱/۵ بعد از ظهر، ما کل ساختمان را اشغال کرده بودیم.

قبل از ساعت ۱ بعد از ظهر، یعنی زمانی که هنوز سفارت به طور کامل اشغال نشده بود، یکی از دوستان به نمایندگی از دانشجویان به شورای انقلاب رفت و خبر تصرف لانه را به اطلاع آقای منتظری که آن زمان عضو شورای انقلاب بودند، رساند. آقای منتظری اقدام بچه‌ها را تأیید کردند و گفتند که بیانیه‌ای تهیه کنیم تا از طریق رادیو و تلویزیون پخش شود. ما هم تا قبل از ساعت ۲ بیانیه را تهیه کردیم و بعد از تأیید ایشان از طرف شورای انقلاب به رادیو و تلویزیون ارسال شد تا در بخش خبری ساعت ۲ پخش شود.

هماهنگی بعدی با حضرت امام بود. قرار بود آقای خوئینی‌ها خبر را به حضرت امام بدهند و تأییدیه‌ای بگیرند. بعدها فهمیدیم که ایشان موضوع را با امام هماهنگ نکرده بودند و علتش را هم اینطور گفتند که اگر ما از قبل با امام هماهنگ می‌کردیم، ایشان اجازه نمی‌دادند. چون امام به قراردادها و چارچوبهای قانونی مقید بودند و چون خودشان دولت موقت را تعیین کرده بودند، تأیید چنان عملیاتی به معنای زیر پا گذاشتن آن عهد و قرار بود و

اولین روز بحران ❖ ۱۰۳

به احتمال زیاد اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. اما اگر دانشجویان به طور خودجوش حمله کنند، آن را تأیید خواهند کرد. با چنین استدلالی، آقای خوئینی‌ها قضیه را به حضرت امام نگفته بودند.

بعد از اشغال لانه، خبر را به امام می‌دهند اما در آن ابتدا تأییدیه‌ای از جانب ایشان صادر نشد. امام، حاج احمد آقا را به تهران اعزام کردند برای اینکه بیایند و از نزدیک با دوستان صحبت کنند تا اهداف و دیدگاه‌هایشان را بفهمند و از جزئیات مسائل بیشتر اطلاع پیدا کنند. یعنی علی‌رغم اینکه دیدگاه ایشان به دانشجویان بسیار نزدیک بود اما در ابتدا با احتیاط و دقت عمل کردند.

احمد آقا همان شب به تهران آمدند. جلوانه خیلی شلوغ بود و امکان اینکه کسی بتواند از در وارد محوطه شود وجود نداشت. احمد آقا از بین جمعیت با زور خودشان را رساندند به نزدیک در ولی به دلیل ازدحام مردم، نتوانستند به در برسند، به همین خاطر ما نردبانی را گذاشتیم بیرون تا بالاخره ایشان توانستند از این طریق وارد محوطه لانه شوند. ایشان تشریف آوردند و بعد از بحثها و صحبت‌هایی که شد، به قم برگشتند و نتیجه را به اطلاع حضرت امام رساندند.

اولین روز بحران

اولین روز تصرف سفارت آمریکا و گروگان‌گیری اتباع آمریکایی در تهران، بی‌شک حساس‌ترین روز برای دانشجویان محسوب می‌شد. تقریباً برای هیچ

یک از تسخیرکنندگان سفارت معلوم نبود که این اقدام جسورانه آنان، چه نتایجی را در عمل به دنبال خواهد داشت. آیا مقامات مسئول کشور، اهداف و انگیزه‌های آنان را به درستی درک خواهند کرد؟ آیا امام به عنوان رهبر انقلاب، بر این اقدام آنان مهر تأیید خواهد زد؟ و آیا افکار عمومی به حمایت و پشتیبانی از دانشجویان خواهد پرداخت؟

دانشجویان می‌دانستند که اگر در معرفی صحیح خود و تبیین اهدافشان موفق نشوند، حمایت رهبری انقلاب و مردم را جلب نکنند، چه بسا با شدیدترین واکنشها مواجه خواهند شد. به همین دلیل، در همان روز نخست و به فاصله‌های زمانی کوتاه، ۶ اطلاعیه خطاب به مردم صادر کردند تا منعکس کننده اهداف، دیدگاهها و گرایش فکری و سیاسی آنان باشد. متن کامل آن اطلاعیه‌ها به شرح زیر بود:

اطلاعیه شماره ۱

بسم الله الرحمن الرحيم

«بر دانش‌آموزان، دانشجویان، محصلین علوم دینی است که با قدرت تمام حملات خود را علیه آمریکا و اسرائیل، گسترش داده و آمریکا را وادار به استرداد این شاه مخلوع جنایتکار نمایند.»

از پیام امام به مناسبت ۱۳ آبان انقلاب اسلامی ایران با عملکردهای نوین در پهنه مبارزات بین خلقها و ابرقدرتهای غارتگر، امیدی پرشور در دل ملت‌های دربند، زنده نمود و اسطوره‌ای از اعتماد به نفس و اتکای به مکتب و فرهنگ ملی را در جدال با امپریالیسم بخشید که حقیقتاً فتحی بود بر طلسم کور بازی ابرقدرتها که حتی روشنفکران جهان مظلوم نیز رهایی خود را نمی‌دیدند، مگر در سایه

ابرقدرتی دیگر.

انقلاب ایران موقعیت آمریکا را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی در منطقه برهم زده است. آمریکای خونخوار که دهها سال است شیرۀ جان ملتمان را مکیده و بر آن زندگی کرده! ناگزیر است برای به دست آوردن و حفظ منافع خود، دست به تلاشهای مذبحخانه جدیدی بزند که از جمله نقش ژاندارمی دادن به مصر و بازی مهره‌های نظامی در کره جنوبی و یا سعد حدادهای جنایتکار در جنوب لبنان و حرکات و یورشهای سنگین اسرائیل و... توطئه‌های مختلف علیه انقلاب ایران در داخل و خارج کشور را می‌توان نام برد.

ما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام خمینی، از مواضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جهانخوار به منظور اعتراض به دسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوس آمریکا در تهران را به تصرف در آورده‌ایم تا اعتراض خویش را به گوش جهانیان برسانیم.

— اعتراض به آمریکا جهت پناه دادن و استفاده از شاه جنایتکاری که قاتل دهها هزار زن و مرد به خون خفته در این مملکت است.

— اعتراض به آمریکا به علت ایجاد فشار تبلیغاتی مسموم و انحصاری و کمک و حمایت از افراد ضد انقلابی و فراری علیه انقلاب اسلامی ایران.

— اعتراض به آمریکا به خاطر توطئه‌ها و دسیسه‌های ناجوانمردانه‌اش در مناطق مختلف کشور ما و نفوذ در ارگانهای اجرایی مملکت.

— اعتراض به آمریکا به دلیل نقش مخرب و خانمان برانداز خود در برابر رهایی خلقهای منطقه از دام امپریالیسم که هزاران انسان مؤمن و انقلابی را به خاک و خون می‌کشد.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

۵۸/۸/۱۳

اطلاعیه شماره ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

«ما روابط آمریکا را می خواهیم چه کنیم؟!»

امام خمینی

با غریب‌های الله اکبر و لاله الا الله و با شعارهایی مبتنی بر تحکیم پیوندمان با رهبر انقلاب امام خمینی، به راه افتادیم و سفارتخانه آمریکا، این لانه جاسوسان و جنایتکاران و پایگاه هلمزها و سولیوان‌ها، مکانی که تمام توطئه‌ها و دسیسه‌های قبل و بعد از انقلاب علیه خلق مستضعف ایران از آنجا سرچشمه گرفته است را به تصرف در آوردیم.

با نهایت افتخار به اطلاع ملت قهرمان ایران می‌رساند که تا این لحظه سفارت در اختیار ما بوده و عده‌ای از آمریکاییها تسلیم شده و گروگان ما می‌باشند.

از ملت عزیز می‌خواهیم که در این امر اسلامی و انقلابی ما را حمایت نموده و از ورود به محوطه سفارت خودداری نمایند.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

۵۸/۸/۱۳

اطلاعیه شماره ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳ آبان سالروز تجاوز وحشیانه مزدوران آمریکایی به دانشگاه است. یک سال پیش در چنین روزی مزدوران شاه خائن به دستور اربابان آمریکایی که گویا خاک ما را نیز خانه خود می‌پنداشتند، به خانه ما، خانه استقلال و اسلام، یعنی دانشگاه حمله کردند و جوانان تکبیرگوی ما را به شهادت رساندند. آنها

در خانه ما به امن به سر می بردند و ما در خانه خود امان نداشتیم. اکنون پس از یک سال، بر خود دریغ داشتیم که خفاشان خونخوار و دسیسه گر را ببینیم که آزادانه در لانه خویش خزیده اند و همچنان به توطئه مشغولند. آخر چگونه مزدوران توطئه گر را در میهن خود در امان ببینیم در حالی که کشورشان امانگاه دشمن و قاتل صدها هزار خواهر و برادر در خون خفته مان، شاه جنایتکار می باشد.

اینک که سفارت آمریکا، این مرکز توطئه علیه انقلاب اسلامی ایران را به تصرف درآوردیم، موارد زیر را به اطلاع شما ملت عزیز می رسانیم:

۱. ساختمان اصلی سفارت در ساعت ۱/۵ بعد از ظهر به تصرف کامل درآمد و تمام مزدوران آمریکایی مستقر در آن که عده ای مرد و زن و تفنگدار آمریکایی حدود صد نفر می باشند، به گروگان گرفته شدند (لازم به تذکر می باشد که از انجام هرگونه عمل خشونت آمیزی نسبت به آنها پرهیز شده است).

۲. هر چند که تصرف ساختمان با مقاومت ۳ ساعته و همراه با پرتاب گاز اشک آور از جانب تفنگداران آمریکایی همراه بود، هیچگونه آسیبی به طرفین وارد نیامد و دانشجویان با سعه صدر و ایثار، رنج بسیاری را بر خود هموار کرده و با آنها به شیوه اسلامی برخورد کردند.

۳. برادر مبارز و روحانی مجاهد، آیت الله خوئینی به جمع ما پیوسته اند.
۴. از نمایندگان وسایل ارتباط جمعی خواهشمندیم که در صورت تمایل، جهت مصاحبه و کسب خبر، ساعت ۶ بعد از ظهر و به بعد، با معرفی کتبی مراجعه نمایند.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

اطلاعیه شماره ۴

بسم الله الرحمن الرحيم

«تمام گرفتاریهای شرق از این اجانب است، از این غرب است، از این آمریکا است. تمام گرفتاری مسلمین از آمریکاست.»

امام خمینی

به راستی موقعی که دشمن اصلی انقلاب شناخته شود و لبه تیز حملات به سمت وی متوجه گردد، چه خوب رهروان راستین انقلاب و مؤمنین به رهبری، همدیگر را می‌یابند و به وحدت عمل می‌رسند.

برادران پاسدار ما، این فرزندان راستین خلق مسلمان ایران که از بطن انقلاب شکوهمند و خونین ما سربرافراشته‌اند و در گوشه‌های مختلف ایران، به خصوص غرب کشور گرفتار توطئه‌های کثیف و جنایت‌بار قدرتهای جهانخوار و در رأس آن آمریکا می‌باشند، چه خوب این حرکت ما را درک کرده‌اند.

بدین وسیله زحمات برادران پاسدار را در برقراری نظم در خارج ساختمان سفارت ارج می‌نهم.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

۵۸/۸/۱۳

اطلاعیه شماره ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

با کمال افتخار، اطلاع یافتیم که فقیه عالیقدر و مجاهد بزرگ، آیت‌الله حسینعلی منتظری پیام برای ما فرستاده‌اند. متن این پیام چنین است: «چند روز قبل، امام فرمودند که باید ملت ایران موضع خود را در مقابل آمریکا

اولین روز بحران ❖ ۱۰۹

مشخص کند و این کار یک نوع تشخیص موضع است و آمریکا باید بداند که نمی‌تواند با احساسات ملت ایران بازی کند - حسینعلی منتظری.»

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

۵۸/۸/۱۳

اطلاعیه شماره ۶

بسم الله الرحمن الرحيم

خلق مسلمان و قهرمان ایران

امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا که با پیروزی انقلاب سرخ و اسلامی ایران ضربات مهلکی خورده است، از تمام امکانات خویش بهره می‌جویند تا حرکت تکاملی انسان به سوی خدا را که در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استثمار خلیفای مستضعف تجلی یافته است، کند و یا متوقف نماید و در همین رابطه است که سفارتخانه‌های آمریکا به صورت لانه جاسوسی توطئه‌های عمال سیا علیه آزادیخواهان کشورهای مختلف درآمده‌اند و چنین است که می‌بینیم پس از مبارزات پیروزمند ملت قهرمان، بلافاصله چند کودتا در السالوادور - کره جنوبی - بولیوی توسط عمال سیا طرح و اجرا می‌شود.

اینک که ما سفارت آمریکا را به تصرف درآورده‌ایم، شاهد نمونه‌ای از

این توطئه‌ها هستیم که بدینوسیله به اطلاع ملت عزیز می‌رسانیم:

۱. در اتاق آخر طبقه دوم ساختمان اصلی سفارت، اتاقی با درب آهنی و غیر قابل نفوذ تا ساعت ۳/۵ در اختیار افراد مسلح و مزدور آمریکایی بود و در ساعت افراد مذکور تسلیم شدند.

پس از مراجعه به داخل اتاق (که به وسعت ۱۰۰ متر مربع بود)، متأسفانه

مشاهده کردیم که اسناد بسیاری حاوی نامه، میکروفیلم، توسط دستگاه مخصوص خُرد و غیر قابل استفاده شده است (این اتاق به احتمال زیاد مرکز اسناد سیا در ایران بوده است).

۲. در ساختمان کنسولگری و در هنگام تصرف با مقاومت ۶ فرد مسلح آمریکایی رو به رو شدیم که در مدت مقاومت توانستند مقادیری از اسناد را با سوزاندن از بین ببرند و همچنین عده‌ای با در اختیار داشتن بسیاری [از مدارک]، موفق به فرار شدند. پس از تصرف کنسولگری مشاهده شد که در این محل توسط تلویزیون مداربسته، خیابانهای اطراف سفارت کنترل می شده است.

۳. طبق اطلاع رویتراز واشنگتن که روی تلکس دریافت شده است، یک هیات ویژه در وزارت امور خارجه برای بررسی مسئله اشغال سفارت با شرکت کارشناسان مسائل خاورمیانه و به ریاست هارولد ساندرس (مشاور وزیر امور خارجه) تشکیل شده است. اینک باید پرسید که این اسناد حاوی چه حجم اطلاعات در رابطه با انقلاب اسلامی ایران در بردارنده چه توطئه‌ها و طرحهایی علیه خلق مسلمان ما بوده است که مزدوران آمریکایی اینچنین با سرعت به نابودی آن پرداخته‌اند.

آیا باز هم می توان وجود سفارتخانه آمریکا را در ایران تحمل کرد و شاهد این توطئه‌ها بود.

ما معتقدیم که تنها امام و ملت مبارز ایران هستند که می توانند در این مورد تصمیم بگیرند.

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام

۵۸/۸/۱۳

حمایت امام از اقدام دانشجویان

شامگاه روز سیزدهم آبان ماه ۵۸، ساعتی پس از اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، حاج سید احمد خمینی که به نمایندگی از طرف امام در جمع دانشجویان حضور یافته بود، به قم بازگشت تا رهبر انقلاب را از جزئیات آنچه رخ داده بود، مطلع سازد. در آن شرایط، همه نگاهها به سوی قم دوخته شده بود تا با آشکار شدن موضع رسمی امام در قبال اشغال سفارت آمریکا و ماجرای گروگانگیری، آینده این بحران رقم زده شود.

فردای آن روز، امام خمینی در نخستین سخنرانی که به فاصله یک روز از اشغال سفارت ایراد می‌شد، ضمن تأیید اقدام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، آمریکا را «شیطان بزرگ» نامید و به سفارت آمریکا - آن گونه که در اطلاعیه‌های دانشجویان تسخیرکننده آمده بود - لقب «لانه جاسوسی» داد. در شرایطی که در اثر تنش‌های شدید داخلی، نوعی غفلت عمومی نسبت به خطرات اصلی تهدیدکننده انقلاب به وجود آمده بود، امام ضمن حمایت از دانشجویان، دلایل حمایت خود را نیز به این شرح بیان نمود:

امروز خیانت‌های زیرزمینی است، یک توطئه‌های زیرزمینی است که توطئه‌های زیرزمینی در همین سفارتخانه‌ها که هست، دارد درست می‌شود، که مهمش و عمده‌اش مال شیطان بزرگ است که آمریکا باشد و نمی‌شود بنشیند و آنها توطئه‌شان را بکنند، یک وقت ما بفهمیم که از بین رفت یک مملکتی و با حرفهای نامربوط دمکراسی و امثال ذلک ما را اغفال کنند که مملکت دمکراسی است و هر کس حق دارد در اینجا بماند، هر کس حق دارد توطئه بکند... و شاه را که خزائن ما را برده است و در بانکها مقادیر

بسیار زیادی که ما حالا شاید بعضی از آنها را مطلع باشیم در بانکها سپرده است و همه مال ملت است. تا این را برنگرداند و اگر این را برنگردانند، ما طور دیگری با آنها رفتار می‌کنیم. اینها خیال نکنند که همین‌طور نشستیم گوش می‌کنیم که هر غلطی اینها می‌خواهند بکنند. نخیر، این‌طور نیست. مسئله، مسئله - باز - انقلاب است. یک انقلاب زیادتر از انقلاب اول خواهد شد. باید سر جای خودشان بنشینند و این خائن را او (آمریکا) برگرداند و آن خائن، بختیار خائن را هم او برگرداند... آن مرکزی که جوانهای ما رفتند آن‌طور که اطلاع دادند، مرکز جاسوسی و مرکز توطئه بوده است. آمریکا توقع دارد که شاه را ببرد به آنجا مشغول توطئه، پایگاهی هم اینجا برای توطئه درست کند و جوانهای ما بنشینند و تماشا کنند؟!...

امام خمینی در موضعگیری بعدی خود در جمع دانشجویان دانشکده دانشگاه اصفهان و گروه فنی اعزامی به پاکستان در تاریخ ۵۸/۸/۱۶ طی بیاناتی مجدداً و به صورت رسمی دانشجویان را مورد تأیید قرار داده و تصرف سفارت آمریکا را عکس‌العمل طبیعی ملت ایران دانستند و با بیان تلویحی عدم اطلاع قبلی خویش و سایر دولتمردان، آن را حرکتی خودجوش و مردمی معرفی کردند که در نتیجه آن، دولت آمریکا دیگر رو در روی یک دولت نبود که با ابزارهای شناخته شده سیاسی و بین‌المللی بتوان به مقابله با آن رفت.

پس از تأییدهای امام خمینی از این حرکت بود که با اعتماد و اطمینانی که ایجاد شده، امواج انسانها در تمام ساعات شبانه‌روز به سوی سفارت حرکت کرده و با راهپیمایی و شعار ابراز احساسات می‌کردند. احساسات ضد

آمریکایی در کشور اوج گرفت و پرچم آمریکا و مترسک کارتر رئیس جمهور وقت آن و شاه به نشانه ابراز تنفر هر روز آتش زده می شد. از آن پس، دانشجویان پیرو خط امام، به صورت نهاد جدیدی در تأثیرگذاری بر روند امور سیاسی کشور درآمدند.^۱

از گروگانگیری تا انقلاب دوم

براساس طرح اولیه که دانشجویان دفتر تحکیم وحدت تنظیم کرده بودند، بنا بود پس از تصرف سفارت آمریکا و به گروگانگیری کارکنان سفارت، ضمن طرح درخواستهایی از دولت آمریکا که استرداد محمدرضا شاه در رأس آنها قرار داشت، دانشجویان پیرو خط امام تنها سه روز در سفارت بمانند و پس از انعکاس گسترده آن اقدام اعتراض آمیز، گروگانها را آزاد و محل سفارت را ترک کنند. اما آنچه در عمل اتفاق افتاد بسیار فراتر از تصور ابتدایی دانشجویان بود و حوادث به گونه ای پیش رفت که اقدام تسخیرکنندگان سفارت آمریکا، از یک اقدام محدود دانشجویی به یکی از نقاط عطف تاریخ انقلاب تبدیل شد.

محمد نعیمی پور که پس از اشغال سفارت آمریکا در میان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به عنوان مسئول روابط عمومی مجموعه انتخاب شد، در این باره توضیح می دهد:

سازماندهی اولیه دانشجویان، براساس تصرف سه روزه سفارت آمریکا انجام شده بود. حتی این احتمال را هم در نظر گرفته بودیم که در صورت مخالفت حضرت امام با این اقدام، فوراً گروگانها

۱. انقلاب و تنازع بقا، عماد الدین باقی، موسسه چاپ و نشر عروج، صص ۳۱-۳۳.

را آزاد و محل سفارت را ترک کنیم و با صدور بیانیه و برگزاری یک جلسه مطبوعاتی موارد اعتراض خود را نسبت به عملکرد دولت آمریکا و اهدافی که از اشغال سفارت داشتیم، در اختیار افکار عمومی قرار دهیم. در واقع هدف اصلی دانشجویان، انجام یک کار سمبلیک در اعتراض به رفتار آمریکا نسبت به انقلاب ایران بود. اما با اعلام نظر حضرت امام و تأیید ایشان و تأکید بر این که همانجا بمانید، ابعاد قضیه به طور کلی تغییر پیدا کرد و به جریانی تبدیل شد که در نهایت، «انقلاب دوم» نام گرفت.

خانم فرخ‌رو، یکی دیگر از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در این خصوص می‌گوید:

حرکتی که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ انجام دادند، از جهت نوع حرکت، حرکت تازه‌ای نبود. چون پیش از آن، یک بار اقدام مشابهی توسط گروه‌های چپ انجام شده بود و اسنادی را هم به دست آورده و افشاگریهایی هم انجام شده بود اما آنچه باعث شد حرکت دانشجویان مسلمان به عنوان یک حرکت بزرگ و انقلاب دوم از جانب شخص حضرت امام مطرح شود، شکل صورتی حرکت نبود، بلکه شکسته شدن بت آمریکا به لحاظ سیاسی بود. البته صرف حمله به سفارت آمریکا و تصرف آن نمی‌توانست به شکسته شدن بت آمریکا منجر شود. چیزی که باعث شد این بت شکسته شود، عنصر بت‌شکن بود.

پیش از آن نیز عده‌ای به سفارت آمریکا حمله کرده بودند، تعدادی را به گروگان گرفته و اسنادی را نیز از آنجا خارج کرده

بودند اما این اقدامات هیچ بازتاب گسترده‌ای همراه نداشت. در واقع، حضور و نقش حضرت امام به عنوان رهبر انقلاب اسلامی در تأیید اقدام دانشجویان بود که آن را به یک اقدام ویژه و ممتاز در تاریخ انقلاب تبدیل کرد.

حجت الاسلام والمسلمین محتشمی نیز از زاویه دیگری به ارزیابی این موضوع می‌پردازد:

نقش محوری و اساسی حضرت امام در ماجرای تسخیر لانه جاسوسی و استمرار آن حرکت، وقتی خوب مشخص، روشن و شفاف می‌شود که ما دیدگاه‌های مختلف را در حاکمیت، قدرت سیاسی، سیستم اجرایی و سیاستگذاری کشور بشناسیم. به جرأت می‌توان گفت که تا پیش از مشخص شدن نظر حضرت امام و حمایت علنی و رسمی ایشان، حتی یک نفر هم جریان تسخیر لانه جاسوسی را - با تمام اهمیت و قداستش - تأیید نمی‌کرد. این عدم تأیید و در برخی از موارد مخالفت شدید، بعضاً به دلیل ترس از شیطان بزرگ بود و بعضاً به جهات دیگری همچون غریب‌زدگی و وابستگی برخی افراد یا گروه‌ها، و یا احترامی که برای ابرقدرتها به عنوان سردمداران دهکده جهانی قائل بودند، و یا به جهت رعایت مقررات و کنوانسیون‌های بین‌المللی، البته تصرف‌کنندگان و فاتحان قلعه خیبر در ایران، دستگاه‌های دولتی و یا جریان‌ها و وابسته به دستگاه‌های دولتی نبودند و نیروهای انقلابی دست به چنین کاری زده بودند که هیچ‌گونه ربطی به دولت نداشتند تا اسیر مقررات و قوانین و کنوانسیون‌های جهانی باشند.

تلاش پیگیر دولت موقت و شخص مهندس بازرگان و نیز وزیر

امور خارجه‌اش آقای ابراهیم یزدی، و پس از استعفای دولت موقت و تشکیل دولت شورای انقلاب نیز تلاش وزرای خارجه شورای انقلاب - از جمله بنی صدر و قطب‌زاده - برای آزادسازی گروگانهای جاسوس آمریکا، همگی دال بر این مطلب بود که تنها حضرت امام پشتیبان و حامی قدرتمند، متین و مستحکم اقدام دانشجویان و تسخیر لانه جاسوسی بودند. اگر امام بی تفاوت می‌ماندند و یا حمایتشان آن‌گونه که باید و شاید قوی و همه جانبه نبود، دولت موقت در همان روز و ساعات اولیه به سفارت آمریکا و دانشجویان فاتح آن حمله می‌برد و جاسوسان آمریکایی را با سلام و صلوات آزاد می‌کرد.

با توجه به حساسیت موضوع و سوابق جنایات آمریکا و تحرکات آن پس از پیروزی انقلاب در ایران و نیز ژرف‌نگری حضرت امام، ایشان از همان روز نخست، اولویت اول را به مسئله لانه جاسوسی و گروگانهای جاسوسی آمریکا و دانشجویان پیرو خط امام داده بودند و مسائل حول و حوش روابط بین جمهوری اسلامی و دولت انقلابی ایران با آمریکا را لحظه به لحظه پیگیری و شخصاً در این مورد دخالت می‌کردند تا از کنترل خارج نشود. امام هر لحظه اخباری را که با تلفن و یا حضور مستقیم برادران دانشجو به بیت ایشان می‌رسید، با دقت بررسی می‌کردند. از همان روز نخست، حضرت امام به دانشجویان توصیه کردند که مردم را در جریان کامل و دقیق اوضاع و احوال لانه جاسوسی و کشفیات خود از اسرار آن جاسوسخانه بگذارند. از این‌رو، برادران دانشجو از ابتدا با انتشار بیانیه‌های روشن‌گر خود در صدر اخبار ایران و جهان جای گرفتند و محافل سیاسی و ملت‌های

جهان و به خصوص کشورهای منطقه، شدیداً عطشناک دریافت آخرین خبرهای مربوط به لانه جاسوسی آمریکا در تهران بودند. بیانیه‌های دانشجویان با شماره مسلسل هر روز منتشر می‌شد و در برخی از روزها دو یا سه بیانیه صادر می‌کردند. حضرت امام این بیانیه را قبل از انتشار، با دقت مطالعه می‌کردند و نظراتشان را در آنها اعمال و آنها را اصلاح می‌کردند.

امام به برادران عضو دفتر دستور دادند تا از کلیه رسانه‌ها و به خصوص قسمت اطلاعات و اخبار رادیو و تلویزیون خواسته شود که کلیه اخبار و اطلاعات مربوط به قضایای لانه جاسوسی را در اولویت قرار دهند. ما نیز از همان روز نخست از برخی دوستان، همچون آقای عبدالکریم سنایی که از پاریس و نوفل لوشاتو در خدمت امام کار می‌کرد و پس از پیروزی انقلاب، قسمت خبر رادیو و تلویزیون را او و برادرانی دیگر اداره می‌کردند، خواستیم که به این دستور توجه کنند و آنان نیز حفاکمک کردند.

تب و تاب و شور و هیجانی در مردم ایجاد شده بود که وصف ناکردنی است. همان‌طور که در روزهای پیش از پیروزی انقلاب، ملت ایران یکپارچه بر ضد آمریکا و جنایات او شعار می‌دادند، شور و هیجان و احساسات مشابهی و شاید هم به مراتب بیشتر در روزهای انقلاب دوم بر جامعه حاکم شد. از سراسر کشور، هیئتها و دسته‌های وسیع و گسترده‌ای از اقشار مختلف مردم به تهران آمده بودند و راهپیمایی و تجمع میلیونی ملت ایران در اطراف لانه جاسوسی هر روز برقرار می‌شد و شخصیت‌های بزرگ سیاسی برای مردم سخنرانی می‌کردند. بسیاری از مواقع نیز دانشجویان پیرو خط امام با سخنرانی و یا مصاحبه‌های تلویزیونی راجع به

مسائل لانه جاسوسی مردم را آگاه می‌کردند؛ به خصوص بعد از ابتکار عملی که به خرج دادند و توانستند رشته‌های برده شده اسناد را با دقت در کنار هم قرار دهند. بسیاری از این موارد، روشنگر سازشکاریهای دولت موقت و یا برخی از عناصر آن بود. این اقدام، آثار شگرفی در روشن شدن واقعیت‌های کشور داشت.

با بررسی این واقعه، ما به ژرف‌اندیشی حضرت امام و واقع‌نگری ایشان پی می‌بریم. در روزهای انقلاب وقتی از امام پرسیدند که: «آیا پس از سقوط شاه و پیروزی انقلاب، شما پستهای بالای مملکت را در دست خواهید گرفت؟»؛ حضرت امام صریحاً فرمودند:

نخیر، من هیچ یک از پستهای اجرایی را عهده‌دار نخواهم شد. اگر حضرت امام در رأس یکی از مسئولیت‌های کشور قرار می‌گرفتند، قطعاً نمی‌توانستند این‌گونه نسبت به سرنوشت مسلمانان - چه در داخل و چه در خارج - تصمیم بگیرند. امام بدون آنکه ریسمان و زنجیری را در ارتباط با دولتها و نظامهای حاکم بر جهان بپذیرند، همچنان که پیش از پیروزی انقلاب آزادانه درباره سرنوشت مسلمانان حرف می‌زدند، بعد از پیروزی انقلاب هم هیچ قید و بندی را نپذیرفتند و همچنان رهبر انقلاب جهانشمول اسلامی باقی ماندند. یکی از نمونه‌های این امر، رهبری امام در تسخیر لانه جاسوسی بود.

حضرت امام از ابتدا هیچ تمایلی به دخالت در مسائل اجرایی کشور پس از پیروزی انقلاب نداشتند و سعی می‌کردند کارها به دست دولت موقت و شورای انقلاب به انجام برسد. ایشان بیشتر

اندیشه جهانشمول خود را پیگیری می‌کردند و راجع به سرنوشت ملت‌های جهان می‌اندیشیدند. ولی گاهی بنا بر قاعده «آخر الدواء الکی» - داروی نهایی داغ کردن است - در مسائل داخلی فرمان و دستوری صادر می‌کردند.

علت اینکه حضرت امام در مسائل اجرایی دخالت مستقیم نمی‌کردند و حتی قبل از پیروزی انقلاب هم اعلام کرده بودند که هیچ پست رسمی و اجرایی را بعد از پیروزی انقلاب نخواهند پذیرفت، این بود که بتوانند فارغ از مقررات دست و پاگیر بین‌المللی - که باعث می‌شود دولت‌ها نتوانند به وظایف انقلابی خود عمل کنند - انقلاب جهانشمول اسلامی را پیش ببرند. از جمله مواردی که به ابتکار امام عملی شد، حمایت از انقلاب دوم و برخورد با رأس استکبار جهانی و شیطان بزرگ و شکستن بت آمریکا به عنوان دشمن اصلی اسلام و مسلمین و بشریت بود که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام آن را با شکوهمندی پایه‌ریزی کردند. این حرکت، سرلوحهٔ مقابلهٔ جهانی توحید و کفر به شمار می‌رود و در این حادثه، کفر جهانی در قالب چهرهٔ کریمه آمریکا به اسارت نیروی جوان و نوپای مسلمانان درآمد.

وفاق عمومی و همگرایی ملی

با توجه به زمینه‌های ذکر شده برای اقدام دانشجویان پیرو خط امام در تسخیر سفارت آمریکا، این اقدام با حمایت قاطع و گسترده عناصر و گروه‌های سیاسی فعال و همچنین اقبال عمومی مردم مواجه شد و عملاً به عاملی برای ایجاد وفاق عمومی و همگرایی ملی در شرایط بی‌ثبات و

ناپایدار آن زمان تبدیل گردید. حتی برخی عناصری که امروز آن اقدام انقلابی را مردود می‌دانند، در آن ایام از جمله پیشتازان حمایت از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا بودند و نه تنها تسلیم شدن آمریکا در برابر خواسته‌های دانشجویان از قبیل استرداد شاه را کافی نمی‌دانستند بلکه خواستار قطع روابط با آمریکا از سوی رهبران انقلاب بودند.

به عنوان مثال، نهضت آزادی دو روز پس از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، یعنی در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۸، با صدور بیانیه‌ای، این اقدام را بزرگترین عمل انقلابی و انقلابیان مسلمان ایران معرفی کرد و آمریکای استعمارگر را سردسته استعمارگران و دشمن بزرگ خلائق مستضعف جهان دانست و تأکید کرد:

دانشجویان انقلابی مسلمان، تا تصرف سفارت آمریکا با وضوح تمام خصلت ضد استعماری انقلاب اسلامی ایران را اعلام کرده‌اند و مردم مبارز ایران با تأیید خود نشان داده‌اند که به خوبی راهی را که باید در پیش داشت، تشخیص می‌دهند... تصرف سفارت آمریکا، یک اعتراض ساده به سیاست آمریکا نیست. اعتراض به راه و رسمی است که استعمار کور و خشن آمریکا در سراسر جهان رهبری می‌کند و یکی از مصادیق کوچک آن، حمایت از محمدرضا شاه پهلوی و اطرافیان او و پذیرایی آنان در خاک خود و یا با کمک و تأییدش در گوشه و کنارهای دیگر دنیا است.

منطق مبارزه ضد استعماری دانشجویان و همه مردم انقلابی ضد استعماری ایران را نباید نیمه کاره رها ساخت. شورای انقلاب... باید به دنبال یادداشت دولت برادرمان آقای مهندس بازرگان در

خصوصاً استرداد محمدرضا پهلوی، در صدد قطع روابط سیاسی با آمریکا برآید... شورای انقلاب با توجه به امکانات موجود می‌تواند و باید هر چه زودتر بهترین راه را در رابطه با اشغال سفارت آمریکا و خصوصاً با پیروی از رهنمودهای امام خمینی تعیین کنند و به این قطع روابط... جنبه رسمیت دیپلماتیک بخشند... امام و امت، منتظرند که شورای انقلاب، این قطع رابطه را اعلام کند. ان شاء الله.

اما یکی از دانشجویان، از زاویه دیگری نیز به ماجرای تصرف سفارت آمریکا در تهران می‌پردازد و آن، جهتگیری پتانسیل‌های مردمی در راستای مقابله با بحرانهای آینده انقلاب و کشور بود. وی در این زمینه چنین می‌گوید:

در آن مقطع، یک پتانسیلی در جامعه وجود داشت که با اشغال سفارت آمریکا، این پتانسیل به سمتی جهت پیدا کرد که آمریکا نتواند در سالهای بعد توطئه‌هایش را علیه ما عملی کند. بدون تردید خنثی کردن و مقابله با بحرانهایی مثل بحران کردستان و جنگ تحمیلی که توسط مردم انجام شد، بدون ظرفیت‌سازی در درون جامعه امکان‌پذیر نبود. بخشی از این ظرفیت‌سازی در جریان پیروزی انقلاب به وجود آمد و بخش دیگری نیز در جریان تسخیر لانه جاسوسی یا انقلاب دوم. تصرف سفارت آمریکا و ماجرای گروه‌انگیزی، یک کار ۴۴۴ روزه بود که به طور منظم به مردم خوراک فکری می‌داد و در آنها ظرفیت‌سازی می‌کرد تا برای حفظ انقلاب با بحرانهای بزرگ بعدی مقابله کنند.

استعفای دولت موقت

اگر چه عده‌ای گمان می‌کنند علت اصلی استعفای دولت موقت به ریاست مهندس بازرگان، اعتراض به عملکرد غیر قانونی دانشجویان پیرو خط امام در تصرف سفارت آمریکا و حمایت رهبر انقلاب از آن بوده است اما امروز با توجه به شواهد و قراین رسمی، دیگر تردیدی نمی‌توان داشت که تصرف سفارت آمریکا و ماجرای گروگانگیری در تهران، تنها به صورت عاملی تسریع‌کننده در این میان مؤثر بوده است.

اگر چه تقاضای استعفای مهندس بازرگان در تاریخ ۵۸/۸/۱۴ یعنی یک روز پس از تصرف سفارت آمریکا به امام تقدیم شد و در تاریخ ۵۸/۸/۱۵ از سوی ایشان مورد قبول قرار گرفت اما بازرگان پیش از آن نیز به دفعات تقاضای استعفای خود را به امام تقدیم کرده بود که هیچ کدام مورد قبول قرار نگرفت. آخرین استعفای دولت موقت نیز درست روز قبل از تصرف سفارت توسط دانشجویان یعنی در تاریخ ۵۸/۸/۱۲ در جلسه هیئت دولت به تصویب رسیده بود. مهندس بازرگان، خود نیز در کتاب انقلاب در دو حرکت در این باره چنین تصریح می‌کند: «دولت موقت که از نظر مسئولیت اداری و سیاسی مملکت و حفظ حقوق نمایندگان و اتباع خارجی بر طبق تعهدات بین‌المللی نمی‌توانست مخالف این عمل (تصرف سفارت آمریکا) نباشد، چون قبلاً تصمیم به استعفا گرفته بود، هیچ گونه اعلامیه و اقدامی در این زمینه ابراز نکرد.»^۱

۱. انقلاب در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، ص ۹۴.

نخستین واکنش‌های کاخ سفید به تصرف سفارت آمریکا

دو روز پس از تصرف سفارت آمریکا در تهران یعنی در تاریخ ۵۸/۸/۱۵ (پنج نوامبر ۱۹۷۹)، کمیته ویژه‌ای برای رسیدگی به اشغال سفارت و ماجرای گروگانگیری در کاخ سفید تشکیل شد. این کمیته هفته‌ای چند بار به ریاست برژینسکی (مشاور امنیت ملی) تشکیل جلسه می‌داد و معاون رئیس جمهوری آمریکا، وزیر خارجه، وزیر دفاع، رئیس سازمان سیا، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح، وزیر خزانه‌داری، وزیر دادگستری، رئیس کاخ سفید، مشاورین حقوقی و مطبوعاتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در آن شرکت می‌کردند.

این کمیته عهده‌دار وظایف متنوعی در زمینه هماهنگ ساختن اقدامات دیپلماتیک، نظامی و مالی و بررسی نامه‌ها و اعلامیه‌ها و امور مربوط به سیاست داخلی و روابط عمومی بود و چند گروه تخصصی هم با این کمیته همکاری می‌کردند. گروهی به سرپرستی لوید کاتلر، مسائل حقوقی را دنبال می‌کرد، گروهی به سرپرستی ونس (وزیر خارجه) و براون (وزیر دفاع) فعالیتهای دیپلماتیک را و گروه ویژه‌ای هم که فقط براون و جونز (رئیس ستاد مشترک) و ترنر (رئیس سازمان سیا) و برژینسکی در آن عضویت داشتند، راه‌حلهای نظامی را بررسی می‌کردند.^۱

نخستین اقدام رسمی آمریکا برای حل مسئله و آزادی گروگانها، اعزام هیئتی به تهران و مذاکره مستقیم با مقامات ایرانی، از جمله امام خمینی بود. این هیئت شامل رمزی کلارک دادستان پیشین آمریکا و ویلیام میلر از کارکنان سابق وزارت خارجه که به زبان فارسی نیز تسلط داشت، در تاریخ

ششم نوامبر (۱۵ آبان) با یک هواپیمای نظامی عازم تهران شد. همان روز وزارت امور خارجه ایران با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد که یک هیئت آمریکایی با تصویب شورای انقلاب، از طرف آمریکا به تهران می‌آید تا با مقامات دولت جمهوری اسلامی مذاکره کند. البته قراین نشان می‌دهد که این توافق بدون اطلاع امام صورت گرفته بود، چون فردای همان روز یعنی در تاریخ ۱۶ آبان؛ امام خمینی با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که هیچ کس حق مذاکره با آمریکا را ندارد. متن پیام امام به این شرح بود:

از قرار اطلاع، نمایندگان ویژه کارتر در راه تهران هستند و تصمیم دارند به قم آمده و با اینجانب ملاقات نمایند. لهذا لازم می‌دانم متذکر شوم دولت آمریکا که با نگهداری شاه اعلام مخالفت آشکار با ایران نموده است و از طرفی دیگر، آنطور که گفته شده است. سفارت آمریکا در ایران محل جاسوسی دشمنان ما علیه نهضت مقدس اسلامی است، لذا ملاقات با من به هیچ وجه برای نمایندگان ویژه ممکن نیست و علاوه بر این:

۱. اعضای شورای انقلاب به هیچ وجه نباید با آنان ملاقات نمایند.

۲. هیچ یک از مقامات مسئول حق ملاقات با آنان را ندارند.

۳. اگر چنانچه آمریکا شاه مخلوع، این دشمن شماره یک ملت عزیز ما را به ایران تحویل دهد و دست از جاسوسی بر ضد نهضت ما بردارد، راه مذاکره در موضع بعضی از روابطی که به نفع ملت است، باز می‌باشد.

با انتشار این بیانیه، هیئت آمریکایی در میانه راه متوقف شد و بدون حصول نتیجه، از ترکیه به آمریکا بازگشت. این اولین شکست آمریکاییها در حل

نخستین واکنشهای کاخ سفید به تصرف سفارت آمریکا ❖ ۱۲۵

مسالمت آمیز ماجرای گروگانگیری بود. به همین دلیل، کاخ سفید برنامه‌هایی را به منظور ایجاد فشار اقتصادی و بین‌المللی بر ایران در پیش گرفت. در تاریخ ۲۱ آبان ۵۸ (۱۲ نوامبر ۷۹)، کارتر دستور قطع خرید نفت از ایران را صادر کرد و دو روز بعد داراییهای ایران در کلیه بانکهای آمریکایی و شعبه‌های خارجی آن به دستور وی مسدود شد.

همزمان، تلاشهایی نیز صورت گرفت تا شخصیتهایی به عنوان میانجی با مقامات ایرانی مذاکره کنند تا راهی برای حل مسئله ایجاد شود. به عنوان نمونه، کورت والدهایم دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در سفر به تهران با قطب‌زاده وزیر امور خارجه و چند تن از اعضای شورای انقلاب از جمله آیت‌الله بهشتی دیدار و گفتگو کرد اما امام خمینی و دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تقاضای او را برای ملاقات رد کردند. والدهایم در حالی ایران را ترک کرد که به اعتقاد وی آمریکاییها چاره‌ای جز تحویل شاه به ایران نداشتند.^۱

یک ماه پس از تصرف سفارت آمریکا یعنی در تاریخ ۱۳ آذر ۵۸ (۴ دسامبر ۷۹)، شورای امنیت سازمان ملل متحد به اتفاق آرا با صدور قطعنامه ۴۵۷ از دولت ایران خواست تا گروگانهای آمریکایی را در اسرع وقت آزاد نماید. عدم توجه مقامات ایرانی به قطعنامه شورای امنیت موجب شد تا اداره مهاجرت آمریکا، اخراج حدود ۹ هزار تبعه ایرانی از آمریکا را در دستور کار خود قرار دهد. چندی بعد، آمریکا قطع کامل روابط دیپلماتیک با جمهوری اسلامی و تحریم اقتصادی علیه ایران را اعلام کرد اما این پایان کار نبود.

عملیات نظامی برای آزادی گروگانها

طولانی شدن ماجرای گروگانگیری و به نتیجه نرسیدن روشهای مسالمت‌جویانه و غیر قهرآمیز آمریکا برای متقاعد کردن ایران نسبت به آزادی گروگانها که در عین حال جایگاه آمریکا را به عنوان یک ابرقدرت در عرصه بین‌الملل به شدت تضعیف کرده بود، موجب شد تا توسل به اقدام نظامی مستقیم برای آزادسازی گروگانها به عنوان آخرین راه‌حل ممکن، در دستور کار مقامات کاخ سفید قرار گیرد. کارتر در تاریخ هفتم آوریل ۱۹۸۰، اعضای شورای امنیت ملی آمریکا را به جلسه‌ای اضطراری فرا خواند و اعلام کرد: «افکار عمومی بی‌قرار شده و مردم آمریکا خواهان اقدام قاطع و مستقیم ما برای آزادی گروگانها هستند. دیگر زمان دست زدن به اقدامی جدی فرا رسیده است.» سه روز بعد، بحث بر سر چگونگی اجرای عملیات نجات گروگانها در جلسه شورای امنیت ملی آمریکا، آغاز شد.

برژنسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) که از ابتدای تصرف سفارت آمریکا، بر راه‌حلهای خشونت‌آمیز و نظامی اصرار و پافشاری داشت، بعدها در کتاب *انتخابهای دشوار*^۱، در خصوص این عملیات چنین نوشت:

طرح عملیات که پس از هفته‌ها بررسی و تحلیل تهیه شده بود، جمعاً دو روز (از ۲۴ تا ۲۶ آوریل ۱۹۸۰ برابر با ۴ تا ۶ اردیبهشت ۱۳۵۹) به طول می‌انجامید. در شب اول هشت هلی‌کوپتر و شش هواپیمای سی - ۱۳۰ در عمق خاک ایران در وسط بیابان فرود می‌آمدند. هلی‌کوپترها پس از سوختگیری

۱. Hard Choices، این کتاب با عنوان *توطئه در ایران* به قلم محمود مشرفی ترجمه و توسط سازمان انتشارات هفته منتشر شده است.

شبانه به نقطه‌ای در نزدیکی تهران پرواز می‌کردند و تمام روز را در انتظار فرار رسیدن شب در این نقطه توقف می‌نمودند. حمله به سوی سفارت که محل نگاهداری گروگانها بود، در شب دوم با وسایط نقلیه‌ای که قبلاً تدارک شده بود، انجام می‌گرفت و یک گروه جداگانه هم برای نجات بروس لینکن کاردار سفارت و دو تن از همکارانش به محل وزارت امور خارجه ایران می‌رفتند. برنامه دقیق برای ورود به ساختمان سفارت و آزاد ساختن گروگانها پیش‌بینی شده بود و گروگانها پس از رهایی و شاید به همراه چند اسیر از اشغال‌کنندگان سفارت به استادیومی که در نزدیکی سفارت قرار داشت، منتقل می‌شدند و به وسیله هلی‌کوپتر به یک فرودگاه مجاور پرواز می‌کردند. قرار بود این فرودگاه شبانه به وسیله یک گروه کماندویی اشغال شود و گروگانها و کماندوها با هواپیماهای مستقر در فرودگاه به پرواز درآیند. تمام مراحل عملیات در تاریکی شب پیش‌بینی شده بود و با تمرینهای مکرر برای این عملیات به وسیله گروه ورزیده‌ای که داوطلب انجام این مأموریت شده بودند، همه ما به نتیجه آن امیدوار بودیم.

چهار روز قبل از انجام عملیات، یعنی در تاریخ یکشنبه ۲۰ آوریل ۱۹۸۰ (۳۱ فروردین ۱۳۵۹) یکی از نشریات آمریکایی به نام هوستون کرونیل^۱ در سرمقاله خود به قلم میلز کوپلند^۲ از اعضای سازمان سیا، به این موضوع

1. Houston Chronicle.

2. Mills Copland.

اشاره کرده بود که امکان یک حمله برق آسا جهت آزادی گروگانها وجود دارد. در بخشهایی از آن سر مقاله چنین آمده بود:

اکثر اعضای سیا معتقدند که این برنامه کاملاً به خوبی قابل اجراست. تجربه‌های ما نشان می‌دهد که تظاهراتی نظیر تظاهرات جلو سفارت آمریکا در تهران که شعارهای ضد آمریکایی می‌دهند، می‌تواند جهت نجات گروگانها قابل استفاده باشد. این کار به وسیله شوراندن مردم علیه گردانندگان یا به وسیله عرض نمودن رهبر شعار دهنده و یا استفاده از تظاهرات برای پوشش جهت حمله و ورود و هم‌چنین حفاظت از سفارت صورت می‌گیرد.

حمله به سفارت که یک قسمت از تمام عملیات نظامی است، باید همگی در مدت ۲۴ ساعت انجام شود که به این شرح است:

الف. بازدید مقدماتی از وضع دشمن

در حال حاضر ما نقشه کامل سفارت، نه تنها اتاقها را بلکه حتی تمام سیمهای برق، جعبه‌های فیوز و کلیدهای برق، لوله‌کشی‌های حرارت و حتی تغییراتی که بعد از اشغال سفارت داده شده است و اطلاعات مربوط به ملیت و طرز فکر و انگیزه هر یک از دانشجویان خط امام (به عنوان مثال، کدام یک مسلمان واقعی و کدام یک از مذهب برای پوشش چپی بودن و کدام یک ملی و کدام یک ملیت‌های دیگر دارند یا کدام یک متعصب مذهبی و کدام یک انقلابی حرفه‌ای) را به دست آورده‌ایم.

ب. استخدام عوامل در بین دانشجویان

آن دسته از دانشجویان که آرام و وطن‌پرست هستند قابل

استفاده‌اند ولی متعصبین و انقلابیون قابل استفاده نیستند. وظیفه آنها این است که گردانندگان اصلی را در بیرون، در جریان کارهای روز قرار دهند.

ج. پوشش

مهاجمین همگی باید یونیفورمهای ایرانی داشته باشند و آنها را معتقد کنند که برای عراق کار می‌کنند و اگر این مسئله فاش شد، بگویند که برای دولت ایران کار می‌کردیم. افراد تیمهایی که عملاً وارد عملیات می‌شوند، کاملاً شبیه آن ایرانیهایی است که تظاهرات می‌کنند. تیم حمایت نظامی در هیئت و ظاهر سربازان ایرانی، مردم را قتل عام می‌کند (احتمال دارد که آنها عملاً سرباز ایرانی باشند). سه آمریکایی و آقای ویستار و دو تکنسین متخصص وارد سفارت می‌شوند (به عنوان دوربین‌چی تلویزیون).

د. پرسنل

برای انجام حمله اصلی، از قشقایها استفاده می‌شود. به دلایل داخلی و خارجی، افراد تیم نجات همگی باید حتماً خصوصیت مزدوری و مادی بودن داشته باشند و همچنین از قشقایها، کردها و فارسها باشند. به هر صورت همگی باید مزدور حقیقی و به مسائل سیاسی ناآشنا باشند. بسیاری از افسران ایرانی که در پایگاههای هوایی آمریکا در فورت براگ و لیستل راک تعلیم دیده‌اند، در حال حاضر پیشنهاد همکاری داده‌اند. اینها می‌توانند شامل تیم اصلی و یا یک تیم فرعی باشند. این افراد می‌توانند جهت تطمیع یک دسته ارتشیان که قابلیت تطمیع شدن را دارند،

موثر باشند. چندین دسته برای گرفتن ایستگاه رادیو تلویزیون و کنترل مخابرات به کار گرفته می شوند.

۵. موضعگیری

این محل، جایی است که هلی کوپتر بتواند در آنجا فرود آید و همچنین جایی است که آخرین تمرین و آخرین دستورات به تیمها داده می شود و از آنجا به واشنگتن مخابره می گردد و زمانی که همه چیز آماده شد، علامت شروع از واشنگتن داده می شود. از شروع عملیات تا انتقال هوایی گروگانها، سه مرحله حمله و فرار در این طرح قرار دارد.

مرحله یا مراحلی خواهد بود به نام «موقعیت جریمه» که عملاً حمله انجام خواهد شد. انتخاب این مرحله بسیار مهم است. حمله کنندگان می باید کاملاً نزدیک سفارت باشند (یک دقیقه قبل از حمله). یک لحظه قبل از حمله، همگی حمله کنندگان جزئی از تظاهرکنندگان ضد شاه و ضد آمریکا که سفارت را محاصره کرده اند، می باشند.

در سال ۱۳۳۲ وقتی که روزولت عملیات کودتا برای سقوط مصدق را رهبری می کرد، زاهدی در حدود صد یاردی عملیات بود.

و. مرحله بیهوشی

به خاطر مسائل امنیتی، شرح مفصل این مرحله گفته نمی شود. این مرحله شامل ریختن مواد بیهوشی در غذاهایی است که برای گروگانها و دانشجویان فرستاده می شود و یا استفاده از گاز بیهوشی.

ز. حمله

افراد دو تیم باید جرأت زیاد داشته باشند لحظه‌های خطرناک، لحظه‌های اول و آخر است. افراد تیم اصلی که در بین تظاهرکنندگان هستند، از نقاط مختلف نزدیک درهای اصلی و در نقاط استراتژیک اطراف سفارت مستقر می‌شوند.

ح. فرار

وقتی افراد تیم اصلی وارد سفارت شدند، در حالی که در دست خود گروگانهای بیهوش را دارند، سه هلی‌کوپتر که دارای مارک ارتش ایران است، وارد معرکه خواهند شد و در محل‌های تعیین شده می‌نشینند و حمله‌کنندگان، شروع به سوار نمودن گروگانها و دانشجویانی که زندانی و گروگان شده‌اند، می‌نمایند. در همین حال، تیم فرعی که مانند یک تیم معمولی ارتش ایران است، تمام مخابرات داخل و خارج سفارت و شهر را در دست می‌گیرد.

ط. پناهگاه مطمئن

بخش سیا در ایران دارای محل‌های کاملاً محفوظ و امن در نزدیکی تهران می‌باشد که هلی‌کوپتر می‌توانند در مدت زمان کوتاه و بدون کمترین خطری تا آنجا پرواز کنند. از افراد محلی جهت فرار (بدین لحاظ که از طریق هوا میسر نیست) استفاده می‌شود. موقعی که به پناهگاه مطمئن رسیدند، عملیات به مرحله پایانی خود رسیده است. اطلاعاتی که سیا در مورد گروه‌های سیاسی وارد نشان می‌دهد که وقتی آنها ببینند موفقیت با ماست، آنها با ما همکاری خواهند کرد. مطابق آنچه که در زمان مصدق اتفاق افتاد.

ی. آخرین تخلیه

دولت آمریکا دوستان زیادی در خاورمیانه دارد، بیشتر از آنچه که تصور کنید. موقعی که عملیات با موفقیت به پایان رسید، این دوستان خود را نشان خواهند داد. در حالی که این کمک‌ها مخفی می‌باشد.

ک. حملات متقابل

برای اطمینان از اینکه پلیس و پاسداران و ارتش نیز برای انجام حمله متقابل خبردار نشوند، یک سری عملیات پیچیده انجام می‌گیرد.

همچنین مدتی پیش از انجام عملیات نظامی آمریکا، نامه‌ای توسط فردی مقیم خارج از کشور که هیچ‌گاه ماهیت خود را آشکار نکرده، به دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و شورای انقلاب فرستاده شد که حاوی نکات هشدار دهنده‌ای در خصوص وقوع یک اقدام مستقیم نظامی برای نجات گروگانهای آمریکایی در آینده‌ای نزدیک بود. متن کامل نامه به این شرح است:

من چند سالی در ایران کار کرده و شاهد جنایات وحشیانه و فساد بی‌رویه رژیم شاه بوده‌ام و به علت داشتن احساسات دوستانه نسبت به ملت ایران تصمیم گرفتم که این نامه را برای شما و شورای انقلاب اسلامی بنویسم.

هدف از این نامه افشای اهداف و نقشه‌های بی‌شرمانه دولت آمریکا و اسرائیل علیه ایران است. لازم به یادآوری است که من این مطالب را از یک افسر اطلاعات ارتش اسرائیل دریافت کرده‌ام:

۱. شورای امنیت ملی آمریکا سرگرم طرح نقشه‌ای نظامی به

منظور آزادی گروگانهای سفارت آمریکا در تهران می باشد. بر طبق این نقشه که قسمتی از آن در خارج و بخشی از آن در ایران قرار است انجام گیرد، گروه ویژگی مشترکی با همکاری سازمان جاسوسی اسرائیل به وجود آمده است. در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۹ در جلسه مشترکی با شرکت عزز وایزمن وزیر دفاع اسرائیل، سفیر آمریکا در تل آویو و وابسته نظامی آمریکا، جزئیات همکاری اسرائیل در این عملیات روشن گردید. در این جلسه تصمیم گرفته شد که از افسران و طراحان برنامه حمله به فرودگاه آنتبه نیز استفاده شود.

افراد این گروه ویژه ۸۲ تن از لشکر ویژه هوا - زمین آمریکا می باشند که هم اکنون در پایگاه فورت براگ (Fort Bragg) تحت آموزش می باشند و به زودی از طریق آلمان غربی - به پایگاه «آکروتینی» در قبرس و پس از آن به اسرائیل اعزام خواهند گردید. دولت ترکیه نیز موافقت نموده که ایالات متحده از پایگاههای نظامی خود و یک پایگاه نظامی ترکیه در مرز ایران و ترکیه به منظور جمع آوری و تهیه اطلاعات استفاده نماید.

دولت و فرماندهی عالی ارتش ترکیه هم اکنون سرگرم مطالعه این طرح می باشند و هنگامی که نقشه کاملاً مشخص گردید، گروه ویژه اسرائیل به این کشور منتقل خواهد شد. به علاوه مناطق اطراف سفارت آمریکا در تهران نیز با کمک دیپلماتها و وابستگان نظامی کشورهای همپیمان و دوست دولت آمریکا، مورد مطالعه کاملاً دقیق قرار گرفته است. طبق این نقشه، به رئیس بخش سازمان سیا در سفارت از قبل اطلاع داده می شود تا

دیگر گروگانها را برای عملیات آماده سازد. تماس با این فرد از طریق یک روزنامه‌نگار یا یک نماینده، صلیب سرخ و یا توسط یک دیپلمات کشور دوست آمریکا انجام خواهد پذیرفت.^۱

در کنار اینها، یک گروه شامل افسران سابق ارتش و ساواک ایران نیز به تهران اعزام شده‌اند تا مکان دقیقی برای گروگانها پیدا نمایند زیرا در آن موقعیت، تغییر مکان گروگانها به مسافت دور، خالی از خطر نیست. چند روز پس از اعزام این گروه، گروه دومی به تهران اعزام می‌گردند تا حمله شبانه به سفارت را برای آزادی گروگانها رهبری نمایند. این گروه، قرار است با پشتیبانی هلی‌کوپترهای کاملاً مسلح، خود و گروگانها را به ترکیه برسانند. هماهنگی این عملیات را سفارت آلمان غربی در ایران به عهده خواهد داشت.

۲. طرحی نیز به منظور ساقط نمودن حکومت آیت‌الله خمینی که شامل تضعیف موقعیت ایران و بی‌اعتبار نمودن آیت‌الله می‌باشد، به دستور شخص کارتر تحت بررسی است. بدین منظور، به سرویسهای اطلاعاتی آمریکا در خاورمیانه دستور داده شده که عملیات و حملات تروریستی را علیه ایران آغاز نماید. ویلیام میلر (W. Millir) در خلال بازدیدش از خاورمیانه، با سفیران کشور متبوع خود در ترکیه، عراق، عربستان سعودی و اسرائیل و همچنین رؤسای سازمان جاسوسی آمریکا در این کشورها

۱. چند روز قبل از حمله آمریکا، یک گروه از صلیب سرخ بین‌المللی به اصرار صادق قطب‌زاده از تمامی ۵۲ گروگان آمریکایی در سفارت دیدن کرد.

ملاقات کرد و به آنها دستور داد که در آمادگی کامل باشند زیرا احتمال حمله نظامی آمریکا به خلیج فارس وجود دارد.

به منظور ساقط نمودن حکومت خمینی، افسران سابق ارتش و ساواک ایران که به کشورهای ترکیه اسرائیل، آمریکا و اروپای غربی گریخته و با سازمانهای جاسوسی نظامی آمریکا و اسرائیل همکاری نزدیکی دارند، انتخاب می‌شوند. برای انتخاب این افراد، از مستشاران آمریکایی که در ساواک و ارتش ایران کار می‌کردند، استفاده می‌شود. به علاوه، سعی شده است که از افراد مورد اطمینانی نیز که هم اکنون دارای مشاغل فرماندهی در ارتش ایران هستند، استفاده شود. این افسران ایرانی که به غرب پناه برده و یا با علت انقلاب به ایران بازنگشته‌اند، در عملیات ویژه‌ای شرکت داده شده‌اند. یک گروه از این افسران که در مراکز سازمان سیا آموزش دیده‌اند، قرار است برای کشتن آیت‌الله خمینی به قم اعزام گردند. افسران پنتاگون و سازمان سیا و همچنین مستشاران سابق آمریکا در ایران نیز تحت پوشش با پاسپورتهای خارجی به تهران اعزام می‌کردند تا با افراد ایرانی مورد اعتماد در ارتش و ساواک ارتباط برقرار کرده و در ارتباط دائم با گروه اعزامی قم باشند. سرویسهای اطلاعات و جاسوسی اسرائیل و آمریکا نیز با سازمان غیر قانونی فرقان و شورای نجات ارتش ایران در ارتباط می‌باشند. این ارتباط از طریق کانالی از ترکیه و آلمان غربی به وجود آمده است. نام یکی از این مأموران ارتباط، محمود مورتاهان (Mourtahean) است.

به منظور تخریب بیشتر اوضاع ایران، به فعالیتهای قبایل کرد و

گروههای مسلمان مخالف رهبران مذهبی ایران نیز توجه شده است. اقداماتی انجام گرفته تا شورشیان کرد را کاملاً مسلح نموده و جنگ بین آنها و ارتش را شدت بخشیده و نبردهای مسلحانه در مرز ایران و عراق نیز افزایش یابد. سلاح نیز از طرف مصر و اسرائیل، تأمین می‌گردد، بدین معنی که اسرائیل سلاحهای روسی به دست آورده در جنگ اعراب و اسرائیل را در اختیار اینان قرار خواهد داد و مصر نیز مهمات را. از طرف دیگر، دولت ترکیه نیز موافقت نموده که عملیات سرویسهای جاسوسی آمریکا را در مرزهای ترکیه تسهیل نموده و اطلاعاتی را که از منابع خود به دست آورده‌اند، در اختیار آمریکا قرار دهد. این همکاری کاملاً مخفی نگاه داشته شده است زیرا در صورت افشا، ممکن است حزب اسلامی اربکان عکس‌العملی ناموافق نشان دهد.

پس بر طبق این نقشه، پس از اینکه کودتا در ایران موفق شد، کلیه طرفداران خمینی نیز به قتل خواهند رسید.

از آنجایی که می‌ترسم این برنامه به شما نرسد، چندین نسخه از آن برای شما ارسال نموده‌ام.

به علت دلایل روشن و واضحی، نام و شغلم را در اینجا نمی‌نویسم ولی کاملاً به شما تعلق دارم.^۱

به نظر می‌رسد هیچ یک از این هشدارها از سوی مقامات و مراجع ذی‌صلاح ایرانی و حتی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، جدی تلقی نشد و در نهایت، نقشه اصلی آمریکا برای حمله نظامی به ایران به مرحله اجرا درآمد.

۱. طیب مصداقی بر سوره فیل، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، صص ۱۷-۲۰.

ضمیمه ۲

آن ۵۲ نفر

آنچه دربارهٔ گروگانها آمده است با عجله در زمان اسارت آنان فراهم شده است. نامها، آدرسها و سن گروگانها دقیق نیست. زندگینامه معتبری در دسترس نبود.

بیشتر آنچه دربارهٔ گروگانها گفته‌ایم، از خانواده و دوستان ایشان به دست آمده است.

تومان هرن

هرن در فان دی لاک، ویسکانن، بزرگ شده است، جایی که پدرش پیمانکار لوله‌کشی ساختمان بود. او عضو تیم بسکتبال دبیرستان بود و پیانو می‌نواخت. در ۱۹۵۴ از دانشگاه تتردام فارغ التحصیل شده است؛ قبل از پیوستن به وزارت خارجه، سه سال در ارتش خدمت کرده است؛ در ۱۹۷۹ با عنوان وابسته وزارت کشور به تهران فرستاده شد. او کارمند کنترل مواد مخدر سفارت بود. ۴۸ سال دارد، با جیزلا ازدواج کرده و دختری دوازده ساله دارد. آنها در فالز چارچ، ویرجینیا زندگی می‌کنند.

مجبور به فرود اجباری در حوالی کرمان شد و دیگری به ناو بازگشت که در لحظه فرود در ناو، بنزین آن تقریباً تمام شده بود.

بدین ترتیب، تنها ۵ هلی کوپتر موفق به فرود در محل مقرر شدند در حالی که این مأموریت با حداقل ۴ هلی کوپتر قابل اجرا بود و چون احتمال می رفت در اثر ادامه مأموریت، تعدادی دیگر از هلی کوپترها خراب شوند و توانایی پرواز نداشته باشند، به اصرار فرمانده عملیات و با دستور کارتر، عملیات نجات متوقف و فرمان بازگشت صادر می شود. اما در هنگام بازگشت، یکی از هلی کوپترها به علت توفان شدید شن با یکی از هواپیماهای سی - ۱۳۰ برخورد می کند و منفجر می شود.^۱ دیگر همه چیز تمام شده بود.

شکست در صحرا

مجله تایم در تاریخ ۵ می ۱۹۸۰ طی مقاله ای تحت عنوان «شکست در صحرا» چنین نوشت:

مأموریت کارتر برای نجات گروگانها در درون شعله ها فرو رفت. برای کارتر به طور اخص و برای ایالات متحده به طور اعم، ماجرای اتفاق افتاده در صحرای طبس، یک شکست نظامی، دیپلماتیک و سیاسی بود. یک بار ارتش مسلط و پر قدرتش در ویتنام، در حالی که از پای می افتاد و به خود می پیچید، به زبونی و بیچارگی افتاد و حالا به نظر می رسد که قادر نیست حتی زمانی که هیچ دشمنی نمی داند که آنها در آنجا هستند و علی رغم چهار ماه تمرین مداوم، نمی توانند که هواپیماها را از برخورد با

۱. طبس مصداقی بر سوره فیل، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، صص ۴۵-۴۶.

یکدیگر حفظ کنند.

تیم نجات گروگانها از ۴ گروه تشکیل شده بود که به گروههای اقدام و نجات تقسیم شدند. بیشتر آنها از ارتشهای برگزیده و خشن بودند. تعلیم دهندگان آنها، آنطور که گزارش شده است، شامل افرادی از هنگ پلیس مخصوص سرویس هوایی بریتانیا که به طور بسیار فعالانه در سرکوب جنبش چریکهای ایرلند شمالی وارد عمل شده بودند و همچنین نیروهای گرنز چوتز گروپ از آلمان غربی (G. S. G. 9) می‌باشند. گروههای مشابه دیگری نیز در تعلیمات آنها سهیم بودند.

کارتر فکر می‌کرد که با دولت ایران در مورد اینکه دولت کنترل گروگانها را از دست دانشجویان خارج سازد، به یک توافق نزدیک شده است اما خمینی هرگونه مصالحه‌ای را مردود شمرد. کارتر مبادرت به یک اقدام دوگانه خطرناک نمود. به صورت عمومی او به کشورهای اروپای غربی فشار آورد که به آمریکا بپیوندند و روابط دیپلماتیک خود را با ایران قطع کنند و همچنین در رابطه با قطع کامل روابط تجاری، او اشاره نمود که در غیر این صورت تا اواسط ماه می، دست به یک اقدام نظامی خواهد زد.

کارتر در تاریخ ۱۱ آوریل به صورت بسیار محرمانه به کماندوهایش علامت داد که تیم را برای رفتن آماده کنند. در همان لحظات شروع حمله، برخی از خلبانان و سرنشینان هلی‌کوپترها برای اینکه در یک عملیات مشترک تمرین ترابری هوایی با مصر و عربستان سعودی شرکت کنند، در مصر بودند. هم‌اکنون زمان

برای شروع عملیات مناسب به نظر می‌رسید. یک گروه از صنیب سرخ بین‌المللی در ملاقاتش با گروگانها مشخص نموده بود که تمام ۵۰ گروگان گرفتار شده در سفارت، کماکان در محوطه به سر می‌برند.

روز سه‌شنبه، در جلسهٔ مشترک وزرای امور خارجه، درست در همان لحظه‌ای که آنها به بیانیهٔ کارتر در مورد همبستگی هم‌پیمانان تعظیم می‌نمودند، کارتر کلمهٔ «بروید» را صادر نمود. آمریکا خود را در عملیاتی که تنها به خودش ارتباط داشت، وارد کرد. یک مقام رسمی آمریکا در واشنگتن بعداً گفت: «آنها می‌رفتند که مسافرت طولانی خوبی داشته باشند!؟»

هوایماهای حمل و نقل، حدود ۹۰ کماندو را به طور مخفیانه به ایران حمل نمودند و در ارتفاع بسیار پایین ۱۵۰ پایی به منظور عبور از نقطهٔ کور رادارهای ایران گذشتند و در صحرای دورافتاده‌ای به نام پشت بادام فرود آمدند.

هوایماهای سی - ۱۳۰ یکی پس از دیگری در صحرای پشت بادام فرود آمدند. در همین بین ۸ هلی‌کوپتر (RH-53D) رفتن را بسیار مشکل یافتند. زمانی که آنها از دریای عمان بدون چراغ و در نور ماه گذشته و در ایران پرواز نمودند، دو تا از هلی‌کوپترها به علت توفان شدید شن با نقص فنی رو به رو شدند.

سپس لحظه حادثهٔ بحرانی پیش آمد. بعد از نشستن هلی‌کوپترها سیستم هیدرولیکی یکی از آنها به کلی خراب شد به طوری که اصلاً قادر به پرواز نبود. زمانی که هوایماهای سی - ۱۳۰ تصمیم به سوختگیری هلی‌کوپترهای باقی‌مانده گرفتند، رهبران و

فرماندهان مأموریت نجات، در این مورد بحث کردند که آیا عملیات باید متوقف شود یا خیر؟ یکی از فرماندهان حاضر که یک سرهنگ ورزیده ارتش بود، نتیجه گرفت که اگر مراحل بعدی عملیات موفقیت آمیز نباشد، برخی از کماندوها و گروگانها مجبور می شوند در ایران باقی بمانند. او پیشنهادش را به یک پست فرماندهی در خاورمیانه فرستاد. یک سرلشکر ارتش که فرمانده عملیات بود، پیغام او را به مرکز فرماندهی ارتش ملی، پنتاگون رسانید. تصمیم نهایی با کارتر بود که در اتاق مطالعه اش در کاخ سفید نشسته بود. کارتر سخنان هارولد براون را در مورد وضعیت مأموریت شنید. در ساعت ۴ و ۵۰ دقیقه بعد از ظاهر به وقت واشنگتن، بعد از آنکه مأموران نجات حدود ۴ ساعت بدون آنکه کسی متوجه آنها بشود در صحرای ایران بودند، پرزیدنت، مایوسانه موافقت نمود که عملیات را عقیم بگذارند.

اما موضوع داشت وخیم تر می شد. یکی از هلی کوپترها که در زمین از یک هواپیمای سی - ۱۳۰ بنزین گیری کرده بود، بلند شد تا هلی کوپتر دیگری جهت سوختگیری آماده شود اما در این لحظه خلبان هلی کوپتر را به سرعت به طرف جلو راند به طوری که پروانه هلی کوپتر با هواپیما برخورد نمود و در یک لحظه، آتش هر دوی آنها را در بر گرفت. ۳ آمریکایی در هواپیمای سی - ۱۳۰ هرکولس کشته شدند و ۵ نفر نیز در هلی کوپتر هلاک گردیدند.

احتمال فاش شدن مأموریت، مرگ کماندوها و احتیاج فوری به رساندن زخمی ها به بیمارستان، یک تصمیم بسیار دشواری را

پیش می‌کشید: آمریکاییها باید هر چه زودتر صحرا را ترک کنند. وقتی باقی نمانده بود برای اینکه بدنه در هم پیچیده هواپیما خنک شود و آنها اجساد را بیرون بکشند. در عوض، نجات‌دهندگان باید در مرحله اول خود را نجات می‌دادند! آنها به هواپیماهای سی - ۱۳۰ باقی مانده سوار شده و پا به فرار گذاشتند. در ساعت ۶ و ۲۱ دقیقه پنج‌شنبه به وقت واشنگتن، کارتر از حادثه و جزئیات آن باخبر شد. در ساعت ۲ بامداد جمعه، کارتر از کارمندانش تقاضای تهیه یک کی از اظهارات جان - اف - کندی در مورد اشغال نافرجام خلیج خوکها (در کوبا) را نمود. یکی از کسانی که در این مأموریت نقشی داشت، با حضور کارتر در مصاحبه مطبوعاتی پس از عملیات نافرجام نجات، جزئیات چندی از این مأموریت را فاش نمود.

هامیلتون جردن از نزدیکان کارتر، در کتاب بحران^۱ خاطرات خود را پس از شکست عملیات نجات، این‌گونه شرح می‌دهد:

از صبح امروز (پنج‌شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ - ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹) نمی‌توانم هیچان خود را پنهان کنم. نزدیک ظهر، رئیس جمهوری مرا احضار کرد. وقتی وارد دفترش شدم، او را خیلی افسرده و ناراحت دیدم. پیش از اینکه من سخن بگویم، خود او شروع به صحبت کرد و گفت الآن خبر بدی به من داده‌اند. دو هلی‌کوپتر ما در شروع عملیات سقوط کرده است. از شنیدن خبرها گیج و مبهوت شدم. کارتر پشت میز خود نشست و چند ثانیه

۱. Crisis، هامیلتون جردن، ترجمه محمود مشرقی، سازمان انتشارات هفته.

سکوت برقرار شد. هر کسی در درون خود به عاقبت کار می‌اندیشید و یارای سخن گفتن نداشت. این سکوت مرگبار را صدای زنگ تلفن شکست. کارتر گوشی را برداشت و گفت: دیوید (جونز) چه خبر؟ ما حرفهای جونز را نمی‌شنیدیم ولی حالت چهره کارتر و پریدگی رنگ او نشان می‌داد که خبرهای بدی می‌شنود. کارتر لحظه‌ای چشمانش را بست و در حالی که به زحمت آب دهانش را قورت می‌داد، پرسید: آیا کسی هم مرده است؟ همه به دهان و چشمان او زل زده بودیم. گوشی تلفن را گذاشت. هیچ کس سؤالی نکرد تا اینکه خود کارتر پس از چند ثانیه سکوت گفت: مصیبت تازه‌ای پیش آمده، یکی از هلی‌کوپترها به یک هواپیمای سی - ۱۳۰ خورده و آتش گرفته و احتمالاً چند نفری هم کشته شده‌اند. تصور اینکه گروهی از داوطلبان نجات گروگانها، خود جان باخته‌اند و در یک بیابان دور در آن سوی دنیا به خاک هلاکت افتاده‌اند، چون کابوسی بر فکر و روح من سنگینی می‌کرد. از اتاق کابینه بیرون آمدم تا کمی در هوای آزاد کاخ قدم بزنم و افکارم را منظم کنم ولی هوای خفه و مرطوب بیرون بیشتر ناراحتم کرد. با حال تهوع به داخل کاخ برگشتم. وقتی به اتاق کابینه رفتم، هنوز حال عادی نداشتم. رئیس جمهوری از براون می‌پرسید خبر کشته شدن مأمورین عملیات را چگونه به اطلاع خانواده‌های آنها خواهید رساند؟ در جلسه جمعه ۲۵ آوریل ۱۹۸۰، همه ناراحت و ماتم زده بودند و هیچ کس حرفی برای گفتن نداشت. حال می‌بایست بین صبر و جنگ، یکی را انتخاب کنیم.

مجله تایم، در شماره مورخ ۱۲ می ۱۹۸۰، به اظهاراتی از سرهنگ چارلز بکویت فرمانده کماندوهای عملیات اشاره کرد و نوشت:

بعد از آنکه دستور متوقف نمودن عملیات صادر شد، هم از طرف کاخ سفید و هم از طرف پنتاگون، بکویت اولین حرفش این بود: «خدای من، من دارم شکست می‌خورم.» او به مردانش دستور داد که برای پرواز سوار هواپیماهای سی - ۱۳۰ شوند. سپس با شتاب و سرعت تمام برای جمع‌آوری اوراق و اسناد سری هجوم برد.

او سوار یک هواپیمای سی - ۱۳۰ بود، زمانی که از پنجره آن به بیرون نگاه کرد گفت که: «یک سی - ۱۳۰ به طور ناگهانی منفجر شد. یک جهنم آتش بود. در آن هواپیما، تعدادی از سربازانم بودند.» بکویت ادامه داد: «هیچ راهی نبود که اجساد را از درون آتش خارج کنیم، مگر اینکه شما می‌خواستید که هر کسی که درون آن آتش برود، بسوزد.» این افسر شجاع و مرتب ادامه داد: «من در آنجا نشستم و گریه کردم.»

تلاشهای دیپلماتیک برای حل بحران

شکست نظامی آمریکا برای نجات گروگانها، ضمن بالا بردن روحیه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، افکار عمومی ملت ایران را نیز در مواجهه با آمریکا جدی‌تر و منسجم‌تر کرد و بدین ترتیب زمینه برای وارد شدن ایران در یک معادله دیپلماتیک با آمریکا از موضع بالا، بیش از پیش تقویت شد. خصوصاً اینکه هدف اصلی کارتر، پایان یافتن ماجرای گروگانها قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا و پایان دوره

زمانمداری وی در کاخ سفید بود و شکست نیروهای آمریکایی در طبس، او را در موضعی کاملاً انفعالی قرار داده بود.

به فاصله یک ماه پس از شکست آمریکا در طبس، اولین مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۷ خرداد ۵۹ تشکیل شد و امام خمینی در پیامی که در ۱۱ شهریور ۵۹ به مناسبت فرارسیدن ایام حج صادر کردند، چگونگی حل مسئله گروگانها را به مجلس شورای اسلامی واگذار نمودند. در همین حین، ادموند ماسکی که به تازگی به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا کار خود را آغاز کرده بود، در نامه‌ای خطاب به محمدعلی رجایی نخست وزیر ایران، خواستار مذاکره مستقیم برای حل مسئله گروگانها شد. متن نامه ماسکی که از طریق خبرگزاری رویتر منتشر شد، به شرح زیر است:

آقای نخست وزیر، این نامه را به عنوان وزیر خارجه آمریکا که به تازگی با مسائل جاری در روابط دو کشور رو به رو شده‌ام، می‌نویسم. می‌دانم که این مسائل جزء مسئولتهای سنگینی است که شما به عنوان اولین نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران پذیرفته‌اید. امیدوارم من و وزیر خارجه منتخب شما بتوانیم برای رسیدن به راه‌حلهای سازنده درباره مشکلات بین دو کشور، با یکدیگر کار کنیم.

یقیناً با مرگ شاه سابق، اینک فصلی از تاریخ ایران بسته شده و با استقرار دولت شما فصلی جدید باز شده است.

به عقیده من زمان آن رسیده است که نگاهی تازه به مسائل بین ایران و آمریکا بیفکنیم. ایالات متحده واقعتاً انقلاب ایران و قانونی بودن جمهوری اسلامی را درک می‌کند. مردم ایران با اقدامات جدی و پیگیر خود فرصت یافتند در مراحل ایجاد

نهادهای جدید شرکت کنند. من به شما اطمینان می‌دهم ایالات متحده مایل به مداخله در آن مراحل نبوده است. ما معتقدیم که هیچ نیروی خارجی نباید در حق تصمیم‌گیریهای سیاسی مداخله کند.

۵۲ نفر از آمریکاییهای هموطن من مدت ۹ ماه است در ایران در اسارت بسر می‌برند. من با خانواده‌های آنان ملاقات کرده‌ام، من قادر نیستم برای شما توصیف کنم که این اشخاص بی‌گناه چه رنج عمیق و یأس‌آوری را تجربه کرده‌اند. همه آمریکاییان با هر عقیده خواستار آزادی سریع گروگانها هستند. من امیدوارم شما بپذیرید که وقت آن رسیده است که به رنج آنان شرافتمندانه پایان داده شود و گروگانها به خانه‌هایشان نزد خانواده‌هایشان فرستاده شوند.

من می‌پذیرم که ایرانیها هم رنج برده‌اند، ادامهٔ بن‌بست تنها می‌تواند تلخی و رنج دو طرف را افزایش دهد. کاسهٔ صبر و تحمل پر شده است، بگذارید این رنج را به پایان برسانیم. من به شما اطمینان می‌دهم که ما حداکثر احترام را بر استقلال و تمامیت ارضی شما و رعایت اصل عدم مداخله نشان خواهیم داد. ما می‌دانیم که تصمیم‌گیری دربارهٔ بحران و گروگانها به پارلمان ایران به عنوان نمایندگان مردم ایران واگذار شده است. ما همچنین می‌دانیم که در ایران مانند آمریکا احساسات تندی دربارهٔ تظلمات گذشته وجود دارد.

مسائل مورد اختلاف بین دو کشور فراوان است. ما به سهم خود مایلیم این مسائل بطور منصفانه بررسی شود و دربارهٔ آنها به

تلاشهای دیپلماتیک برای حل بحران ❖ ۱۴۷

راه‌حل‌هایی براساس احترام متقابل و برابر برسیم. فکر می‌کنم در آغاز مرحله تفاهم بیشتر، ایجاد کانال ارتباطی منظم مفید باشد. من شخصاً ترجیح می‌دهم اگر شما هم موافق باشد، این ارتباط بطور مستقیم با حسن‌ظن بین نمایندگان دو دولت ما برقرار شود. مذاکره مستقیم و صریح بهترین راه‌حل برای برطرف کردن دشمنی و سوء تفاهم است. اگر موافق باشید ما می‌توانیم از طریق یک گروه ثالث که پیامهای بین ما را بطور منظم رد و بدل کنند، عمل کنیم. سفارتخانه‌های سوئیس و الجزایر که حافظ منافع دو کشورند، می‌توانند این نقش را بازی کنند. اشخاص دیگری هم به عنوان میانجی رسمی یا خصوصی می‌توانند همین وظیفه را انجام دهند.

امیدوارم آمادگی داشته باشید که نقطه نظرهای خود را برای بحث درباره چنان مبادله افکاری که مفید باشد، به ما ارائه دهید. من منتظرم که به خاطر منافع مردم دو کشورمان پاسخ را دریافت دارم.

ارادتمند - ادموند ماسکی

۲۰ اوت ۱۹۸۰

اما به فاصله کوتاهی پس از ارسال این نامه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، به دنبال بحث و بررسی‌های فراوان، سرانجام مواردی را به عنوان محور مذاکرات دیپلماتیک به منظور تأمین خواستهای جمهوری اسلامی ایران در گرو آزادی گروگانهای آمریکایی تصویب و به دولت وقت (شهید رجایی) ابلاغ کردند و در نهایت، مهندس بهزاد نبوی که در آن زمان مشاور در امور اجرایی نخست وزیر بود، مسئول انجام مذاکرات از طریق دولت

جمهوری الجزایر با آمریکا در این زمینه گردید. محورهای مورد نظر مجلس جهت انجام مذاکرات، به قرار زیر بود:

۱. آزاد گذاشتن تمامی سرمایه‌های ایران.
۲. لغو تمام ادعاهای آمریکا علیه ایران.
۳. تضمین عدم دخالت سیاسی و نظامی آمریکا در ایران.
۴. بازپس دادن اموال شاه.^۱

پس از گذشت حدود یک سال از اشغال سفارت آمریکا و ماجرای گروگانگیری، مذاکرات و مکاتبات دیپلماتیک ایران و آمریکا از طریق دولت الجزایر آغاز گردید که مبنای اصلی آن، محورهای ۴ گانه مورد نظر مجلس شورای اسلامی بود. دولت آمریکا در قبال شرایط ایران برای آزادسازی گروگانها، دو موضع اتخاذ کرد و پاسخی را از طریق دولت الجزایر به ایران فرستاد. متن این پاسخها به شرح زیر است:

پاسخ اول آمریکا

«دولت ایالات متحده آمریکا تصمیم مورخ دوم نوامبر ۱۹۸۰ را که مجلس مشورتی اسلامی ایران اتخاذ نموده، دریافت و دقیقاً آن را مطالعه نموده است. ایالات متحده، اصل تصمیم متخذه بر مبنای پایان دادن به بحران را مورد قبول قرار داده و بدین وسیله یک سلسله امریه‌های ریاست جمهوری و اعلامیه‌ها در پاسخ به تصمیم متخذه را اعلام می‌دارد. هر یک از امریه‌ها و اعلامیه‌های ریاست جمهوری باید به اطلاع عامه رسیده و پس از عزیمت ۵۲ نفر گروگان به سلامت از ایران، تنفیذ خواهد گردید:

۱. شاه چندی پیش از آن، در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در یک بیمارستان نظامی در پایتخت مصر، درگذشت و بدین ترتیب، شرط استرداد شاه، منتفی شد.

۱. ایالات متحده آمریکا حاضر است که یک نسخه از اعلامیه رسمی را که به امضای رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا رسیده و در آن ایالات متحده خط مشی خود را که عبارت از خودداری از دخالت کردن در امور داخلی ایران، اعم از مستقیم و یا غیر مستقیم و سیاسی و یا نظامی باشد، اعلام دارد و آن را به دولت الجزیره تسلیم نماید.

۲. الف)

ایالات متحده حاضر است که یک نسخه از امریه‌ای را که به امضای ریاست جمهوری رسیده است دایر بر آزاد کردن کلیه سرمایه و داراییهای ایران در حوزه قضایی ایالات متحده آمریکا، خواه در ایالات متحده آمریکا یا کشورهای دیگری می‌باشد، به دولت الجزیره تسلیم نموده و طرفین به نحو مقتضی، اقدام به از سرگرفتن روابط عادی مالی و به همان نحوی بنمایند که تا قبل از ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ وجود داشته است.

ب) امریه ریاست جمهوری که پیوست آن است به فدرال رزرو بانک نیویورک دستور خواهد داد که کلیه سرمایه و داراییها و اموالی را که در دست بانک بوده، بالغ بر دو میلیارد و نیم دلار می‌شود در اختیار دولت ایران قرار دهد.

ج) امریه دیگر ریاست جمهوری که پیوست می‌باشد کلیه قیود و محدودیتهای حقوقی ایالات متحده را از مبلغ اضافی دیگری که تقریباً بالغ بر سه میلیارد دلار بوده و به عنوان سپرده نزد بانکهای ایالات متحده در خارج از ایالات متحده می‌باشد، رفع می‌نماید.

د) برای آنکه بتوان ابطال کلیه قرارهای قضایی و توقیفهای مربوط به سرمایه و دارایی ایران در حوزه قضایی ایالات متحده را به موقع اجرا گذاشت، ایالات متحده حاضر است که یک نسخه از اعلامیه امضا شده از

طرف ریاست جمهوری را دایر به اینکه ایالات متحده تعهد می‌نماید که به دولت ایران در تصفیه جریان دعاوی که منتهی به ابطال قرارها و توقیف اموال هر چه زودتر امکان‌پذیر باشد ملحق گردد به دولت الجزیره تسلیم نماید.

۳. الف) ایالات متحده حاضر است که یک نسخه از امریه را که به امضای ریاست جمهوری رسیده است دایر به ابطال کلیه مجازاتهای اقتصادی و مالی و کلیه ممنوعیت‌های حقوقی که از تاریخ توقیف گروگانها علیه صادرات به ایران و واردات از ایران و معاملات با ایران وضع گردیده است به دولت الجزیره تسلیم نماید تا آنکه اجازه دهد بازرگانی بین دو کشور بر مبنای شرایطی که قبل از تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ برقرار بوده است از سر گرفته شود.

ب) ایالات متحده حاضر است که یک نسخه از امریه را که به امضای ریاست جمهوری رسیده است دایر به اعلام تعهد ایالات متحده برای استرداد کلیه دعاوی جاری علیه ایران در دادگاه بین‌المللی دادگستری را به دولت جمهوری الجزیره تسلیم نموده و از تعقیب کردن هرگونه دعاوی دیگری برای خسارت مالی از لحاظ تصرف سفارت ایالات متحده و بازداشت گروگانها در تهران خودداری نماید.

ج) علاوه بر این به طوری که در بند (د) ماده ۲ بالا اشاره شده است، ایالات متحده حاضر است خود را متعهد سازد که به دولت ایران در جریان تصفیه کلیه دعاوی که منجر به فسخ و ابطال کلیه دعاوی که از طرف اتباع ایالات متحده امریکا گردیده از جمله شرکتهای امریکایی و عمال و نمایندگان و شخصیت‌های حقوقی که به توسط دولت ایالات متحده کنترل می‌شوند و علیه ایران اقامه شده است، ملحق گردد.

۴. الف) ایالات متحده حاضر است که یک نسخه از امریه ریاست جمهوری را که به امضای ریاست جمهوری رسیده و دایر به ممنوعیت از انتقال دادن هر یک از اموالی باشد که به شاه سابق تعلق داشته و یا آنکه از ترکه او ناشی می‌شود، به دولت الجزیره تسلیم نماید.

ب) امریه مزبور مستلزم جمع‌آوری کردن کلیه اطلاعاتی خواهد بود که در اختیار اتباع ایالات متحده و یا در سوابق مالی دولت ایالات متحده و تسلیم نمودن آنها به دولت ایران خواهد بود که ممکن است برای احراز هر یک اموال شاه سابق در ایالات متحده آمریکا مورد استفاده قرار گیرد.

ج) علاوه بر این امریه مزبور به دادستان کل ایالات متحده آمریکا دستور خواهد داد که به کلیه دادگاههای شایسته ایالات متحده دستور دهد که موضع دولت ایالات متحده آمریکا از این قرار است که اولاً هیچ‌گونه دعاوی دولت ایران نسبت به اموال شاه سابق را نباید به منزله آن دانست که قانوناً باید ممتنع شناخته شود خواه بر طبق اصول مصونیت حق حاکمیت یا اصل رویه کشور و ثانیاً کلیه فرامین و احکام دولت ایران راجع به اموال مزبور را بتوان در دادگاههای ایالات متحده آمریکا بر طبق قوانین ایالات متحده به موقع اجرا گذاشت.

۵. الف) ایالات متحده عقیده دارد که پاسخهای به تصمیم مجلس ایران نمایانگر مرحله نهایی برای حل مسئله گروگانگیری می‌باشد. مرحله نهایی که بنابر عقیده ایالات متحده باید در چند روز آینده اتخاذ گردد، آن است که باید ترتیبی از طریق ادارات محترم دولت الجزیره برای آزاد کردن کلیه گروگانها همزمان با اقدامات مخصوصی اتخاذ گردد که از طرف ایالات متحده اتخاذ می‌گردد.

ب) برای عملی ساختن این مرحله ماقبل آخر ایالات متحده آمریکا

نسخه‌های اعلامیه‌ها و امریه‌های ریاست جمهوری را که در بالا بدان اشاره شده است، به دولت الجزیره تسلیم خواهد نمود که پس از عزیمت به سلامت کلیهٔ گروگانها از ایران نافذ خواهد گردید. پس از آنکه عزیمت سلامت مورد تأیید دولت الجزیره قرار گرفت، دولت ایالات متحده امریه‌ها و اعلامیه‌های ریاست جمهوری را انتشار خواهد داد.»

پس از پاسخ اول دولت آمریکا به درخواستهای ایران و اعتراض جمهوری اسلامی ایران به این پاسخ، دولت آمریکا پاسخ دوم خود را به این شرح اعلام کرد:

پاسخ دوم آمریکا

«پاسخ دولت ایالات متحده به تصمیم مجلس شورای اسلامی ایران که توسط هیئت الجزایری در تاریخ ۱۲ نوامبر در تهران تسلیم شد یک پاسخ مثبت بوده است. ایالات متحده با پذیرفتن این تصمیم به منزله مبنای جهت پایان دادن به بحران آماده است تصمیماتی در چارچوب نظام قانون اساسی خود به منظور اجرای هر یک از نکات تصمیم مجلس شورای اسلامی به محض بازگشت صحیح و سالم ۵۲ گروگان اتخاذ کند.»

در تاریخ ۲۶ و ۲۷ نوامبر ۱۹۸۰ هیئت الجزایری پیام ایران را که خواستار پاسخ برای هر یک از نه نکته در رابطه با پاسخ آمریکا بود، تسلیم کرد پاسخهای ایالات متحده که از بازگشت صحیح و سالم ۵۲ گروگان را که به منزلهٔ اصل تلقی می‌کند، در زیر همراه توضیحاتی مکمل جهت تصریح خود پاسخ‌ها آمده است.

۱. تصمیم شماره ۲

اصل هدایت کننده پاسخهای مشروح زیر این است که ایالات متحده

وضع مالی ایران را با تمام امکانات به وضع قبل از ماه نوامبر ۱۹۷۹ بازخواهد گرداند.

الف. ایالات متحده دستور خواهد داد که سپرده‌های ایران در بانکهای آمریکایی واقع در خارج از آمریکا به ایران منتقل شوند. طرق لازم در شرح شماره یک آمده است.

ب. دولت ایالات متحده دستور خواهد داد که پرداختهای تهارتری که قبلاً توسط بانکهای آمریکایی در اروپا صورت گرفته است، باطل شوند. طرق آن هم در شماره یک آمده است.

پ. ایالات متحده صریحاً تعهد می‌کند که تحرک و انتقال آزاد داراییهای ایرانی را تضمین کند. طرق آن هم در شرح شماره دو آمده است.

۲. تصمیم شماره ۳

الف. تمام شکایات مؤسسات و کمپانیهای آمریکایی علیه ایران باطل خواهند شد. طرق لازم جهت انجام آن در شرح شماره ۲ آمده است.

ب. ایالات متحده آماده است که همه دعواها و شکایات گذشته و آینده شهروندان و مؤسسات ایالات متحده به علت اشغال سفارت یا گروگانگیری علیه ایران را باطل کند.

پ. تعهد مذکور که در بند ب این نتیجه را خواهد داشت که ایران را از هرگونه خطر اتهامات یا ضرر ناشی از دعاوی مذکور خلاص می‌کند.

۳. تصمیم شماره ۴

الف. ایالات متحده با به کار بردن یک نظام انسداد داراییها از هر کسی که می‌خواهد که اگر مالی یا دارایی از شاه سابق در اختیار دارد، آن را حفظ کند و نگه دارد.

ب. تمام تعهداتی را که ایالات متحده نسبت به اموال و داراییهای شاه

سابق به گردن می‌گیرد، به اموال و داراییهای بستگان نزدیک او هم بسط می‌دهد.

پ. انتقال اموال و داراییهای شاه سابق و بستگان نزدیکش می‌تواند طبق شرح شماره ۴ انجام گیرد.»

اما در همان حال، دولت آمریکا تحرکات تازه‌ای را برای تحت فشار قرار دادن ایران آغاز کرده بود که مورد اعتراض مقامات وقت جمهوری اسلامی قرار گرفت. شهید رجایی نخست وزیر وقت در جمع سفرای کشورهای خارجی در ایران، به تشریح مواضع ایران و آمریکا در قبال مسئله گروگانگیری پرداخت و برای نخستین بار اعلام کرد که آمریکا در پاسخ به شرایط منطقی ایران برای حل ماجرای گروگانگیری، راه توطئه علیه ایران و مداخله علنی در جنگ عراق علیه ایران که به تازگی آغاز شده بود را در پیش گرفته است. وی در آن جلسه تصریح کرد:

ما به فرمان مجلس برای این ۵۲ نفر شرایط مجلس را دقیقاً به اجرا گذاشته و اعلام کرده‌ایم دولت آمریکا اگر خودش را نماینده ملت آمریکا می‌داند می‌باید او هم به فرمان ملت آمریکا که مطلع است باید هرگونه محدودیتی که به خاطر گروگانگیری برای مردم ایران به وجود آورده، حذف کند. در برخورد اولیه، دولت آمریکا پاسخی داد که به نظر می‌رسید تمامی شرایط مجلس را پذیرفته و به این وسیله یکبار دیگر تمام مردم نگران این مسئله را با دادن این پاسخ فریب داد. حتی خود من که در نیویورک گفته بود که آمریکا برایش مسئله ۵۲ گروگان مطرح نیست و می‌خواهد سلطه خودش را بر کشور ما ادامه دهد پس از پاسخ آمریکا برای اولین بار بود که احساس کردم آمریکا دست از حيله‌گیری برداشته است

و خیال کردم که می‌خواهد مسئله گروگانها را حل کند به این جهت از وزیر مشاور که مسئولیت پیگیری گروگانها را داشت خواهش کردم پاسخهای ایران به دولت آمریکا روشن باشد تا دولت آمریکا برای اقدام نهایی خودش با مشکلی مواجه نشود.

نخست وزیر سپس به توضیح شرایط ساده و قابل قبول ایران برای آزادی گروگانها پرداخت و گفت که ما ساده‌ترین راه را برای حل مشکلتترین بخش این مسئله پیشنهاد کردیم، اما آمریکا که بنای حل مسئله گروگانگیری را نداشت، با جنجال تبلیغاتی و حرکت‌های مذبحانه در دنیا به راه انداخت.

رجایی سپس گفت: «در مقابل این پاسخ روشن و صریح جمهوری اسلامی ایران، روزنامه‌ها و سخنرانها و مأموران دولتی کشور آمریکا بی‌درنگ شروع به عکس‌العمل‌هایی که ناشی از طبیعت آن کشور است، نشان دادند و همه شما شاهد هستید که در این چند روز اخیر، مسافرت‌هایی به منطقه صورت می‌گیرد و قراردادهایی که به علل مختلف معوق مانده بود، تحقق می‌پذیرد و قراردادهایی با عراق علیه جمهوری اسلامی بسته می‌شود و دولت آمریکا علنی‌تر از هر موقع دیگر با جمهوری اسلامی ایران وارد جنگ می‌شود، زیر پوشش اینکه ایران می‌خواهد برای حل مسئله گروگانها باج بگیرد.

دولت آمریکا در مقابل موارد اختلاف بین جمهوری اسلامی ایران و کشور آمریکا یکی از سه راه را می‌تواند انتخاب کند:

راه اول اینکه ما پیشنهاد کردیم درباره موارد اختلاف، نزد کشور الجزایر تعهد بدهد و تضمین بکند که هر مبلغی متعلق به جمهوری اسلامی ایران را پرداخت کند.

دوم اینکه در آن مورد که با ما اختلاف ندارد، پول ملت ایران را بدهد و

در مواردی که اختلاف وجود دارد، گروگانها در ایران خواهند ماند تا زمانی که دولت آمریکا موفق شود این اختلاف را در مرکز قانونی مورد قبول طرفین، حل کند. در این صورت برای ما هم مشکلی ندارد و گروگانها را نگه می‌داریم و از آنها پذیرایی می‌کنیم و جای آنها بسیار خوب است. قسمت سوم مسئله که من هم اکنون اعلام می‌کنم این است که توطئه کند، مداخله کند، علناً با صدام در جنگ علیه انقلاب اسلامی همکاری کند و آنچه که ماهیت دقیق امپریالیست هست، علیه جمهوری اسلامی ایران به کار برد. درست است که آمریکا ابرقدرت است و شیطان بزرگ است و این کار را می‌تواند بکند، اما دولت آمریکا باید بداند که مردم انقلابی مسلمان آماده هستند یکبار دیگر در آزمایشی که در پیش گرفته‌اند آمریکا را با شکستی کامل‌تر از گذشته مواجه کنند و این تصمیم ملت قهرمان است.

این آمریکا، این وجدانهای مردم آزاد جهان و این هم‌میدانی که مردم ما برای شهادت در آن میدان آماده شده‌اند.»

با وجود این، مذاکرات با واسطه برای حل بحران همچنان ادامه یافت. شهید رجایی پس از ملاقاتی که به همراه مشاور خود بهزاد نبوی با حضرت امام در خصوص مذاکرات انجام شده میان طرفین انجام شد، اعلام کرد:

ان شاء الله امیدواریم به زودی مسئله‌ای به نام گروگانها نداشته باشیم زیرا ما دیگر گرهی که گره سیاسی باشد و محتاج به زیان باشد، در اینجا نداریم. فقط تضمیناتی است که از نظر مالی خواستهایم که باید به وسیله دولت الجزایر که حافظ منافع ایران است، به ایران داده شود و در این صورت، آمریکا می‌تواند جاسوسان را ببرد.

آخرین جوابی هم که از سوی دولت آمریکا رسیده بود، مورد

بررسی قرار گرفت و ما هم با توجه به شرایطی که مورد قبول همه مقامات و مردم ایران باشد، جوابهایی را تهیه کرده‌ایم. زیرا همچنان که قبلاً هم گفته‌ایم، این مسئله برای ما به صورت یک مسئله مرده است و برای اینکه دیگر از دست و پاگیری و وقت‌گذرانی بیرون آمده باشد، جوابهایی تهیه کرده‌ایم که به عنوان آخرین پاسخ به وسیله نماینده دولت الجزایر که برای همین منظور به ایران آمده است، به دولت آمریکا اعلام خواهیم کرد. دیگر این امریکاست که می‌تواند در هر موقع یا هر روز، برای عید یا تولد و یا هر نام و هر مسئله‌ای که می‌خواهد، جاسوسان را از ایران ببرد.

بیانیه الجزایر

در دی ماه ۱۳۵۹، سرانجام دولت آمریکا مجبور به پذیرش شرایط ایران برای آزادسازی گروگانها شد. براساس بیانیه دولت الجزایر و پذیرش آن از طرف مقامات کاخ سفید، دولت آمریکا نسبت به موارد زیر متعهد گردید:

۱. دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق لغو احکام انسداده، تا حد امکان وضعیت مالی ایران را به صورت موجود قبل از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (تاریخ صدور انسداده سرمایه‌های ایران از طرف رئیس جمهور آمریکا) بازگرداند.
۲. دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق اعمال ترتیبات پیش‌بینی شده در بیانیه مربوط به حل و فصل ادعاها و ارجاع‌ها دعاوی به حکمیت مرضی الطرفین، تمام اقدامات حقوقی در دادگاههای ایالات متحده که متضمن ادعاهای اتباع و مؤسسات

آمریکایی علیه ایران و مؤسسات دولتی آن است، خاتمه داده، کلیه احکام توقیف و احکام قضایی صادره را لغو و سایر دعاوی براساس چنین ادعاهایی را ممنوع و موجبات خاتمه دادن آنها را فراهم نماید.

۳. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که از این پس در امور داخلی ایران به هر صورت مداخله ننماید.

۴. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که داراییهای ایران موجود در قلمرو قضایی ایالات متحده را مسترد سازد.

۵. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که کلیه تحریمهای تجاری علیه ایران را لغو کند.

۶. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که ادعاهای مطروحه در دادگاه بین‌المللی علیه ایران را پس بگیرد.

۷. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که از اقامه دعوا توسط ایالات متحده و یا اتباع آن و یا اشخاص غیر آمریکایی در دادگاههای آمریکا در مورد هرگونه ادعاهای حال یا آینده علیه ایران در رابطه با موارد [مربوط به اشغال سفارت آمریکا و گروگانها] جلوگیری نماید.

۸. ایالات متحده آمریکا متعهد شده است که موجبات بازگشت داراییهای خانواده شاه معدوم را که در آمریکا موجود باشد، به ایران فراهم سازد.

آمریکا تسلیم نشد

تن دادن مقامات کاخ سفید به شرایط ایران در قبال آزادی گروگانها، نسودی

جز تسلیم شدن این ابرقدرت در برابر اراده مردم ایران نداشت. شهید رجایی نخست وزیر وقت ایران، طی سخنانی در جمع مردم پس از امضای بیانیۀ الجزایر توسط آمریکا، چنین گفت:

امروز احتیاج نیست که برای وضعیت کشور ما آمریکا تصمیم بگیرد، همچنانکه در گذشته می‌گرفت. احتیاج نیست که بند و بست شوروی برای ما سرنوشت درست کند بلکه ابرقدرتها نیز مجبورند چشم به تهران بدوزند، ببینند که سرنوشت آنها را ما چگونه تعیین می‌کنیم. شما مسلمانان برای اولین بار در تاریخ جهان، با دست خالی ابرقدرت جنایتکاری همچون آمریکا را که با یک چشم به هم زدن تمام قدرت اروپا را در زیر سلطۀ خود درآورد و فرمان محاصره اقتصادی را به آنها تحمیل کرد، وادار کردید که التماس کند که این ۵۲ نفر را آزاد کنید. شما که در گذشته می‌بایست چندین مرتبه تقاضا کنید تا اجازه ملاقات به سران کشورتان بدهند، اینکه نشسته‌اید از شما تقاضا می‌کنند که اجازه بدهید تا با نخست‌وزیر شما ملاقات کنیم و اجازه پیدا نمی‌کنند، این است...

ما در مسئله گروگانگیری - که به قول امام، انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است - به دستاورد معنوی رسیده‌ایم که با میلیون و میلیاردها دلار نیز به آن نمی‌رسیدیم. ما موفق شدیم که این جنایتکار بزرگ تاریخ را وادار کنیم که پشت میز بنشیند و فریاد کند که تعهد می‌کنم از این پس در امور داخلی کشور مسلمان و انقلابی ایران دخالت نکنم.

متن کامل گزارش نخست وزیر به مجلس

محمدعلی رجایی نخست وزیر وقت، پس از امضای بیانیه الجزایر و حل ماجرای گروگانگیری، گزارش مبسوطی در این خصوص در تاریخ دوشنبه ۵۹/۱۱/۶ به مجلس شورای اسلامی، ارائه کرد و به برخی انتقادات در خصوص عملکرد هیئت ایرانی در مذاکرات الجزایر نیز پاسخ گفت. متن کامل گزارش شهید رجایی، به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

در پی پیام حج سال گذشته امام امت و رهنمودهای ایشان مبنی بر مبارزه بی‌امان با آمریکا و همچنین به منظور عینیت بخشیدن به خشم و نفرت عمومی امت مسلمان نسبت به آمریکا و آخرین توطئه‌اش یعنی پناه دادن به شاه معدوم، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اقدام به اشغال جاسوسخانه آمریکا در تهران کردند. این عمل ابتکاری و در عین حال متهورانه، بازتابهای مختلفی در جامعه انقلابی ما ایجاد کرد. عده‌ای که برایشان زیر پا گذاشتن به اصطلاح قوانین بین‌المللی، آن هم در رابطه با ابرقدرتها باور کردنی نبود، وحشت زده منتظر عکس‌العمل‌های تند و خشن آمریکا و احیاناً از دست رفتن ثمرات انقلاب بودند. گروهی نیز حیرت زده در انتظار پایان کار به سر می‌بردند. و گروه سوم یعنی گروههای مخالف اسلام و انقلاب، چپ و چپ‌زده، از همان آغاز با تهمت و افتراهای گوناگون حرکت را محکوم کردند. در این میان عکس‌العمل امام و امت شگفت‌انگیز و خلاف انتظار بود. امام در همان اولین لحظات اشغال جاسوسخانه، نه تنها اقدام

انقلابی دانشجویان را تأیید کرد و آن را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواندند، بلکه خود پیشاپیش این حرکت رهبری آن را عهده‌دار شدند. امت قهرمان و انقلابی نیز در پی صحنه امام یکپارچه اقدام انقلابی مزبور را تأیید کردند.

در بادی امر، آمریکا با تصویری که از گذشته داشت و با امید نفوذ در انقلاب اسلامی ما، از در نرمش و سازش درآمده و هیئتی را برای مذاکره به ایران اعزام داشت. فرمان خشم آلود و رعدآسای امام که هر نوع مذاکره و سازشی را نفی می‌کرد، آنها را در آسمان میخکوب و وادار به بازگشت کرد. لذا آمریکا ناچار به برملا ساختن چهره واقعی و کریه خود در قبال انقلاب اسلامی از پس نقابهای منافقانه گردید. دستور توقیف اموال و سپرده‌های ما که متأسفانه ۹ ماه پس از انقلاب هنوز در بانکها و مؤسسات آمریکایی بود، صادر شد؛ خرید نفت تحریم و دستور محاصره اقتصادی ایران صادر گردید.

ایران و شیطان بزرگ

ملت مسلمان ایران براساس رهنمودهای امامش با تمام این پیامدها مقابله کرد و با روزه به جنگ حصر اقتصادی رفت. آمریکا از روی یأس و ناامیدی به قطع رابطه با ما دست زد و امامان فرمود که: «ما رابطه با آمریکا را می‌خواهیم چه کنیم، الهی که به خطر بیفتد.»

شیطان بزرگ در مانده و حیران دست به اقدامات عصبی و بی‌نتیجه‌ای زد که جز برملا شدن چهره کثیفش نتیجه به بار نیاورد. حمله مستقیم نظامی به طیس، که حرکتی به مراتب مفتضحانه‌تر

از حمله به خلیج خوکها بود، تنها به یاری خدا با شکست و ناکامی رو به رو شد. ﴿و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین﴾ کودتای آمریکایی نوژه و بمب‌گذاریهای مکرر حتی در نقاط پر جمعیت تهران هیچ یک به نتیجه نرسید و در آخرین مرحله حمله نظامی صدام به دستور آمریکا آغاز گردید و هنوز نیز ادامه دارد. پس از آنکه حرکت انقلابی دانشجویان ثمرات خود را به بار آورد. امام امت، در پیام حج امسال خویش، تصمیم‌گیری در این زمینه را به عهده مجلس شورای اسلامی گذاشتند و مجلس نیز در ۱۱ آبانماه شرایط آزادی گروگانها را اعلام و به دولت ابلاغ کرد و دولت نیز براساس مصوبه مزبور اقدام و به نتایج مناسب دست یافت.

حال که با آزادی گروگانها این مرحله از جنگ ما با آمریکا تغییر شکل می‌یابد، ارزیابی نتایج و ثمرات این حرکت انقلابی خصوصاً با توجه به تخطئه مخالفین، ضروری به نظر می‌رسد. به اعتقاد ما، اشغال جاسوسخانه و گروگانگیری جاسوسان و مأموران آمریکایی در ایران نتایج مثبت خارجی فراوانی به همراه داشت. از نظر خارجی اشغال جاسوسخانه، به افسانه شکست‌ناپذیری آمریکا پایان داده و به مستضعفین جهان نشان داد که ابرقدرتها، هر چند خشمگین و مصمم، در قبال ایمان و اراده مردم متحد هیچ غلظی نمی‌توانند بکنند. البته منظور این نیست که ابرقدرتها و در رأس آنها آمریکا قادر به توطئه علیه مستضعفین و انقلاب آنان نبوده و نخواهند بود، بلکه غرض این است که این توطئه هرگز نخواهد توانست که یک ملت پیا خاسته

با ایمان را به زانو در آورده و وادار به تسلیم و سازش کند. همچنین اشغال جاسوسخانه و برملا شدن فعالیتهای درون آن ماهیت به اصطلاح سفارت خانه های ابرقدرتها را برای جهانیان روشن تر کرده و نشان داد که تحت پوشش مصونیت سیاسی، چه توطئه ها در داخل همین «سفارت خانه ها» علیه مخالفین ابرقدرتها تدارک می شود. و بالاخره اشغال جاسوسخانه و دستگیری گروگانها حداقل آمریکا را در اعمال جاسوسی خود در کشورهای مختلف جهان وادار به حزم و احتیاط بیشتری کرد.

ثمرات اشغال جاسوسخانه

ثمرات داخلی اشغال جاسوسخانه به مراتب پر ارزشتر از نتایج داخلی آن است. این حرکت انقلابی وحدت و یکپارچگی مردم ما را برگرد امام و خط امام دوچندان کرد. مقاومت آنها را در قبال شداید و حصر اقتصادی بالا برده، گر چه که از این روحیه مقاومت و حتی آمادگی برای روزه استفاده نشد. ماهیت واقعی آمریکا از نظر تمام مردم ما به خوبی شناخته شد. کمتر کسی است در ایران که نسبت به جنایات و توطئه های آمریکا در رابطه با انقلاب و مردم مسلمان ما بی اطلاع باشد.

اشغال جاسوسخانه به شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» تحقق عینی بخشید. به راستی تا زمان اشغال جاسوسخانه هنوز نوبت آمریکا فرا نرسیده بود. برای بهبود روابط با آمریکا براساس سلیقه های غیر انقلابی و سیاستهای محافظه کارانه سی سال قبل تلاش و مذاکره می شد. با جناح بندی ذهنی در داخل آمریکا یک جناح به اصطلاح مترقی در هیئت حاکمه آنها کشف و با آن روابط

برقرار می‌گردید. اصولاً قصد این بود که روابط با آمریکا به شکل جدیدی گسترش یابد تا مبادا شوروی در ایران نفوذ کند چرا که نفوذ این ابرقدرت به دلیل مرز مشترکش با ما از نظر صاحبان چنان تفکراتی خطرناکتر بود. اشغال لانه جاسوسخانه بر روی تمام این تحلیله‌ها و ارتباطات خط ابطال کشید و خط «نه شرقی - نه غربی» امام را طوعاً و یا کرهاً بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم کرد. سیاستی که در عین مبارزه بی‌امان با غرب جنایتکار کوچکترین امیدی به شرق تجاوزگر نداشته و در مقابله با سلطه‌طلبی شرق دست نیاز به سوی غرب دراز نمی‌کند و بالاخره سیاست موازنه منفی حکومت‌های ملی‌گرای منطقه در گذشته‌ای نه چندان دور، جای خود را به سیاست خارجی مکتبی فوق‌الذکر داد. کنار آمدن با آمریکا و شوروی و به شکلی که نه سیخ بسوزد و نه کباب در سیاست خارجی جمهوری اسلامی از آن پس دیگر محلی از اعراب نداشت.

افشای اسناد جاسوسخانه نیز کمک فراوانی به امت شهیدپرور ما در شناخت چهره واقعی عناصر به ظاهر ملی، گروه‌های به ظاهر چپ و حتی به ظاهر ضد آمریکایی، و همچنین سلیقه‌های غیر انقلابی مایل به سازش با آمریکا کرد. سلیقه‌هایی که می‌رفت، تا در صورت موفقیت امام را برای جلب رضایت آمریکا از صحنه سیاست خارجی کنار زده و فعالیت دادگاه‌های انقلاب و غیره را متوقف کند.

اشغال جاسوسخانه سبب محاصره اقتصادی و انزوای ما گردید. که به نظر ما یکی از ثمربخش‌ترین نتایج این حرکت انقلابی بوده

است. به اعتقاد ما، دولت جمهوری اسلامی باید فردای پیروزی انقلاب، خود داوطلبانه روابط اقتصادی را با آمریکا قطع می‌کند و به قول امام به استقبال این انزوای سازنده می‌رفت و عدو سبب این خیر شد.

در اثر اشغال جاسوسخانه آمریکا از ادامه سیاستهای منافقانه که تصور می‌کرد بالاخره امکان بازگشت به ایران را فراهم می‌کند. مایوس شد و به ناچار به قطع روابط با ایران اقدام کرد و سپس برخلاف تمام قوانین بین‌المللی که خود برای آن سینه چاک می‌کرد، توطئه نظامی طیس را تدارک دید. حرکات مزبور نشانه این بود که دیگر آمریکا امکانی برای نفوذ خود به درون انقلاب از راههای منافقانه و توأم با نرمش و سازش نمی‌یابد. این ناامیدی و غضب کار را به جایی کشاند که رؤسای جمهور آمریکا کارتر و ریگان در مصاحبه‌های رسمی خود همه ملت را آدم‌ربا و بربر می‌نامند.

در حل ماجرا نیز ما موفق شدیم که آمریکا را وادار به تعهدات بین‌المللی در رابطه با عدم مداخله در امور ایران و باز پس دادن اموال شاه و بستگانش بنماییم. گر چه می‌دانیم که آمریکا به تعهد اولش از لحظه امضا و بیش از آن وفادار نمانده و از اموال شاه و بستگانش نیز احتمالاً چیزی به دست نمی‌آید. در مورد سپرده‌ها و داراییهای ایران نیز همین قدر که بتوانیم حق خود را از این جهان‌خوار گرفته و یا با تعهدات معتبر وی را وادار به دادن حقوقمان کنیم، خود پیروزی بزرگی خواهد بود.»

تعهدات ایالات متحده

به دنبال اعلام آخرین پاسخ دولت جمهوری اسلامی ایران، در تاریخ ۱۲ دیماه ۱۳۵۹ نمایندگان دولت الجزایر به دنبال مذاکرات طولانی با دولت آمریکا، با پیش‌نویس دو بیانیه، صادره از سوی دولت جمهوری دموکراتیک مردم الجزایر درباره اصول کلی برای اجرای مصوبه مجلس شورای اسلامی در رابطه با ۵۲ گروه‌گن ملت ایران و ۲. حل و فصل ادعا فیما بین دو دولت، به ایران آمدند. اساس کار بر این بود که چنانچه دو دولت با مفاد این بیانیه موافقت کرده و این موافقت را رسماً اعلام و به آن ملحق شوند، اصول پذیرفته شده به عنوان یک تعهد بین‌المللی برای هر دو طرف لازم‌الاجرا گردد. رسیدن به یک توافق رسمی برای تشکیل یک هیئت داوری مورد قبول طرفین از این جهت مقتضی بود که عملاً لغو دعاوی علیه ایران در دادگاههای آمریکا و فسخ احکام توقیف صادره برای اموال و داراییهای ایران در این کشور بدون پیش‌بینی چنین مکانیزمی امکان نداشت و دولت آمریکا ناگزیر بود با ارائه این توافق به دادگاهها مدعیان را به قبول حکمیت و رسیدگی به دعاوی در خارج از دادگاه مجبور سازد و با جانشین ساختن حکمیت بین‌المللی موجبات لغو دعاوی علیه ایران و احکام توقیف صادره را فراهم آورده در مراحل مذاکره درباره مفاد بیانیه‌ها، توافق نامه دیگری به منظور روشن کردن تعهدات مالی متقابل و نحوه و انتقال سپرده‌ها تنظیم گردید که تعهدات دولت جمهوری اسلامی ایران و دولت ایالت متحده آمریکا در رابطه با بیانیه دولت جمهوری دموکراتیک

متن کامل گزارش نخست وزیر به مجلس ❖ ۱۶۷

مردم الجزایر خوانده شد. متن فارسی و انگلیسی این سه سند همراه با بیانیه‌های پذیرش رسمی آنها و سایر اسناد مربوط به نقل و انتقال سپرده‌ها و آزادی گروگانها تقدیم مجلس شورای اسلامی ایران می‌گردد. متن پاسخهای مورخ اول آذرماه ۱۳۵۹ و ۲۷ آذر ۱۳۵۹ دولت جمهوری اسلامی ایران و همچنین پاسخهای مورخ ۱۷ آبان ۱۳۵۹ و ۱۳ آذر ۱۳۵۹ ایالات متحده آمریکا قبلاً برای اطلاع ریاست و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی ارسال گردیده است. کلیه صورت مذاکرات با هیئت الجزایری تا تاریخ ۲۲ دی ۱۳۵۹ برای مجلس شورای اسلامی ارسال و از تاریخ فوق تا پایان مذاکرات متعاقباً ارسال خواهند گردید.

تعهدات آمریکا

براساس بیانیه دولت الجزایر و پذیرش آن از طرف دولت ایالات متحده آمریکا این دولت نسبت به موارد زیر متعهد گردیده است:

۱. دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق لغو احکام انسداد تا حد امکان وضعیت مالی ایران را به صورت موجود قبل از ۲۳ آبان ۱۳۵۸ (تاریخ صدور دستور انسداد سرمایه‌های ایران از طرف رئیس جمهور آمریکا) بازگرداند.

۲. دولت آمریکا متعهد شده است که از طریق اعمال ترتیبات پیش‌بینی شده در بیانیه مربوط به حل و فصل ادعاها و ارجاع دعاوی به حکمیت مرضی الطرفین تمام اقدامات حقوقی در دادگاههای ایالات متحده که متضمن ادعاهای اتباع و مؤسسات آمریکایی علیه ایران و مؤسسات دولتی آن است خاتمه داده، کلیه احکام توقیف و احکام قضایی صادره را لغو، سایر دعاوی

براساس چنین ادعاهایی را ممنوع و موجبات خاتمه دادن آنها را فراهم نماید.

۳. ایالات متحده متعهد شده است که از این پس در امور داخلی ایران به هر صورت مداخله ننماید.

۴. ایالات متحده متعهد شده است که داراییهای ایران موجود در قلمرو قضایی ایالات متحده را به شرح زیر مسترد سازد:

الف. طلاهای متعلق به ایران و کلیه داراییهای ایران موجود نزد بانک فدرال رزرو نیویورک به انضمام بهره متعلقه.

ب. داراییهای نزد شعب خارجی بانکهای آمریکایی یا بهره متعلقه. (از این محل اقساط معوقه و اقساط آتی وامهای دولت و مؤسسات کنترل شده بوسیله دولت بازپرداخت خواهد شد.)

پ. داراییهای نزد شعب خارجی بانکهای آمریکایی در آمریکا، این داراییها به دلیل وجود احکام توقیف دادگاهها، حداکثر ظرف شش ماه آزاد خواهد شد که نیمی از وجوه آزاد شده حداکثر تا یک میلیارد دلار در یک حساب تضمینی بهره‌دار به نام بانک مرکزی دولت الجزایر نگهداری خواهد شد که صرفاً برای تضمین پرداخت و تأدیه ادعاهای علیه ایران طبق بیانیه حل و فصل ادعاها مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

ت. داراییهای دیگر ایران شامل وجوه و اوراق بهادار و هر آنچه که در چارچوب بندهای فوق قرار نمی‌گیرد.

۵. ایالات متحده متعهد شده است که کلیه تحریمهای تجاری علیه ایران را لغو نماید.

۶. ایالات متحده متعهد شده است که ادعاهای مطروحه در دادگاه

بین‌المللی علیه ایران را پس بگیرد.

۷. ایالات متحده متعهد شده است که از اقامه دعوا توسط ایالات متحده و یا اتباع آن و یا اشخاص غیر آمریکایی در دادگاههای آمریکا در مورد هرگونه ادعای حال یا آینده علیه ایران در رابطه با موارد زیر جلوگیری نماید:

الف. دستگیری و توقیف گروگانها

ب. خسارات وارده به اموال ایالات متحده و یا اتباع ایالات متحده در داخل محوطه لانه جاسوسی.

پ. صدمات وارده به اتباع ایالات متحده و یا اموال آنها در جریان انقلاب اسلامی ایران.

۸. ایالات متحده متعهد شده است که موجبات بازگشت داراییهای خانواده شاه معدوم را که در آمریکا موجود باشد، به ایران از طرق زیر فراهم نماید:

الف. انسداد و ممنوعیت انتقال اموالی که در کنترل وراث شاه و یا هریک از بستگان نزدیک وی بوده و به عنوان خواننده از جانب ایران، علیه آنان در دادگاههای ایالات متحده طرح دعوا می‌شود.
ب. جمع‌آوری اطلاعات از اشخاص مقیم در حوزه قضایی آمریکا در مورد اموال مزبور و تسلیم آنها به ایران و اعمال مجازاتهای کیفری و مدنی در صورت تخلف از این امر.

پ. اجرای مصوبه‌ها و احکام دادگاههای ایران در ارتباط با این داراییها به وسیله دادگاههای آمریکا.

ت. اجرای حکم نهایی دادگاهها.

ث. ایالات متحده متعهد شده است که ضمن پذیرش رأی هیئت

داوری در مورد هرگونه اختلاف و قصور در اجرای تعهدات فوق، خسارات وارده به ایران را جبران نماید.

تسلیم آمریکا

همان گونه که مفاد تعهدات حاکی است، ابرقدرت آمریکا در مقابل خواست انقلابی ملت ایران به طرق زیر وادار به تسلیم شده است.

۱. ابرقدرت آمریکا، که همواره - به استناد افسانه عظمت و انسجام دروغین نظامی، سیاسی و اقتصادی خود، امضای هرگونه تعهد از این گونه را، آن هم نه در مقابل همپالگی های چپا و لنگر خود بلکه در برابر امت مستضعف و انقلابی ایران، خارج از ضوابط امپریالیستی و دون شأن خود تلقی می کرده است، مجبور شده است که این تعهدات را در سطح جهانی انتشار داده و خود را به آنها پابند سازد. و بی شک سرپیچی احتمالی از این تعهدات در آینده رسوایی دیگری به پرونده سیاه این مستکبر خواهد افزود و مستضعفان جهان چهره کریه این جهانخوار را کریه تر از همیشه مشاهده کرده و ایدئولوژی دروغ و تزویر را بیش از پیش خواهند شناخت.

۲. آمریکای سلطه گر مجبور شده است که مصوبه مجلس شورای اسلامی را در رابطه با تعهد عدم مداخله بپذیرد و بدون اینکه بنای اعتراض به محتوای آن را که دال بر دخالت همیشگی این مستکبر در امور داخلی ایران است، داشته باشد، به دنیا اعلام کند که دیگر، به هر صورت ممکن، پا در حریم آزادی خلق انقلابی ایران نخواهد گذاشت. مستضعفان جهان با این پذیرش و تعهد

دریافتند که افسان حقوق بشر ادعایی سردمداران سیستم کفر جهانی جز فریبی بیش نیست.

۳. سیستم سرمایه‌داری آمریکا به خروج اموال و داراییها و طلاهای ایران از قلمرو مالی و اقتصادی خود رضایت داده است و این تعهدی است که متکثر همواره از تن دادن به آن ابا داشته‌اند.

۴. ابرقدرت آمریکا، مجبور شده است که آثار و عواقب حرکت انقلابی خلق مسلمان ایران در جریان انقلاب اسلامی و حرکت انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در تسخیر لانه جاسوسی و دستگیری ۵۲ نفر اتباع آمریکا بپذیرد و نسبت به آن تمکین نماید و صراحتاً حق هرگونه اعتراض و ادعای خسارت در این رابطه را از خود و اتباع خود سلب نماید.

۵. آمریکای جنایتکار، بازیگر اصلی عروسکهای خیمه شب‌بازی و سرسپردگان امپریالیسم غرب، علی‌رغم وحشت و نگرانی آشکار این عروسکان و علی‌رغم پی‌آمدهای ناگواری که پشت پا زدن به تعهدات و پیمانهای شیطنی بین آمریکا و نوکران آن، خواهد داشت، مجبور شده است که مصوبه‌های قانونی قضایی ایران را مبنی بر تعلق اموال شاه معدوم و بستگان وی به ملت ایران را بپذیرد و اعلام کند که دادگاههای این کشور باید بدون توجه به اصول و قوانین قضایی و حقوقی که می‌تواند مانع اجرای چنین مصوبه‌هایی باشد درباره بازگشت اموال حکم صادر کرده و خود متعهد اجرای آن گردیده است.

استرداد اموال و داراییها

اموال و داراییهای ایران به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. سپرده‌های نزد بانک فدرال رزرو (شامل طلا و اوراق بهادار) به مبلغ ۲/۵ میلیارد دلار.
۲. سپرده‌های نزد شعب اروپایی بانکهای آمریکایی به مبلغ ۴/۸ میلیارد دلار.
۳. داراییهای نزد شعب بانکهای آمریکایی در آمریکا به مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار.
- داراییهای دیگر در آمریکا و خارج از آمریکا بین ۱ تا ۴ میلیارد دلار.

براساس تعهدات دولت ایالات متحده، دو قلم ۱ و ۲ از داراییهای فوق به اضافه بهره معادل ۸ میلیارد دلار قبل از آزادی گروگانها به حساب بانک مرکزی الجزایر واریز گردید. داراییهای نزد شعب بانکهای آمریکایی در آمریکا پس از خاتمه جریان لغو دعاوی و احکام توقیف و ارجاع آنها به حکمیت که تا اوایل تیرماه به طول می‌انجامد، به ایران بازخواهد گشت. داراییهای دیگر نیز پس از مقابله اطلاعات و ارائه اسناد و مدارک لازم به ایران مسترد خواهد گردید و هرگونه اختلاف فیما بین نیز با رأی داوری مرضی الطرفین لازم الاجرا خواهد بود.

از مبلغ ۸ میلیارد دلار واریز شده به حساب بانک مرکزی الجزایر مبلغ ۳/۶ میلیارد دلار بابت اصل بهره و اقساط عقب‌افتاده بدهی‌های دولت ایران و مؤسسات کنترل شده به وسیله دولت براساس دلایلی که ذیلاً خواهد آمد، به بانکهای آمریکایی مسترد گشته و مبلغ ۱/۴ میلیارد دلار نیز در حساب مخصوص به نام بانک مرکزی الجزایر به منظور پرداخت مبالغ

مورد اختلاف در مورد سپرده‌ها و بهره متعلقه به سپرده‌های ایران در مؤسسات بانکی آمریکا مسدود گردیده است. این مبلغ پس از رسیدگی دقیق و رفع اختلاف به ایران یا ایالات متحده بازخواهد گشت.

انتقال ارقام موجود در شعب اروپایی بانکهای آمریکایی با یک مشکل عمده رو به رو بود و آن اینکه در زمان رژیم شاه معدوم مبالغی از بانکها و کمپانیهای آمریکایی وام اخذ گردیده که به طور کامل پرداخت نشده و بدهی‌های حاصل همچنان پابرجا بود. بانکها و مؤسسات آمریکایی قبل از انتقال سپرده‌ها جهت اطمینان از دریافت مطالبات خود تقاضای تضمین داشتند و بدون این تضمین‌ها حاضر به آزاد ساختن سپرده‌ها نبودند. برای آزاد ساختن سپرده‌ها پیشنهادهای زیر مطرح بود:

پیشنهاد اول

پیشنهاد اول که توسط بانکهای آمریکایی ارائه گردید مبنی بر این بود که یک حساب ثابت به منظور تضمین پرداخت اصل و بهره وامها به مبلغ حدود ۲ میلیارد دلار - که معادل اقساط دو سال آینده وامهای مذکور است - در یک بانک آمریکایی افتتاح گردد و موجودی حساب ایران در این بانک هیچ‌گاه از این مبلغ کمتر نباشد و بانک مرکزی ایران مصونیت خود را که ناظر به معافیت از توقیف اموال قبل از رسیدگی در دادگاه است و در کشورهای جهان قانوناً به رسمیت شناخته شده است، از خود سلب نماید و بانک مرکزی به رأی حاکم انگلیس تمکین کند. دولت نیز می‌بایست چنین تضمین و تعهدی را بدهد. واضح است

که این پیشنهاد آمریکا که چیزی شبیه به قراردادهای استعماری زمان قاجاریه بود نمی‌توانست مورد قبول قرار گیرد و لذا رد شد. پیشنهاد دومی از طرف بانک مرکزی ایران داده شد و آن اینکه ایران داراییهای خود در بانکهای آمریکایی مقیم اروپا را بیرون نکشیده و فقط شرایط را به حالت قبل از گروگانگیری بازگرداند و روابط مالی و پولی عادی خود را ادامه بدهد. بدین ترتیب آمریکا دیگر تضمین نخواست و موجودی پول ما در آنجا خود تضمین برای آمریکا خواهد بود. این پیشنهاد نیز دارای چندین اشکال بود.

اولاً نگهداری داراییها در بانکهای آمریکا یعنی ادامه روابط پولی و مالی گذشته با آن.

ثانیاً تجربه به ما آموخته است که آمریکا به هیچ وجه تابع قوانین بین‌المللی نبوده و همان طور که قبلاً داراییهای ما را ضبط نمود، در آینده هم خیلی ساده می‌تواند براساس شکایت یک کمپانی و حکم توقیف دادگاه به ضبط اموال ما بپردازد. لذا این پیشنهاد نیز رد گردید (توضیح اینکه براساس پیشنهاد مزبور حتی قراردادی منعقد نمی‌شد که نقض آن از طرف آمریکا مشکلاتی را پیش بیاورد و در واقع آنچه فوراً بدست دولت جمهوری اسلامی می‌رسید ۲/۳ میلیارد دلار بود).

پیشنهاد سومی که مورد توجه قرار گرفت و دارای مزایای متعددی نیز هست بدین ترتیب بود که با استرداد اصل وامنها و بازپرداخت کلیه آنها به بانکها و مؤسسات آمریکایی که طلبکار هستند، با آنها تصفیه حساب نماییم. اولین نتیجه مثبت این اقدام

این است که ایران خود را از زیر فشار وامهای سنگینی که بر آن تحمیل گشته بود، خلاص می نماید. این وامها که توسط آمریکاییها پرداخت شده معمولاً بر این اساس است که در مقابل پرداخت وام به خاطر پروژه توسط کمپانیهای آمریکایی و خرید کالا از آنها این وامها پرداخت می گردید، در واقع پرداخت وام به خاطر گشایش بازار جدید در ایران جهت کالاهای آمریکایی بوده است.

دومین نتیجه مثبت آنکه ایران دیگر مجبور نیست که بهره سنگین این گونه وامها را که تا ۲۲/۵ درصد می رسد پرداخت نماید. این نکته قابل ذکر است که از کل وامها تنها مبلغ حدود ۹۲ میلیون دلار با نرخ بهره کم (حدود ۳ الی ۷ درصد) می باشد و بقیه نرخ بهره بالا دارند.

و بالاخره سومین نتیجه آنکه این عمل خود آغازگر قطع روابط مالی و بانکی با امپریالیسم خواهد بود. با توجه به این نکات مثبت بود که دولت جمهوری اسلامی ایران ترجیح داد که به جای سپردن و دادن هرگونه تضمینی برای وامهایی که از آمریکا اخذ نموده است، اصل وامها را پرداخت و به کلی قطع ارتباط مالی و بانکی با آمریکا نماید.

بررسی انتقادات

پس از تحلیل ثمرات تصرف جاسوسخانه و تشریح عملکرد دولت در زمینه اجرای مصوبه مجلس، در خاتمه، بررسی نظریات منتقدین ضروری به نظر می رسد.
منتقدین بر دو دسته اند: یک دسته آنها که نتایج حاصله از

اقدامات دولت را مورد انتقاد قرار می‌دهند و دسته دوم آنها که تصرف جاسوسخانه و پیامدهای آن را محکوم کرده و به طور طبیعی راه‌حلها را نیز محکوم می‌کنند.

در پاسخ دسته اول عمدتاً باید به سه انتقاد پاسخ داد:

اول اینکه از داراییهای شاه چیزی به دست ما نرسیده است. در این زمینه دولت بارها اعلام کرده است که صورتی از اموال و داراییهای شاه معدوم و بستگانش در اختیار ندارد و تلاشهای یکساله بانک مرکزی نیز در این زمینه کوچکترین نتیجه‌ای نداشته است. بنابراین ما خواهان چیزی هستیم که نمی‌دانیم چیست و چقدر است! ضمناً تا یک ماه پیش تنها یک شکایت علیه اموال شاه و فرح و اشرف در دادگاه نیویورک داشتیم و دیگر هیچ اقدامی در زمینه سایر بستگان نشده بود و لذا داراییهای این عده می‌توانست آزادانه نقل و انتقال یابد. آیا منتقدین راهی جز آنکه دولت رفته برای بازگرداندن چنین اموالی سراغ داشته‌اند و اگر داشته‌اند چرا با دولت در عرض مدت یک سال گذشته مطرح نکرده‌اند.

دوم انتقاد اینکه تعهد عدم مداخله در امور داخلی ما اولاً ناظر به اعتراف به دخالت در گذشته نبوده و ثانیاً ضمانت اجرایی ندارد. در این زمینه دولت مجری مصربه مجلس بوده که در آن از آمریکا تعهد عدم مداخله در امور داخلی ایران خواسته شده است. توضیح این مسئله ضرورت دارد که آمریکا و هیچ‌کس دیگر ولو به قیمت جان ۵۲ نفر که کوچکترین ارزشی هم برای آنها قائل نیست هرگز حاضر به اعتراف به جرم نبوده و نخواهد

بود. آنها در گفتگوهای پنهانی از آمریکاییان و یا واسطه‌های آنها چنین تعهداتی شنیده بودند. اگر می‌خواستند آنها را به روی کاغذ و با امضای رئیس جمهور آمریکا به دست آورند، حتماً ناکام می‌شدند. و اما در زمینه تضمین تعهد عدم مداخله، آیا چیزی جز ایمان و همبستگی امت مسلمان و ایستادگی آنها در قبال مداخلات آمریکا و ابرقدرت‌های دیگر می‌تواند وجود داشته باشد؟

روش سیاسی

به اعتقاد دولت جمهوری اسلامی دو بند فوق‌الذکر مصوبه مجلس شورای اسلامی پیش از آنکه ارزش اقتصادی و عملی داشته باشد، ارزش سیاسی دارد، و الا کیست که نداند دسترسی به اموال شاه و بستگانش پس از این همه سر و صداها و هشیاری آنها کار ساده‌ای نیست و با تضمین عدم مداخله آمریکا در ایران امری نشدنی است.

سومین انتقاد به عملکرد دولت این است که داراییهای ایران در آمریکا بالغ بر ۱۴ میلیارد دلار بوده است و دولت تنها موفق به بازگرداندن ۲/۷ میلیارد آن گردیده است. در پاسخ به این انتقاد باید بگویم که اولاً مبلغ ۱۴ میلیارد دلار یک رقم تخمینی است. بانک مرکزی رقم سپرده‌های موجود در بانکهای آمریکایی را چیزی نزدیک به یازده میلیارد دلار می‌داند و حال آنکه طرف مقابل رقمی نزدیک به ۹/۵ میلیارد را می‌پذیرد. و بین بانکها بیش از ۱/۵ میلیارد اختلاف حساب وجود دارد. در مورد داراییهای دیگر بانک مرکزی رقمی حدود چهار میلیارد دلار با

تأکید بر اینکه آمار دقیق ارائه می‌دهد و طرف مقابل چیزی بیش از یک میلیارد دلار را شناسایی کرده است که باز رقم دقیق نیست، ثانیاً مبلغ دریافت شده فوری دولت جمهوری اسلامی نزدیک به ۸ میلیارد دلار بوده که طبیعتاً از آن مبلغ وام‌های معوقه و آتی باید پرداخت شود ثالثاً آنچه که از مبلغ فوراً به حساب بانک مرکزی ایران واریز شده، مبلغ $2/88$ میلیارد دلار است و $1/418$ میلیارد دلار مورد اختلاف نیز در حساب دولت الجزایر است که اگر بانک مرکزی اسناد آن را ارائه دهد، می‌تواند مالک تمام آن گردد. از کل سپرده‌ها مبلغ $2/2$ میلیارد هم حداکثر تا دهم تیرماه ۱۳۶۰ در اختیار بانک مرکزی قرار خواهد گرفت. و اما در مورد داراییهایی که میزان آن نامعلوم و همگی در توقیف دادگاههای آمریکاست، چنانچه قرار بود پس از بازگشت تمام آنها به فرض موافقت آمریکا، گروگانها آزاد می‌شوند، اصولاً نقض غرض شده بود، زیرا که انتقال برخی از اقلام کالاهای مزبور ممکن است چندین سال به درازا بکشد و چه بسا اگر گروگانها محاکمه می‌شدند، محکومیت بسیاری از آنها کمتر از این مدت می‌شد.

در خاتمه این بحث، دولت جمهوری اسلامی دو تذکر را ضروری می‌داند. اول اینکه در هیچ شرایط تعهداتی بیش از آنچه که این دولت از آمریکا گرفته قابل وصول نبوده و نخواهد بود. مگر براساس عملکردهای سازشکارانه و یا در گفتگوهای خصوصی غیر رسمی، آنچه که به دست آمده بالاترین تعهداتی است که می‌توان از آمریکا با توجه به قوانین آن کشور گرفت. تذکر دوم

اینکه هیچ تعهد اضافی از آمریکا به خاطر وجود ۵۲ نفری که کوچکترین ارزشی حتی برای جانشان قائل نبود، نمی توان گرفت و اینکه تصور شود ما دیگر وسیله ای برای اعمال فشار به آمریکا نداریم بی اساس است و ذکر این نکته نیز ضروری است که حتی اگر جاسوسخانه اشغال نمی شد، ما هرگز موفق به گرفتن این مقدار از حقوق و داراییها و تعهد مابقی آن از آمریکا نمی شدیم.

حال انتقاد دسته دوم که مخالف اصل اشغال جاسوسخانه هستند را مطرح کرده و با وجود اینکه دفاع از اشغال جاسوسخانه و پاسخگویی به انتقادات مزبور قانوناً بر عهده دولت جمهوری اسلامی نیست، ولی شرعاً خود را مکلف می دانیم پاسخهای مقتضی به این دسته بدهیم.

مخالفین سرسخت و قدیمی اشغال جاسوسخانه می گویند که این عمل احساسات ضد اسلامی و ضد ایرانی در مقیاس جهانی را تهییج کرده، ما را دچار تحریم اقتصادی، از دست باقیمانده ذخایر ارزی آزاد و رکود و انحطاط رشد اقتصادی ملی کرده و زمینه های جنگ ایران و عراق را فراهم کرده است. آنها با اشاره به اشغالگریهای دانشجویان می گویند: «فرهنگ دروغ و تزویر» در جامعه پس از اشغال جاسوسخانه اشاعه یافته است. در اثر اشغال جاسوسخانه در جهان منزوی شده و در یک جمله با گروگانگیری خودگروگان آمریکا شده ایم.

این دسته در حقیقت ماهیت انقلاب اسلامی ما و حتی هر انقلاب دیگری را به درستی درک نکرده اند. اینها تمام تزییقاتی را که به امت ما وارد می شود معلول گروگانگیری می دانند و حال آنکه با

بررسی اجمالی حتی انقلابات غیر اسلامی که سیاستهای سازشکارانه را نیز تعقیب کرده‌اند می‌توان پی‌برد که پی‌آمد تمام آنها حصر اقتصادی و سیاسی و حتی حمله‌های مستقیم و غیر مستقیم نظامی است. حال تمام این قبیل نا به سامانی‌ها را در رابطه با اشغال جاسوسخانه دانستن اگر ناشی از غرض نباشد، از ناآگاهی سرچشمه می‌گیرد.

ممکن است سؤال شود که اگر استدلال فوق درست است، پس چرا تمام این نوع تضییقات پس از اشغال جاسوسخانه صورت می‌گیرد و پاسخ بسیار روشن است. تا اشغال جاسوسخانه هنوز آمریکا به روی کار آمدن حکومتی به اصطلاح «آزادمنش» و «میان‌رو» در ایران دل بسته بود و لذا چهره منافقانه خود را حفظ می‌کرد تا بتواند با چنان حکومتی بهترین روابط را برقرار سازد. ولی پس از اشغال جاسوسخانه و شکست سلیقه‌های غیر انقلابی در جامعه ما این امید مبدل به یأس شده و هر چه جامعه ما به حاکمیت خط اصیل امام که نفی هر نوع سازشکاری و گرایش به غرب و شرق است، نزدیکتر شد، تضییقات و توطئه‌ها نیز شدیدتر شد و بالاخره با شکل گرفتن سه قوه و ثبات آنها، تهاجم نظامی صدام آغاز گردید.

به هر حال چنانچه این آقایان از بابت تضییقات مزبور و از دست رفتن «اقتصاد ملی» که همان صنایع موتتاژ و ایسته است ناراحتند، باید از اصل انقلاب اسلامی انتقاد کنند، که اشغال جاسوسخانه تنها مرحله جدیدی در انقلاب مزبور بوده و به گفته امامان انقلابی بزرگتر از انقلاب اول است.

والسلام

روز بعد، ۱۲۰ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نامه‌ای خطاب به نخست وزیر ارسال کردند که در آن، ضمن تقدیر از دولت در حل مسئله گروگانها براساس مصوبه مجلس، گزارش روز گذشته وی را مورد تأیید قرار دادند. متن نامه به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ و من يتوكل على الله فهو حسبه. ﴾

جناب آقای محمدعلی رجایی نخست وزیر محترم جمهوری اسلامی ایران (دام تأییداته)

پیروزی انکارناپذیر دولت در رعایت شرایط مجلس شورای اسلامی در حل مسئله گروگانهای آمریکایی بار دیگر دوستان را خرسند و دشمنان را خشمگین ساخت. ماجرای جاسوسخانه آمریکا در ایران که به دست دانشجویان عزیز پیرو خط امام آغاز و به دست با کفایت دولت مقلد امام به نیکوترین وجه پایان یافت، بی شک فرازی برجسته در انقلاب اسلامی غرورآفرین ما است که امام، به حق از آن «انقلاب بزرگتر» تعبیر فرمود. مطمئناً آزاد نمودن گروگانها در مقابل به زانو در آوردن بزرگترین مستکبر جهان با شرایط مجلس شورای اسلامی به معنی پایان مبارزه سازش‌ناپذیر ما با کفر و استکبار جهانی نخواهد بود.

اینک آمریکای جهانخوار می‌کوشد بر شکست خود سرپوش بگذارد و اگر بتواند این شکست مقتضحانه را پیروزی نیز جلوه می‌دهد و به عنوان انتقام از خطی که این شکست را بر او تحمیل نموده، آخرین تلاشهای مذبوحانه‌اش را متوجه تضعیف دولت جوان مکتبی شما کرده و متأسفانه پاره‌ای مطبوعات به دلایل

مختلف شیطان بزرگ را در این مقصد شوم یاری می دهند و برای مشوب نمودن اذهان، به هر نوع عملی دست می زنند. غافل از اینکه هوشیاری انقلابی این امت بزرگ این توطئه ها را نیز به یقین خنثی خواهد نمود.

اظهارات روشن و بی ابهام حضرت عالی در جلسه مورخ ۵۹/۱۱/۶ مجلس شورای اسلامی بار دیگر پیروزی صداقت را بر تزویر اثبات نمود و کید عوامل شیطان بزرگ را به خودشان برگردانید.

ضمن تقدیر از حضرت عالی و دولت شما توفیق شما را در تداوم تقلید از امام امت و حرکت در خط اصیل اسلام عزیز از خداوند متعال مسئلت داریم.

ضمیمه ۱

۴۴۴ روز به روایت آمریکاییها

روز ۱۶

خیابانها اطراف سفارت از صحنه‌های خشونت لبریز بود. انبوه جمعیت عصبانی بود، پرچم آمریکا را آتش می‌زدند و فریاد می‌کشیدند: «مرگ بر کارتر.»

روزنامه‌نگاری انگلیسی گفت: «آنها فقط دوربینی می‌بینند، شعار می‌دهند.»

ابوالحسن بنی صدر، چهل و هفت ساله، کفیل وزارت امور خارجه از سمتش کنار رفته بود و قطب‌زاده جای او را گرفته بود. قطب‌زاده، چهل و پنج ساله، مدیر رادیو تلویزیون ملی بوده است. بنی صدر اکنون وزیر امور اقتصادی و دارایی است.

بنی صدر می‌گوید نمی‌توان گروگانها را تا ابد نگهداشت. قطب‌زاده می‌گوید آنها تا تحویل شاه به ما اینجا خواهند بود. بنی صدر پیش از ترک وزارت امور خارجه می‌گوید: «اگر دولت آمریکا مداخله نظامی کند، همه ایرانیها تا آخرین قطره خونشان می‌جنگند.» تقریباً بلافاصله می‌گوید: «آمریکا، به عنوان سرزمین مردم آزاد، نه می‌تواند تسلیم تحقیر و انگذاری مردمی بیمار به رژیم چپ‌گرای جمهوری اسلامی ایران بشود و نه از به خطر

انداختن ۵۰ یا ۶۰ شهروندش برای نگهداشتن این مرد بیمار راضی است.»
 قطب‌زاده می‌گوید: «آنهايي که جاسوس نبودنشان اثبات بشود، آزاد می‌شوند.» آیا آنها که محکوم می‌شدند، اعدام می‌شدند؟ «امیدوارم به چنین نقطه‌ای نرسیم. اما هیچ چیز غیر ممکن نیست.» حسن غفارپور، دادستان دادگاه انقلاب حاشیه نمی‌رود. جاسوسها تیرباران خواهند شد. اشغالگران با قطب‌زاده هم عقیده نبودند. «ما هیچ کس را آزاد نمی‌کنیم، هیچ کس را.» برای همین قطب‌زاده می‌گوید: «من سعی می‌کنم واسطهٔ دانشجویان، شورای انقلاب و امام خمینی باشم. وقتی دانشجویان با مانع رو به رو شوند، بدگمان می‌شوند. باید مراقب باشیم. ما نمی‌توانیم احساسات آنها را جریحه‌دار کنیم. آنها فقط از امام حرف شنوی دارند و کسی نمی‌تواند به آنها چیزی بگوید.» در اجماعی بی‌سابقه، شورای امنیت سازمان ملل با پانزده رأی بر آزادی «فوری» گروگانهای تأکید کرد. حتی شوروی نیز رأی مثبت داد. ایران نشست نیویورک را تحریم کرد. بنی‌صدر گفت که اگر همچنان وزیر امور خارجه بود، به نیویورک می‌رفت. اما او دیگر در این مقام نبود و قطب‌زاده وزارت را برعهده داشت.

در ۱۹ نوامبر اشغالگران که می‌گفتند قصد ندارند کسی را آزاد کنند، سه گروگان را آزاد کردند. دو تفنگدار سیاه پوست و یک منشی زن. روز بعد آنها ده نفر زن و سیاه‌پوست دیگر را نیز آزاد کردند. این حرکت به منظور جلب حمایت گروههای فمینیستی و نژادی در آمریکا بود که ناموفق بود. ایالات متحده مسئلهٔ گروگانها را به بالاترین مرجع جهانی، دیوان دادگستری بین‌المللی، که وابسته به سازمان ملل بود، برده بود.

تنها ۴۳ نفر از ۱۵۱ عضو سازمان ملل موافقت خود را با داوری این جمع اعلام کرده بودند. دیوان دادگستری بین‌المللی از بدو تأسیس سازمان ملل در

۱۹۴۵، چهارده رأی صادر کرده بود. رأی این دیوان تشریفاتی بود و قدرت اجرایی نداشت. هر کشوری به راحت می‌توانست موضوع را داخلی بخواند و رأی را بی‌اعتبار بداند.

ادعای آمریکا این بود که ایران چهار پیمان‌نامه‌ای را که امضا کرده، نقض نموده است. تضمین امنیت دیپلمات‌های خارجی و پذیرش رأی دیوان دادگستری بین‌المللی از جمله این پیمان‌نامه‌ها بود. دیوان دادگستری بین‌المللی بعد از چهار روز شور ایران را به آزاد کردن گروگانها ملزم کرده بود.

ایران به این رأی اعتنایی نکرد و مسئله گروگانها را مسئله‌ای داخلی خواند.

تظب‌زاده که چون توفان شن متغیر بود، اکنون می‌گفت بهتر است این مسئله با داوری بین‌المللی حل شود تا دادگاههای جاسوسی ایران. از سین مک برید، برنده ایرلندی جایزه صلح نوبل، به عنوان یکی از اعضای هیئت داوری نام برده می‌شد. این هیئت اسناد جاسوسی و دخالت آمریکا در ایران را بررسی می‌کرد.

از سوی دیگر نخست وزیر ایران می‌گفت که اگر سازمان ملل قطعنامه‌ای علیه ایران تصویب کند، گروگانها را به عنوان جاسوس محاکمه خواهد کرد. او می‌گفت که «آمریکاییها اقدامات معقول ما را نشانه ضعف تعبیر می‌کنند. ما پیشنهاد هیئت داوری به جای محاکمه داده‌ایم؛ ما به کشیشها اجازه دادیم که از سفارت دیدن کنند و آنها در پاسخ، از تحریم حرف می‌زنند. اگر آنها در این‌گونه فشارها بر روی ما اصرار کنند، ما نیز هیئت داوری را نمی‌پذیریم و در دادگاهی عمومی همه آنها را به جرم جاسوسی محاکمه می‌کنیم.»

نتیجه دادگاه عمومی قابل پیش‌بینی بود: اعدام.

روز ۵۸

سازمان ملل در برجی شیشه‌ای در نیویورک واقع شده است و مثل اغلب ساکنان چنین خانه‌هایی، در معرض پرتاب سنگ است.

نمایندگان به عنوان دیپلمات به همایشی دربارهٔ ضرورت مصونیت دیپلماتیک نیاز ندارند. اما اکثریت جهان سوم احساس می‌کنند که در هر عرصه‌ای در صف افراد ضعیف قرار دارند.

شورای امنیت سال ۱۹۷۹ را با رأیی آزمایشی به پایان برد. با ۱۱ رأی موافق و بی‌هیچ مخالفی و با امتناع روسیه و چکسلواکی از رأی دادن، شورای امنیت تصویب کرد که ایران باید تا هفتم ژانویه گروگانها را آزاد کند و اگر در این مهلت گروگانها را آزاد نکند، شورای امنیت قطعنامه شدیدتری صادر می‌کند. در این اثنا، والدهایم تصمیم گرفت که خودش به ایران بیاید و دیپلماسی قدیمی را بیازماید.

او انتظار آسیب دیدن را داشت. روزنامه‌های ایران در اول شانویه با عکسی قدیمی از او استقبال کردند. در آن عکس والدهایم بر دست اشرف پهلوی، خواهر شاه، بوسه می‌زد. ایرانیها این چنین به والدهایم طعنه می‌زدند: «آقای والدهایم، این شما هستید که بر دست فاحشه‌ای بوسه می‌زنید.»

قطب‌زاده فرشی نگسترده و گفت: «از رهبر کل سازمان ملل دعوتی انجام نگرفته است. او خودش خواسته که به اینجا بیاید.» خمینی در قم اعلام کرد که «من به این مرد اعتمادی ندارم.»

والدهایم که هیچ یک از زعمای ایران با او دیدار نمی‌کرد، از سنت دیپلماتیک قدیمی استفاده کرد و تاج گلی را بر مزار آیت‌الله محمود طالقانی

گذاشت. وقتی ماشین او به بهشت زهرا رسید، جمعیت خروشان جلو او را سد کرد؛ آنها شعارهای مرگ بر شاه و مرگ بر کارتر سر می دادند و تصاویر بستگان خود را در دست داشتند که مدعی بودند ساواک آنها را به قتل رسانده است. والدھایم نگران سلامتی اش بود. در ماشین را قفل کرد و به راننده اش گفت: «برو، برو، برو» و از آنجا دور شد.

والدھایم سعی می کرد بی طرف باشد. او به امرانه به عنوان گروگان بلکه با عنوان «افرادی در سفارت آمریکا» اشاره می کرد. اما وقتی از مرکز توانبخشی قربانیان ساواک، که قبلاً کلوب افسران پلیس مخفی بود، دیدن کرد؛ پسری پنج ساله را به او نشان دادند که می گفت دستانش را در پیش چشم پدرش قطع کرده اند تا از او اعتراف بگیرند. او از جایش برخاست، پسر را برای لحظه ای در آغوش گرفت و گفت: «مطمئن باشید که درباره آنچه در رژیم شاه اتفاق افتاده تحقیق خواهد شد.»

والدھایم بعد از سه روز که جایی پذیرفته نشد، بازگشت. ایران تنها مسئله نبود؛ مسئله دیگر افغانستان بود.

والدھایم هنگام بازگشت به شورای امنیت گفت که «اعمال زور» علیه ایران تنها به تشدید مقاومت آنها می انجامد. شورای امنیت دو بار تصویب قطعنامه را به تعویق انداخت. در ۱۳ ثانویه بالاخره قطعنامه تصویب شد. ده عضو از پانزده عضو امنیت با اعمال زور موافق بودند. شوروی به قطعنامه رأی داد. ایالات متحده گفت که یک طرفه به قطعنامه عمل خواهد کرد. دیپلماسی دبیر کل را از پا درآورده بود و امید رهایی از میان می رفت.

روز ۸۶

مارک لیجک چهار نوامبر، با تمام سرعتی که می توانست از سفارت دور

شد. او کارمند کنسولی بود.

کیم کینگ، مردی که به او کمک کرده بود، در شهر گم شد. او می‌خواست بلیت هواپیما بگیرد و ۹ نوامبر به خانه باز گردد. لیجک حدود چهار بلوک با او قدم زد و بعد جدا شدند. کسانی که توانسته بودند جان سالم به در ببرند، قرار بود که روز بعد در سفارت بریتانیا همدیگر را ملاقات کنند. نقشه عملی نشد، تظاهرکنندگان خیابان اطراف سفارت بریتانیا را اشغال کرده بودند. لیجک مسیرش را عوض کرد. او تنها نبود.

هر جور بود همسرش، کورا، منشی سفارت نیز فرار کرده بود و به او پیوسته بود. همچنین جوزف استنفورد، بیست و نه سال، کارمند کنسولی، اهل کراس ویل، و همسر بیست و هشت ساله‌اش، کاتلین؛ و منشی‌ای به نام اندرز فرار کرده بودند. چگونه آنها موفق به فرار شده‌اند، بر ملا نشده است. اینکه آنها در شهر دشمن آزاد بودند، تنها پیروزی آنها بود.

آنها چهار روز بعد از فرارشان با سفارت کانادا تماس گرفتند. کن تیلور، سفیر پنجاه و پنج ساله کانادا خوشحال بود که بتواند کمکی بکند. آنها در ۱۰ نوامبر به سفارت رفتند و در خانه‌های کاناداییها پنهان شدند. دو هفته بعد ششمین آمریکایی نیز به آنها پیوست. هنری لی شاتز، سی ساله، وابسته کشاورزی سفارت و اهل پُست فالز، آیداهو، بود. او در این مدت با دوستانش زندگی کرده بود.

واشنگتن می‌دانست که آنها بیرون از سفارت آمریکا هستند و به خانواده‌هایشان اطلاع داده بودند اما به آنها تذکر داده بودند که چیزی نگویند. چگونه می‌توانستند آنها را از ایران خارج کنند؟

تهیه غذا دشوار نبود. با کمبودی که در شهر بود مردم با دستان پر از فروشگاهها باز می‌گشتند و چیزی غیر عادی نبود. آمریکاییها کم

می‌خواهیدند، با بازی خودشان را سرگرم می‌کردند و به اخبار همکاران بدشانس خود گوش می‌دادند.

تیلور می‌دانست که نمی‌تواند تا ابد آنها را مخفی کند. او زمان زیادی را در وزارت امور خارجه با ایرانیها می‌گذراند تا کاملاً متوجه شود که آمریکایی برای خروج از کشور به چه مدارکی نیاز دارند. او کارمندان را به سفرهای غیر ضروری می‌فرستاد تا راه و چاه کار را یاد بگیرند. در کانادا هیئتی مخفی موافقت کرد که برای آمریکاییها گذرنامه کانادایی با نامهای جعلی صادر شود. سیاه، تمبرهای ایرانی جعلی را تهیه کرد.

در ۱۹ ژانویه، ناشناسی به خانه تیلور تلفن کرد و درباره استنفورد سؤال کرد. همسر تیلور، پاتریشیا، وانمود کرد اشتباه گرفته است. اما فردی که تلفن کرده بود گفت که می‌داند استنفورد آنجاست. تیلور تصمیم گرفت زودتر حرکت کند؛ اعضای سفارت را به کارمندی سیاسی، معاون ارتباطات، منشی و گارد تقلیل داد. در ۲۸ ژانویه یادداشت «بسته است» به در سفارت زد. سپس همه به فرودگاه رفتند؛ از دایره مهاجرت عبور کردند و سوار هواپیمای فرانکفورت شدند.

هنگام بازگشت آنها زمان کوتاهی در کنفرانس مطبوعاتی وزارت کشور حاضر شدند. استنفورد گفت: «من خیلی حرف دارم اما وزارت کشور به ما گفته است بهتر است که کمتر حرف بزنیم.»

افرادی که جان سالم به در برده‌اند به دوربین لبخند می‌زنند و مانند دیپلماتها از چشم عموم ناپدید می‌شوند.

مرز آمریکا و کانادا هیچ وقت این چنین نبوده است. در دیترویت، اعلان بزرگی نصب شده بود که رویش نوشته بودند: «کانادا متشکریم.» فلورا مک دونالد، وزیر امور خارجه کانادا، اولین پیغام روز والسیتین را دریافت کرد.

«دوستت داریم.» کارت‌تر به جوکلارک تلفن کرد و از او برای «نشان دادن دوستی، حمایت و همبستگی سیاسی» تشکر کرد.
یکی از اشغالگرانِ سفارت آمریکا مدعی شد که «این کار غیر قانونی است.» او باعث یکی از معدود لیبخندهای آن زمستان طولانی شد.

ماه ششم

روز مقدس دیگری فرا رسیده بود؛ روز ۱۵۵ عید پاک بود.
سه کشیش آمریکایی از آمریکا به سفارت آمده بودند تا مراسم عید پاک را اجرا کنند. آنها جک بریمر از لاورنس، کانزاس، نلسون تامپسون از کانزاس سیتی، میسوری و دارل روپیر کاتولیک از اوهاما بودند.
یکی از اشغالگران که با نام مری شناخته می‌شد، آنها را در ۲ بعد از ظهر کنار در سفارت ملاقات کرد، او به کشیشها هشدار داد که حرفی از مسائل سیاسی نزنند. بعد نهار خوردند. ساعت ۴ بعد از ظهر چشمان آنها را بستند و به کتابخانه بردند.

تامپسون گفت که «ما سه گروگان مرد را در آغوش گرفتیم و گریه کردیم. گروگانها در گروههایی دو تا چهار نفره برای انجام مراسم مذهبی می‌آمدند. در مجموع ۳۱ نفر آمدند. هون، دافرتی و کالپ که متهم به جاسوسی بودند همانند کریسمس غایب بودند.

یکی از گروگانها می‌گفت که دیده است پرنده‌ای به سمت پنجره‌اش پرواز می‌کند. او و هم اتاقی‌اش این را علامت امید تعبیر می‌کردند؛ پرنده‌ای در بندی بهار، تامپسون گفت: «ما با شنیدن این قصه گریه کردیم.»

باری روزن در پیغامی به همسرش گفت: «صبور باش، نگران نباش.»
رابرت اد، کارمند بازنشسته وزارت خارجه گفت: «ما به چیزهایی

بیشتری غیر از عبادت نیاز داریم. ما به کار نیاز داریم، ما به بیرون رفتن از اینجا احتیاج داریم. اینها چیزهایی است که ما محتاج آن هستیم.»
آن سویفت و کاترین کوب، دو زن گروگان گفتند که هم اتاق هستند و حس می‌کنند «خواهر» هستند. غذای آنها خوب است. می‌توانند هر موقع که بخواهند بخوابند؛ تا ۲ نیمه شب بیدار بمانند و تا ۱۱ صبح در رختخواب باشند.

در این مراسم، اشغالگران سفره‌ای از تخم‌مرغ عید پاک، کیک و میوه فراهم کردند. گروگانها هنگام بازگشت باقیمانده غذاها را همراه خودشان بردند.

دختر ویلیام کثوف، مدیر مدرسه، در کالج ورمونت تحصیل می‌کرد. آلیسا کثوف، ۱۸ ساله، به مدیریت بحران کارتر انتقاد داشت. وقتی یکی از هم‌مدرسه‌ای‌های ایرانی او اخراج شده بود و می‌خواست به خانه‌اش باز گردد، آلیسا برای تودیع در آغوشش گرفت.

او گفت: «منصفانه نیست، آنها به اندازه گروگانها بی‌تقصیرند.»

ایالات متحده می‌بایست با ۵۹۵۷۷ دانشجوی ایرانی مصاحبه می‌کرد. حدود ۱۰۰۰۰ نفر مشکل داشتند. ۲۶۳۸ نفر از آنها متقاضی پناهندگی بودند، ۷۷۷۱ نفر اخراجی بودند و ۶۸۱ نفر عملاً از کشور اخراج شدند. بقیه مسئله‌ای نداشتند.

حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر با نسب ایرانی در ایالات متحده باقی ماندند و سی و پنج دیپلمات.

به دلایل متعدد ایالات متحده ناگزیر بود برای قاعده بازی دیپلماتهای ایرانی را اخراج کند. نمی‌توانست آنها را نگهدارد، هر قضاوتی در کشور باعث آزادی آنها در روز بعد می‌شد. به علاوه قوانین چنین اجازه نمی‌داد.

به همین دلیل کارتر یک روز بعد از عید پاک روابط دیپلماتیک با ایران را قطع کرد. بعضی آمریکاییها متعجب بودند که چرا قبلاً این کار انجام نشده است. کارتر بالاخره قطعنامه‌ها را هم اجرا کرد و تردد همهٔ محموله‌ها جز غذا و دارو را به ایران ممنوع کرد.

همان روز علی آگاه، کاردار سفارت ایران در واشنگتن به وزارت کشور احضار شد. او بلافاصله بعد از ناهار همراه با محمد لواسانی آمد. آنها با وارن کریستوفر قائم مقام وزیر کشور ملاقات کردند. لواسانی هنگام انتظار با هنری پریچت، مسئول امور ایران، گفتگو کرد. لواسانی گفت که کشورش از گروگانها محافظت می‌کند. پریچت فریاد کشید: «مزخرف نگو.» یک ایرانی خشمناک به گزارشگران پرخاش کرد که «توهین به برادرانمان را تحمل نمی‌کنیم.»

با این وجود او و دیپلماتهای دیگر در پنج کنسولگری کشور ۳۶ ساعت مهلت داشتند که ایالات متحده را ترک کنند.

در تهران خمینی در اخبار اظهار شادمانی کرد. او گفت که قطع روابط به این معناست که آمریکا از نفوذ در ایران قطع امید کرده است. بنی صدر گفت: «من به ملت می‌گویم که این جنگ است.»

در مرز ایران و عراق جنگ تمام عیار در نگرفته بود اما صلحی هم در کار نبود. در ۹ آوریل، ایران دیپلماتهایش را از بغداد فرا خواند. هر دو طرف دیگری را عامل «امپریالیسم» آمریکا می‌دانستند.

کارتر بعد از قدمی که خودش برداشت، سعی کرد متحدان ناتو را برای تحریم ایران تشویق کند. آنها راغب به این تحریم نبودند. بریتانیا گوشزد کرد که تحریم رودزیا بی‌فایده بود. ایتالیا سه بیلیون دلار مقاطعهٔ ساختمان و ۱۸۰۰ کارمند در ایران داشت. آلمان نمی‌خواست هفت بیلیون دلار تجارت

سالانه خود را با شوروی به خطر بیندازد. ژاپن ۱۳٪ نفت مصرفی خود را از ایران وارد می‌کرد: ۶۲۰۰۰۰۰ بشکه در روز.

۱۰ آوریل، نه کشور عضو بازار مشترک اروپا بیانیه‌ای منتشر کردند که در آن از ایران می‌خواستند گروگانها را آزاد کند. دوازده روز بعد اعلام کردند که اعضا، هیئت دیپلماتیک خود را در تهران کاهش می‌دهند و اگر «پیشرفت مشهودی» در یک ماه آینده نبینند، قطعنامه را اجرا می‌کنند.

واشنگتن از فرانسه به این دلیل که در نشست بازار مشترک اروپا در لیبرن با قطعنامه‌ها مخالفت کرده بود، ناخشنود بود. از میشل پونیاتسکی، سفیر فرانسه، در مجله‌ای آلمانی نقل شد که گفته است کارتر «یک احمق» است.

کارتر با عصبانیت پاسخ داد: «فرانسه هیچ‌گاه کار فوق‌العاده‌ای برای ما انجام نداده است. در جنگ اول جهانی خودشان در گل گیر کرده بود و ما نجاتشان دادیم. در جنگ دوم جهانی هم دوباره کارشان گره خورد و ما به کمک آنها آمدیم. حالا طوری راه می‌روند و دماغشان را بالا می‌گیرند که انگار ما نجس هستیم.»

با این حال، در ۲۳ آوریل ژاپن و کانادا تحریمهای اقتصادی و سیاسی علیه ایران را تصویب کردند.

دعوی ملتها را کنار بگذاریم. باربارا تیم مادر بود و می‌خواست که پسرش را ببیند و مطمئن شود که از پسرش، کوین هرمنینگ، مراقبت می‌شود.

در ۲۰ آوریل، روز ۱۷۰، خانم تیم جایی رفت که کارتر نرفته بود. او ۴۵ دقیقه را با فرزندش گذراند و گفت که آنها خیلی خوب از پسرش مراقبت می‌کنند.

روزی که خانم تیم آمریکا را ترک کرد، کارتر گفت شنیده است که خمینی گروگانها را تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری آزاد نمی‌کند؛ انتخاباتی که در ۴ نوامبر، یک سال بعد از گروگانگیری انجام می‌شد.

ملاقات عید پاک بهترین عکسهایی را که تا به حال از گروگانها گرفته شده بود به ارمغان آورد. بسیاری از مردها ریش بلندی داشتند. دونالد هومان به وضوح عصبانی به نظر می‌رسید. کاترین کوب صلیبی به گردش انداخته بود.

وقتی کارتر میخ را محکم می‌کرد، اشغالگران فیلمی از ابزار جاسوسی کشف شده در سفارت را نشان دادند. سوپیک در این فیلم فرش را بلند می‌کرد و سیمهایی را نشان می‌داد که می‌گفت آنتن سیا برای پیگیری مکالمات ایرانیها بوده است.

با نزدیک شدن به اواخر آوریل، ناو هواپیمابری همراه با شش کشتی به نیروی دریایی آمریکا در اقیانوس هند می‌پیوست. به این ترتیب استعداد نیروی دریایی آمریکا به سی و چهار فروند رسید.

اشغالگران می‌گفتند که اگر ایالات متحده بخواهد «حتی کوچکترین» عملیات نظامی علیه ایران انجام دهد، سفارت را آتش می‌زنند و گروگانها را می‌کشند. حتی کوچکترین عملیات نظامی، آتش زدن و کشتن گروگانها را به همراه داشت.

روز ۱۷۳

هشت هلی‌کوپتر بزرگ از ناو نیمیتس پرواز کردند و شروع به پرواز اطراف عرشه کردند. شش سی - ۱۳۰ ترابری از فرودگاهی مخفی در مصر پرواز کردند.

همه و همه این روز بهاری قرار ملاقات داشتند.

آنها ماهها در صحراهای جنوبی غربی برای مأموریت ویژه خود، عملیات نجات، تمرین کرده بودند. آنها در ۱۹۷۷ بعد از نجات آلمانیها و اسرائیلیها در موگادیشو و از تنبیه تشکیل شده بودند. آنها گروه ویژه‌ای مرکب از سیصد نفر از زبندگان ادارات مختلف بودند.

این گروه در فورت براگ، کارولینای شمالی، پشت سیم خاردارهای سه متری در اردوگاهی که قبلاً زندان بوده، اردو زنده بودند. آنها برای کارهایی مثل وارد شدن ناگهانی به اتاقهای تاریک با عینکهای مخصوص و انفجار موانع پیش رو با اسلحه‌های اُزی تمرین کرده بودند. روزنامه‌نگاری می‌گفت: تیمی از آنها بلافاصله بعد از گروگانگیری به ایران پرواز کرده بودند. اما وقتی رئیس جمهور، کارتر، تصمیم گرفت از به کار بردن نیروی نظامی اجتناب کند، بازگشتند.

تقشه حمله احتمالی از ۹ نوامبر ۵ روز بعد از اشغال سفارت مطرح شده بود. به دستور کارتر برژینسکی با وزیر دفاع، هارولد براون؛ ژنرال دیوید جونز؛ والتر ماندیل، مشاور رئیس جمهور؛ جلسه گذاشت. آنها ده روز گفتگو کردند. یکی از انتخابهایی که درباره آن بحث شد، چراغهای آبی بود. آنها تمرین را شروع کردند، هر چند استفاده عملی از آنها منتفی دانسته می‌شد. کارتر راه دیپلماسی و فشار اقتصادی را برگزیده بود.

با این حال گروگانها بعد از شش ماه هنوز در اسارت بودند. با پایان گرفتن مارس، دولت کارتر احساس می‌کرد که انسجام ایران به وخامت گراییده است. وقتی در ۷ آوریل خمینی اعلام کرد که گروگانها باید در دست اشغالگران باشد، کارتر معتقد شد که اکنون وقت عمل است.

او در ۱۱ آوریل شورای امنیت ملی را احضار کرد و بعد از یک ساعت

تصمیم گرفته شد که عملیات انجام بشود.

نقشه به زمان و شانس نیاز داشت.

عملیات چراغهای آبی هفت بار تمرین شده بود. بعضی از آنها در شب انجام شده بود. بک ویث، فرمانده گروه، تاریکی را ترجیح می داد. عوامل آمریکایی به ایران رخنه کردند. بعضی از آنها به صورت تاجران اروپایی وارد ایران شدند.

هشت هلی کوپتر RH-53 بیست و پنج تنی از نیمتیس پرواز کرده بودند. آنها برای جارو کردن موانع طراحی شده بودند. اما بیشتر تجهیزات الکترونیکی آنها برداشته شده بود تا برد آنها را به ۸۰۰ مایل افزایش دهند. بهترین مکانیکهایی که می توانستند بسیج کنند از نیمتیس اعزام شدند. اما ادارات ارتش برای حفظ بهترین افرادشان مسئله داشتند. یک سرباز نیروی دریایی گزارش داد که «موفقیت مأموریت» هلی کوپترها را کمتر از ۵۰ درصد پیش بینی کرده بوده است. خدمه ها به دقت از هلی کوپترها مراقبت می کردند و تست پرواز را برای آنها تکرار می کردند.

توماس هی وارد، فرمانده عملیات دریایی، گفت: «گروه هلی کوپترهای اعزامی از نیمتیس، همه افراد و مهارت های تکنیکی را که کماندوها نیاز داشتند. به همراه دارد. و این با وجود کاستی هایی است که همه جا در نیروی دریایی مرسوم است.»

هلی کوپترها چندین بار از نیمتیس پرواز کرده بودند تا هنگام عملیات شک برانگیز نباشند. سی - ۱۳۰ ها همین کار را در مصر انجام داده بودند. فقط تمرین بود تا اینکه یک روز واقعاً هواپیماهای چهار موتوره از دریای سرخ به مقصد ایران گذشتند.

آنها برای سوختگیری جایی در غرب ساخل خلیج فارس، شاید عمان،

توقف کردند.

برای اینکه رادار نتواند آنها را رصد کند، در ارتفاع پایین پرواز می‌کردند. آنها به جایی که صحرای یک نامیده می‌شد رفتند. کویر نمکی که با کوه احاطه شده بود و در ۲۵۰ مایلی جنوب شرقی تهران قرار داشت. اولین سی - ۱۳۰ها در آنجا فرود آمدند تا ببینند زمین آنجا امکان فرود هلی‌کوپترهای غول‌پیکر را دارد. هلی‌کوپترها می‌توانستند آنجا فرود بیایند. نقشه این بود که رادارهای ایران انتظار عملیات نجات را از غرب دارند و نه از شرق.

شب قبل پنج هلی‌کوپتر از هشت هلی‌کوپتر تصادفاً با کف و آب دریا آغشته شده بودند. هواپیماها تمیز شدند، و ارسی شدند و برای عملیات آماده گشتند.

به محض اینکه موتورها برای سفری ۵۳۰ مایلی، روشن شدند چراغ خطر قرمز رنگ یکی از آنها چشمک زد. یکی از پره‌های آلومینیومی آن ترک برداشته بود. نشانگر مرکزی هم ایرادی را نشان می‌داد. خلاصه، موتوری دیگری را به کار انداختند. آنها هلی‌کوپتر را به خاطر ترس از خبر شدن، ایرانیها به واسطه تکانهای آن از عملیات کنار گذاشتند. اکنون هلی‌کوپترها هفت فروند بودند.

در غرب توفان بود. هوای بد توفان شن ایجاد کرده بود. خلبانها ناگهان خود را در حال پرواز پر از شن دیدند. یکی از هلی‌کوپترها ژیرسکوب خود را از دست داد که برای پرواز در شب ضروری بود. چیزی یکبارہ دریچه خنک کردن آن را مسدود کرد و باعث داغ شدن موتور آن شد. خلبان نمی‌توانست سطح پروازش را بالا ببرد چون ممکن بود رادارها آن را ببینند. او به نیمیتس بازگشت.

اکنون هلی‌کوپترها شش فروند بودند.

آنها سه ساعت در توفان کلنچار می‌رفتند. بک ویث منتظر آنها بود. یک ساعت از برنامه‌ریزی عقب بود. بسیار عصبانی بود چون تاریکی را ترجیح می‌داد. یکی از دلایلی که مأموریت در بهار انجام می‌گرفت، برای اجتناب از روزهای طولانی تابستان بود. همچنین در آن فصل هوا روشنتر بود و امکان بالاتر رفتن هلی‌کوپترها را کم می‌کرد.

۱۲:۵۰ نیمه شب ۲۵ آوریل اولین هلی‌کوپتر به محل رسید. آخرین هلی‌کوپتر ساعت ۱:۴۰ رسید. بک ویث به بررسی اسکاداران کوچکش پرداخت: «من فکر می‌کردم همه هلی‌کوپترها سالم هستند. یکی از خلبانها آنها را بررسی کرد و به من گفت یکی از هلی‌کوپترها نمی‌تواند پرواز کند.» سیستم هیدرولیک آن به خاطر چیزی که داخلش رفته بود کار نمی‌کرد. پرواز با آن وضعیت خطرناک بود.

اکنون هلی‌کوپترها پنج فروند بودند.

ایرانیها چیزهایی از صحرای یک، جایی که پشت بادام نامیده می‌شد، می‌دانستند. حتی نقشه‌ای از آن داشتند. این نقشه وقتی محمد جعفریان، مأمور ضد اطلاعات دستگیر شد به دست آنها افتاده بود. جعفریان سعی کرده بود هنگام دستگیری این نقشه را بسوزاند. جعفریان بعداً اعدام شد. ایرانیها تصور می‌کردند که مطمئناً آمریکا از این منطقه فاش شده استفاده نمی‌کند. اتوبوسی از تهران به طبرس می‌آمد. آنها درست به جایی می‌رفتند که تازه چراغهای آبی خالی شده بود. سربازها اتوبوس را متوقف کردند. یکی از مسافرها گفت که ابتدا فکر کرده است این افراد دزد هستند. اما بر روی شانه‌های آنان پرچم آمریکا بود. سربازها اتوبوس را با دستکاری در موتورش از کار انداختند.

بعداً یکی از مسافران گفت: «چند تا از آنها فارسی حرف می‌زدند.»
راننده گفت: «آنها به ما گفتند اتوبوس را نگهداریم و دستهایمان را بالا
ببریم. گفتند کسی صدمه نمی‌بیند مگر اینکه کار احمقانه‌ای از ما سر بزند.» با
قنداق تفنگ به سرش زدند، دستانش را از پشت بستند و گفتند همه روی
زمین دراز بکشند.»

بعد تانکری آمد که به سمت منطقه می‌رفت. سربازها به چراغ جلو آن
شلیک کردند. تانکر آتش گرفت. راننده بیرون پرید و به داخل وانتی که پشت
سرش می‌آمد پرید. وانت در دل شب گم شد. اکنون چه باید کرد؟
بک ویث با واشنگتن و ژنرال جیمز وات مشورت کرد. تصمیم بر این شد
که عملیات را متوقف نکنند. کامیونها احتمالاً قاچاق حمل می‌کرده‌اند. آخرین
جایی که آنها دیده می‌شدند پاسگاه پلیس بود.

مسئله دیگر این بود که اگر تنها پنج هلی کوپتر باقی می‌ماند، نقشه نجات
لغو می‌گردید. اگر اتفاق دیگری برای هلی کوپترها نمی‌افتاد بعضی افراد
نمی‌توانستند از ایران خارج شوند. RH-53ها تنها ۳۷ نفر را می‌توانستند
ببرند. آنها ۹۰ کماندو و ۵۳ گروگان بودند.

بک ویث فکر کرد: «خدایا، شکست می‌خوریم.»

او با جیمز کیل، افسر نیروی دریایی مشورت کرد. «جیم، شکست ما
حتمی است، من باید مطمئن باشم.» کیل تأیید کرد. بک ویث گفت: «قربان،
پیشنهاد من این است که عملیات را متوقف کنیم.»

کیل: «فکر می‌کنی با پنج هلی کوپتر می‌توانی کاری بکنی؟ قبل از این
اینکه جواب بدهی، خوب فکر کن.»

بک ویث چند لحظه‌ای فکر کرد و گفت: «راهی باقی نمانده است.»
در واشنگتن ژنرال جونز، براون و ووات قبول کردند. کارتر نیز قبول کرد.

چند لحظه‌ای بعد از ساعت ۵ به وقت واشنگتن بود. کاخ سفید به خبرنگاران گفت که امروز خبری نیست. بیشتر خبرنگاران رفتند.

در صبح ساعت ۲:۱۰ بامداد بود. چراغهای آبی وسایلی را که بیرون از هلی‌کوپتر آورده بودند، به سی - ۱۳۰ها برگرداندند. خلبان یکی از RH-53ها حدود هفت - هشت متری در هوا بلند شد تا به طرف دیگری نزدیک یکی از تراپری‌ها برود. همان طور که به آن طرف کج می‌شد، پره‌اش عقب کوپه خدمه سی - ۱۳۰ را شکافت.

ناگهان پشت بادام در آتش غرق شد. شعله‌های آتش از کیلومترها پیدا بود. در واقع همه جهان متوجه آن شدند.

عملیات نجات یکی از بهترین رازهایی بود که کارتر حتی از همسرش، نزدیکترین معتمدش، مخفی نگه داشته بود.

تصمیم لغو مأموریت در کاخ سفید، در ناامیدی گرفته شد. ماندیل، وارن کریستوفر نماینده وزارت کشور، پوول، جردن و کمی بعد براون و وانس به کارتر و برژینسکی ملحق شدند.

کارتر گفت: «دست کم تلفاتی نداشته‌ایم و کسی هم خبر ندارد. می‌توانست بدتر از اینها باشد.» ساعت ۶:۲۱ بعد از ظهر به وقت واشنگتن بود که اخبار سانحه رسید. رئیس جمهور مبهوت شد. بعد خبر رسید که هشت نفر کاملاً در آتش سوخته‌اند. دیگر این واقعه نمی‌توانست مخفی بماند. آدام به جمع کاخ سفید پیوست. استنز فیلد، رئیس سیا، نیز وقایع را از دفترش پیگیری می‌کرد. آنها به هیئت وزیران رفتند تا فکر کنند چه بکنند. آیا اشغالگران به تهدیدشان مبنی بر کشتن گروگانها عمل می‌کنند؟ اگر چنین کاری بکنند آن وقت چه بکنند؟ در ۷:۳۰ بعد از ظهر خبر رسید که C130ها با بازماندگان، پرواز کرده‌اند. گروه کاخ سفید ساندویچ سفارش دادند. گفتگو

همچنان ادامه داشت.

پنج خدمه و سه تنفگذار کنار هلی کوپتر در آتش سوخته بودند. خلبان RH-53 و سه نفر دیگر دچار سوختگی شدید شده بودند. یک ویث از هراس انفجارهای پی‌پی دستور پرواز چهار هلی کوپتر باقیمانده را داد. سی - ۱۳۰ به مقصد مصر پرواز کردند و اجساد را همان جا گذاشتند.

اولین بیانیه کاخ سفید در یک نیمه شب، ۲۵ آوریل، منتشر شد. این بیانیه‌ای موجز بود و جزئیات کمی در آن آمده بود.

خبرگزاری در ۱:۲۲:۱۰ خبر را اعلام کرد: «واشنگتن، خبرگزاری - کاخ سفید نیمه شب جمعه در بیانیه‌ای اعلام کرد که عملیات نظامی جسورانه‌ای که برای نجات گروگانهای آمریکایی در تهران طرح شده بود، به علت «نقص فنی» لغو شده است. برخورد دو هلی کوپتر آمریکایی روی زمین در صحرای ایران به مرگ هشت خدمه منجر شده است.»

رئیس جمهور در پیامی در ساعت هفت بامداد درباره مسئله توضیح داد. همسر او خبر شده بود و شبانه پرواز کرده بود تا کنار شوهرش باشد. در این ضمن مشاوران نیز سعی داشتند رهبران کنگره را توجیه کنند.

رئیس جمهور وقتی به استودیو آمد، به وضوح گرفته بود. او از نسخه کیندی بعد از شکست در حمله به کوبا در ۱۹۶۱ استفاده کرد. در لحن آن دو شباهتی وجود داشت.

او گفت: «این تصمیم من بود که برای عملیات نجات تلاش کنیم. این تصمیم من بود که وقتی نقص فنی پیش آمد، آن را لغو کنیم. مسئولیت آن کاملاً به عهده خود من است.»

این حرفها، همان طور که خود کارتر هم می دانست، آخرین حرفها نبود. کارتر در صحبت‌هایش گفت: «نقشه شانس موفقیت بسیاری داشته است.

آمادگی تیم نجات آن را کاملاً عملی کرده بود.» جیم رایت، رهبر دموکرات کاخ سفید، گفت عملیات «بدیاری‌های عجیب و غریبی» آورد. مقامی ایرانی نظرش را دربارهٔ عملیات گفت: «طرح و اجرای ناقصی بود. اگر آمریکاییها عملیات را به دلایلی که اعلام کرده‌اند متوقف کرده‌اند پس شانس آورده‌اند که در همان مراحل اولیه شکست خورده‌اند. اگر این سطح آمادگی آنهاست. حمله به تهران ناکامی بزرگی برای آنها بود.»

روز ۳۰۲

۳۱ آگوست نامه‌ای برای رجایی، نخست وزیر جدید ایران، ارسال شد. با انتخاب رجایی در ۹ آگوست، روز ۲۸۰ دولت تهران متعهد ثبات می‌شد. مجلس، هر چند روحانیان بر آن مستولی بودند، مشغول کار بود. بنی صدر تلاش می‌کرد که از بحران گروگانگیری سلب مسئولیت کند. تورّم نرخى حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد بود. اعدام عاملان کودتای نوژه نماینگر شکنندگی ثبات داخلی کشور بود. در لندن تخمین می‌زدند که حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بعد از قدرت گرفتن خمینی به جوخه‌های مرگ سپرده شده‌اند. در مرز عراق کشمکشهای دائمی وجود داشت. و بالاتر از اینها، ایران در جهان منزوی شده بود. تحریم خرید نفت ایران از طرف غرب «کسی را به زانو درنیامده بود.» اما وضع را دشوار کرده بود. زمینه‌هایی بود که «ماسکی» فکر کند اکنون زمان تحرک دیپلماتیک تازه‌ای است.

او می‌دید که به تدریج دولتی در ایران سرکار می‌آید که انسجام کافی را برای نزدیک شدن دارد. او آزادی ریچارد کوین را نشانه‌ای خوب می‌دانست. ایران کاملاً از احساسات نوع دوستانه خالی نبود.

مضمون نامه ماسکی فاش نشد. معلوم شد که او تقاضای آزادی گروگانها را کرده است. اما برای دخالت در ایران، چیزی که مجلس خواسته بود، معذرت نخواست. با این حال بارقه‌ای از امید وجود داشت؛ رجایی گفت پاسخ نامه ماسکی را خواهد داد.

گفتگو تا حدی آغاز شده بود.

یکی از چهره‌های مشهور فراموش شده بود. رجایی گفت که می‌خواهد قطب‌زاده را از وزارت امور خارجه برکنار کند. قطب‌زاده پیش از آن حرفهای مهمی زده بود.

او گفت: «محاكمه گروگانها ممكن است به ضرر منافع ملی ایران باشد. خواستن استرداد شاه نامربوط شده است. اما واضح است که نمی‌توانیم بگذاریم بی‌آنکه آمریکا آنچه را از ما برده است بازگرداند، گروگانها آزاد شوند. ۸/۵ بیلون دلاری که آمریکا توقیف کرده است مال ماست. برگرداندن آن به مذاکره نیازی ندارد. بعضی شرکتهای آمریکایی به علت بدهیهای ادعایی خود دادخواست برای توقیف اموال ایران داده‌اند. (۲۳۰ مورد که میلیاردها دلار می‌شود. دولت کارتر سعی می‌کند رسیدگی به آن را تا آزادی گروگانها به تعویق بیندازد.) این ادعاها باید بررسی شود. اگر ما واقعاً به آنها بدهکار باشیم، می‌پردازیم. ما چیزی بیشتر از آنچه قانوناً حق ماست نمی‌خواهیم. اموالی که شاه از ایران خارج کرده است بی‌شک به ما تعلق دارد. درباره این جزئیات باید مذاکره کرد.»

مسئله دیگر مجلس بود که در کنترل بنیادگرایان حزب جمهوری اسلامی قرار داشت. مجلس ممکن بود بنیادگرا باشد اما چیزی بیشتر از بازی سیاسی نبود.

بنی صدر از برکناری قطب‌زاده ناخشنود بود: «من تنها چند عضو کابینه

رجایی را می‌پسندم.» قطب‌زاده به انتخاب رجایی انتقاد داشت: «او مسلمان خوبی است، انقلابی متعصبی است؛ اما نمی‌تواند کشور را اداره کند.» او خطاب به مجلس گفت: «مسئله این است که این قضیه چنان پیش رفته است که بازگرداندن توازن بسیار دشوار است.»

مجلس هنوز تصمیم نگرفته بود که زمانی درباره‌ی گروگانها بحث کند. نامه‌ای از ۱۸۷ عضو کنگره آمریکا به دست مجلسیان رسید که درباره‌ی آزادی گروگانها سؤال کرده بود. کمیسیون امور خارجی مجلس در پاسخ، نامه‌ای به این مضمون نوشت: «آقایان، شما می‌توانید قدمهای مثبتی برای حل بحران گروگانها بردارید. شما می‌توانید برنامه‌ی خود را ارزیابی خسارات داده قرار دهید، خساراتی که ناشی از سیاست آمریکا و خواسته‌های قانونی ایران، به خصوص بازگرداندن اموال شاه و بستگانش، است. به این ترتیب راه بیرون آمدن از بحران گشوده می‌شود.»

با این حال رئیس مجلس، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، پاسخ را به زمانی دیگر موکول کرد. او گفت که نظر مجلس مفصلاً بیان خواهد شد.

هرکسی حرفی می‌زد و این امیدوار کننده بود. اما آیت‌الله [خمينی] همچنان ساکت بود. او از فوریه درباره‌ی موضوع مهمی مثل قضیه‌ی گروگانها حرفی نزده بود.

خمينی بالاخره سکوتش را شکست. پیغام او از رادیوی تهران در ۱۲ سپتامبر پخش شد. برای اولین بار خمينی شرایطی را مطرح کرد.

۱. بازگرداندن اموال شاه.

۲. لغو تمامی ادعاهای آمریکا علیه ایران.

۳. دخالت نکردن در امور ایران.

۴. رفع توقیف داراییهای ایران.

خمینی از دادگاه جاسوسی و معذرت خواهی آمریکا به دلیل «جنایاتش» در ایران حرفی نزد.

شرط سوم آسان بود. ماسکی در نامه آگوست گفته بود که ایالات متحده استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسند. ثروت شاه مسئله دیگری بود. بانک مرکزی ایران می‌گفت که این مبلغ بالغ بر ۳۲ میلیون دلار است، آمریکاییها آن را حدود ۶۰ تا ۱۰۰ میلیون دلار تخمین می‌زدند که مکان آنها هم روشن نبود. مسلماً تمام این مبلغ در آمریکا نبود. در ضمن حتی رئیس جمهور هم نمی‌توانست از حساب بانکی شخصی کسی برداشت کند.

جیمی کارتر طعمه را رد نکرده بود، چندان هم محکم به آن نچسبیده بود. او گفت: «ما یاد گرفته‌ایم که درباره حرفهای ایران احتیاط کنیم.»

او مجبور نبود قبل از نظر مجلس درباره شرطهای خمینی عمل کند. رجایی تصریح کرد که: «ما مصالحه یا معامله نمی‌کنیم.» آمریکا باید اول توبه کند. اولین قدم از قدمهای شش گانه توبه «آب شدن گوشتی است که با لقمه حرام بر تن روییده است. اما اگر مطمئن شویم که شما توبه کرده‌اید، مذاکره خواهیم کرد.» موضوعهای دیگر اهمیت نداشت، جمله کلیدی این بود: «مذاکره خواهیم کرد.»

برای مذاکره با کسی که با او قطع رابطه کرده‌اید به واسطه نیازمندید. یکی از احتمالات الجزایر بود که حافظ منافع ایران در واشنگتن بود. و یا سوئیس که حافظ منافع آمریکا در تهران بود.

مسئله جالب دیگر رونالد ریگان بود که روزی صندلی کارتر را تصاحب می‌کرد. او درباره حرفهای خمینی موضعی داشت که در طول تبلیغات ریاست جمهوری تغییری نکرد. او با ایران درباره شرایطش چیز استرداد اموال شاه مذاکره می‌کرد. به نظر او قضیه اموال شاه مسئله‌ای حقوقی بود.

۲۰۸ ❖ بحران ۴۴۴ روزه در تهران

آیا کارتر قبل از ۲۰ ژانویه، روز ۴۴۴، که مسند ریاست جمهوری را به ریگان واگذار می‌کند، به توافقی دست پیدا خواهد کرد؟
ریگان نگران بود که دست باز آیت‌الله [خمینی] سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری را عوض کند. خمینی شاید «شگفتی اکتبر» را با آزاد کردن گروگانها در زمان کارتر خلق کند و کارتر را بر موج محبوبیت بیندازد.
کاخ سفید گفت برای پاسخ به خمینی «تمام شب را بیدار نمی‌ماند اما با خوش بینی تمام، روز را کار می‌کند.»
در بلاخ اسپریتگر، تگزاس، پدر جانی مک کیل، مشکوک بود. او گفت که پیشنهاد آیت‌الله [خمینی] «خیلی سنگین» است.
ریچارد کوین تأثیر کلام خمینی در ایران را می‌دانست. آن را جدی بگیرند؟ او گفت: «ضرری ندارد.»

روز ۳۲۰

بالاخره بعد از ماهها مجلس درباره گروگانها گفتگو کرد.
یکی از اعضای مجلس، علی آقا محمدی، سخنانی سختی کرد: «ما در مورد گروگانهای جاسوس، قوانین اسلامی را اجرا می‌کنیم. مجازات جاسوس مرگ است. اولین هم کسی است که بر روی ویتنام بمب ریخته است.» منظور او رودر بود.
اما مجلس این موضوع را به کمیسیونی ویژه ارجاع داد.
تنها مسئله این بود که این کمیسیون نامی نگرفته بود.

روز ۳۶۶

موقعیت جیمی کارتر به عنوان سخنان تبلیغاتی همچون شمشیری دو لب بود.

برگشت سلامت گروگانها انتخاب کارتر را حتمی می‌کرد. اشتباه یا واکنشی به امیدهای بی‌سرانجام به رونالد ریگان کمک می‌کرد.

اشپیگل نوشت: «زمانی ایالات متحده می‌توانست تصمیم بگیرد که چه کسی در ایران بر مسند قدرت بنشیند اما امروز، در ۱۹۸۰، آیت‌اللهی در تهران می‌تواند سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده را تعیین کند.»

کارتر ناگزیر بود محتاطانه عمل کند و همزمان گوش به زنگ سیاست بحران گروگانها باشد. ریگان نیز می‌بایست پیرامون مسئله‌ای احساسی محتاط باشد.

او به روزنامه‌نگارها گفت: «چیزی که می‌توانم بگویم این است که این مسئله بسیار حساستر از آن است که در موردش حرفی بتوان زد.»

آیا ایرانیان به بحران سیاسی آمریکا توجهی نداشتند. ریگان به نظر آنها آشتی‌ناپذیر می‌آمد. علیرضا نوری، رئیس سی و دو ساله بانک مرکزی ایران گفت که: «ریگان بدتر از کارتر است. هر چه به انتخابات نزدیکتر می‌شویم، به این موضوع ایمان بیشتری پیدا می‌کنم. ریگان برای صلح جهانی خطرناک است.»

با پایان گرفتن اکتبر، کابینه کارتر به تدریج وضعیتی لغزان پیدا می‌کرد. رئیس جمهور هنگام تبلیغات در اوهایو گفت: به زودی گروگانها آزاد خواهند شد، داراییها را آزاد خواهد کرد، تحریم تجارت که دستها را بسته است ملغی می‌کند و «تجارت عادی» با ایران از سر گرفته خواهد شد. مک هنری، نماینده دائمی آمریکا در سازمان ملل متحد گفت: «تمامیت ارضی و پایداری ایران در علاقه‌اش به استقامت، خودکفایی و استقلال نهفته است. تمامیت ارضی ایران با تهاجم عراق تهدید شده است.»

اما رئیس جمهور مواظب بود که افراط نکند. او گفت: «ما بارها ناکام مانده ایم، بگذارید فقط امیدوار باشیم و دعا کنیم که گروگانها بازگردند و تاریخ دقیقی برای آن تعیین نکنیم.»

بانکداران گفتند که کارتر به راحتی می تواند بگوید پولهای ایران در ایالات متحده را آزاد می کنند. آنچه کارتر با قلم انجام داده است می تواند با قلم ملغی کند. اما این کار همه مسائل را حل نمی کند. سؤال این است که چه کسی بهره را می پردازد و چه مقدار. بانکداری نیویورکی گفت که مرتب کردن همه چیز «مثل برگرداندن نیمرو به داخل تخم مرغ است.»

با این حال، همان طور که شایعه ها قوت می گرفت، رئیس جمهور دیگر نمی توانست آنها را فرو بنشانند. در آلمان غربی تلفنها در بیمارستان نظامی و ایزبادن نصب شده بودند تا با گروگانها تماس داشته باشند. دکترها آماده شده بودند، آمبولانسها آماده باش بودند. روزنامه نگارها که معمار افکار بودند، در زوریخ و ایزبادن جمع شده بودند.

همان طور که آمریکاییها آماده انتخابات می شدند، در تهران نیز مجلس در آستانه رأی گیری بود.

حجت الاسلام محمد موسوی خوئینی ها، مدافع اشغالگران و یکی از اعضای کمیسیون مجلس در قضیه گروگانها که بالاخره تشکیل شد، گفت: «اگر آمریکا شرایط ما را بپذیرد، گروگانها می توانند دوشنبه (شب انتخابات) از ایران پرواز کنند.»

کمیسیون، چهار نظر آیت الله خمینی را تأمین کرده بود. بحث در یکشنبه، ۲۶ اکتبر، روز ۳۵۸ در جلسه ای محرمانه شروع شده بود. جلسه به روز بعد موکول شد.

نمایندگان نظر کمیسیون را که خوئینی ها می خواند شنیدند؛ نظراتی که

مشابه دیدگاه خمینی بود. نمایندگان رأی دادند و پیشنهاد رأی آورد. اما مسئله‌ای باقی بود. مجلس تصمیم گرفت که گروه‌گانه‌ها را یکجا آزاد نکند و آنها را همزمان با اجرای نظرات ایران گروه گروه آزاد کند. این حرکت مقابله‌ای با تأکید آمریکا بر آزادی یکجای گروه‌گانه‌ها بود. اما اکنون توپ در زمین کارتر بود.

رئیس جمهور در سفر تبلیغاتی شیکاگو بود که صبح زود از این موضوع با خبر شد. او سفرش را ناتمام گذاشت و در ۵:۲۳ به واشنگتن بازگشت. آنجا با برژینسکی، ماسکی، هارولد براون و مان دیل مشورت کرد. آیا «واقعه» اکتبر در نوامبر، دو روز قبل از انتخابات، اتفاق می‌افتاد.

معاون کارتر گفت: «بدبینی درباره همه چیز میان رأی دهندگان آمریکایی بسیار بالاست. ما ناگزیریم رو بازی کنیم. هر چقدر مشتاقتر جلوه کنیم، بهره‌برداری خمینی خطرناکتر می‌شود.»

دولت از طریق سوئیس پاسخی دقیق به تهران فرستاد. نظامی آمریکایی گفت: «ما می‌گوییم که می‌خواهیم با شرایطی موافقت کنیم که تا حدی با قوانین آمریکا معارض نباشد.»

کارتر در شب یکشنبه پنج دقیقه‌ای در تلویزیون ظاهر شد و گفت تصمیم مجلس مبنی بر دادن مسئولیت گروه‌گانه‌ها به دولت به جای اشغالگران، «پیشرفت قابل توجهی» است. کارتر قول داد که شرف ملت محفوظ بماند و گروه‌گانه‌ها را به سلامت به کشور بازگرداند. او در فکر ترفندی سیاسی بود. «ما دو انتخاب ملی مهم در پیش داریم. مطمئن باشید که تصمیمات من درباره این موضوع متأثر از تقویم نیست.» پس از آن به آخرین سفر تبلیغاتی خود رفت.

ریگان، البته، در انتخابات روز بعد پیروز شد. ناظران فکر می‌کنند حجم

تبلیغات بر روی بازگشت احتمالی گروگانها در آخر هفته عاملی اساسی بوده است. امیدها بالا رفته بود اما در روز انتخابات، روز ۳۶۷، آمریکاییها هنوز در اسارت بودند.

مسئله گروگانها جراحی بر اداره کشور بود. مدام به رأی دهندگان یادآور می شد که رئیس جمهور کاری جز انتظاری کی ساله نتوانسته انجام بدهد. یکی از معاونان کارتر گفت: «این موضوع زخم را باز می کرد.»

روز ۴۱۸

روز بعد از انتخاب ریگان، رجایی گفت این انتخاب تأثیری بر روند مذاکرات آزادی گروگانها ندارد. ایرانیها برای کارتر مسئله ایجاد کرده بودند. او یک بار دست به اسلحه برده بود اما بقیه زمان را به نرمی سخن گفته بود و خطای فاحشی از او سر نزده بود. ایرانیها نمی دانستند چگونه بفهمند میانۀ ریگان با اسلحه چگونه است.

جنگ هم درگرفت بود. حمله ای که عراقیها انتظارش را داشتند، ناکام مانده بود. خرمشهر سقوط کرده بود. اما شبه نظامیان ایرانی هنوز مقاومت می کردند. آبادان آشفته بود. نیروی نظامی ایران سقوط نمی کرد. نیاز به درجه ای دانشگاهی نبود تا متوجه شد و اشنگتن نمی خواهد کشوری سرشار از نفت به دامان شوروی بیفتد.

در ۱۰ نوامبر، روز ۳۷۳، وارن کریستوفر پاسخ آمریکا را به واسطۀ الجزایری در الجزیره تحویلی داد.

کارتر گفت که «بقیه اش به ایرانیها بستگی دارد. من برنامه ای یک ساله در ذهن داشتم که هیچ وقت فرصتی دست نداد.»

۱۶ نوامبر روز ۳۷۹: هنری کیسینجر می گوید انتظار دارد که گروگانها

قبل از اینکه ریگان در ۲۰ ژانویه، روز ۴۴۴، قدرت را در دست بگیرد، آزاد شوند.

۱۷ نوامبر، روز ۳۸۰: رفسنجانی، رئیس مجلس، می‌گوید مجلس رأی خود را داده است. مسئله اکنون در دست دولت است.

۲۰ نوامبر، روز ۳۸۳: ایالات متحده «اصولاً» بیانیه ایران را می‌پذیرد. جزئیات برای مذاکره باقی می‌ماند.

۲۲ نوامبر، روز ۳۸۵: رجایی می‌گوید پاسخ آمریکاییها «صریح و روشن نیست». آمریکا باید پاسخ دیگری بفرستد.

۵ دسامبر، روز ۳۹۸: ایالات متحده می‌گوید تعلل بیشتر می‌توان حل بحران را در ابتدای ۱۹۸۱ به خطر بیندازد.

۱۱ دسامبر، روز ۴۰۴: ایران می‌گوید تصمیم آمریکا را در مورد مالکیت اموال شاه نمی‌پذیرد.

۱۲ دسامبر، روز ۴۰۵: ایران می‌گوید پاسخهای آمریکا «مثبت‌تر» شده است.

۲۰ دسامبر، روز ۴۱۳: رجایی گفت دارایی شاه تنها مسئله باقیمانده است.

۲۱ دسامبر، روز ۴۱۴: ایران می‌گوید ایالات متحده باید ۲۴ بیلیون دلار در الجزیره بسپرد. این مبلغ تخمین دارایی شاه و داراییهای بلوکه شده ایران است. ماسکی می‌گوید که این مسئله «نامعقول» است. دیگران آن را مبلغ گزافی می‌دانند.

ایران با ۲۴ بیلیون دلار می‌توانست ۱۲ ناو هواپیمابر بخرد. دوروتی مورفیلد به گزارشگر تلویزیون خاطر نشان کرد که ایرانیها تاجر فرش هستند. تقریباً همهٔ سخنرانها می‌خواستند از بحران خلاص شوند.

رجایی گفت: «ان شاء الله مسئله‌ای به نام گروگانها نخواهیم داشت. آمریکاییها می‌توانند در کریسمس یا در عید یا تولد یا هر وقت آنها بخواهند، در خانه باشند.»

آیت‌الله بهشتی گفت: «آمریکا مجبور است خواسته‌های ما را تأمین کند. مشکل خاصی برای حل نهایی مسئله وجود ندارد.»

ماسکی گفته مسئله‌ای که هست این است که ایران از ایالات متحده می‌خواهد قوانین کشور را برای تأمین خواسته‌های آنها زیر پا بگذارد.»

در این کریسمس کشیشی آمریکایی حضور نداشت. اما ایرانیان به فرستاده واتیکان در تهران اجازه دادند که مراسم مذهبی کریسمس را برگزار کند. او با چشمان بسته به جایی، ظاهراً آپارتمان، هدایت شد.

بهزاد نبوی، رئیس کمیسیون ایرانی قضیه گروگانها گفت که زندانیان در هتل زندگی می‌کنند. آمریکا معتقد بود که بعضی از آنها در زندان هستند. نبوی گفت: «بیشتر از یک سال است جیره غذایی و لوازم در اختیارشان است. ما نگران نیستیم، اگر مجبور شویم آنها را تا ده سال نگه می‌داریم.»

ایرانیها فیلم مراسم کریسمس گروگانها را به ایالات متحده فرستادند. سی و چهار تن از آنها در این فیلم حضور داشتند. اولین تصاویر از هرن و متریکنو، متهمان به جاسوسی نیز در این فیلم دیده می‌شد. دو گروگان زن روبان زرد، علامت به خاطر داشتن، بر موهایشان زده بودند.

کاترین کوب از خانواده‌اش خواست به آیوا بازگردند. هم اتاقی کوب، الیزابت سویفت گفت: «به همه بگویید همه چیز خوب است.»

کوب گفت: «من حس خوبی دارم، وزن کم کرده‌ام که به خاطر آن متشکرم.»

استولاترباخ گفت: «خداوند ما را و آمریکا را حفظ کند.»

جوزف هال به همسرش، چرلین، در مرلند گفت: «من هنوز به این واقعیت عادت نکرده‌ام، اما می‌توانم تحمل کنم اگر تو مشکلی نداشته باشی.» فیلیپ وازد به پسرش، اسکات، گوشزد کرد که دانه دادن به پرنده‌ها در زمستان را فراموش نکند.»

جان میله ریش داشت و گفت: «لطفاً نگران نباشید. من خوبم. گاهی افسرده می‌شویم اما در مجموع خوبم.»

ونیونا، مادر جان مک کیل، پسرش را که دید عصبانی شد: «من وقتی به این مسئله فکر کردم که او کریسمس را آنجا بوده است، خونم به جوش آمد.» باربارا روزن با عصبانیت در بروکلین گفت: «آنها قربانی آدم‌ربایی گروهی هستند.» لویزا کندی پرسید: «چرا آنها چنین کاری کردند؟ چون ما را به اجابت خواسته‌های مجبور کنند که دلمان نمی‌تواند اجابت کند.» رونالد ریگان معتقد بود که جیمی کارتر اغلب می‌خواهد چیزی بگوید اما از نظر دیپلماتیک جلو زبانش را می‌گیرد. ریگان «گروگانگیرها را جنایتکار و رباینده» می‌دانست.

آلیسا کثوف نگران بود که ریگان دست به اسلحه ببرد. او می‌گفت: «آنچه این کشور نیاز دارد، شکیبایی است.» به ترتیب روز ۴۱۸ هم گذشت و قضیه همچنان ادامه داشت.

روز ۴۴۴

در پایان، پایانی که در آخرین لحظه‌ها فرا رسید، آنها آنچه را گرفته بودند - آدمها را - تحویل دادند. ما هم پول را برگرداندیم. ایرانیاها تا زمان تعویض دفتر ریاست جمهوری میان کارتر و ریگان تعلل کردند.

رونالد ریگان به منظور تسریع مذاکرات و شاید برای پاسخی به هتک حرمت میلیونها آمریکایی، گفت: «من فکر نمی‌کنم که شما برای آدمهایی که بربرها بوده‌اند، غرامت بپردازید.»

نمایندگان مجلس در پاسخ تشبیه آنها به بربرها فریاد «مرگ بر آمریکا» سر دادند. بهزاد نبوی، وزیر سی و هشت ساله‌ای که اکنون مسئول مذاکره درباره گروگانها بود، آرامتر بود. «ما این حرف را جدی نمی‌گیریم. ریگان فکر می‌کند که در فیلمهای وسترن بازی می‌کند و باید رفتارهای وحشیانه داشته باشد.»

حتی آیت‌الله بهشتی نرم شده بود: «هر توافقی که در الجزیره بشود، ما می‌پذیریم.» احمد عزیزی، یکی از اعضای کمیسیون ویژه گروگانها، گفت که ایران باید با مبلغ کمتر از ۲۴ بیلیون دلار موافقت کند. هر دو طرف پول را چسبیده بودند و سه طرف مذاکره در جلو همه بودند. عبدالکریم غریب، سفیر ایران؛ ریدا مالک، سفیر ایالات متحده و محمد مصطفایی، رئیس بانک مرکزی.

نبوی گفت: «گروگانها مثل میوه‌ای هستند که همه آبش کشیده شده است.» در ۱۸ ژانویه، روز ۴۴۲، اعلان پایان مهلت ابلاغ شد. دو هواپیمای ۷۲۷ الجزایری در تهران بودند. دوروتی مورفیلد گفت: «همیشه می‌شنویم مواظب باش، مواظب باش، اما گوش سپرده به این نصیحت دشوار است.»

دوشنبه ۱۹ ژانویه، روز ۴۴۳، نبوی بانکهای خصوصی آمریکا را متهم به «بهانه تراشی» در مورد ضمیمه توافقی که کریستوفر امضا کرده بود، کرد. پزشکهای الجزایری گروگانها را معاینه کردند اما بسوئینگ‌ها روی زمین بودند. بسیاری معتقد بودند که «تاجران فرش» بنیادگرای اسلامی و انقلابیانی که شاه را تا دم مرگ دنبال کرده بودند، تا آخرین دقایق ریاست

جمهوری کارتر، عذابش خواهند داد.

جیمی کارتر سی و نهمین رئیس جمهور آمریکا وقتی ظهر روز بعد
چهلمین رئیس جمهور آمریکا جایش را می‌گیرد، ممکن است فکرهای
مشابهی داشته باشد.

روزنامه‌نگاری پرسید که آیا گروگانها در حال پرواز هستند. کارتر،
اکنون فقط به عنوان ناظر پاسخ داد: «چیزی نمی‌داند.»

اما هنگامی که او این حرف را می‌زد، حتی الجزایری با ۵۲ آمریکایی
فرودگاه مهرآباد را ترک می‌کرد. هواپیما با شعار «مرگ بر آمریکا» مشایعت
می‌شد. هواپیما خاک ایران را ترک می‌کرد و در تاریکی شب مهتابی گم
می‌شد.

بنج دقیقه قبل از نه شب به وقت تهران، روز ۴۴۴ بود.

و دیگر موضوع تمام شده بود.

ضميمة ٢

آن ٥٢ نفر

کلار کورت لند بارنز

بارنز ۳۵ ساله و اهل فالز چارچ، ویرجینیا است.

ویلیام بلک

بلک، اهل کلمبیای غربی، کارولینای جنوبی است. او در ستیل، واشنگتن بزرگ شده است. قبل از پیوستن به وزارت کشور در سال ۱۹۷۴، ۲۲ سال در نیروی دریایی و نیروی هوایی خدمت کرده است. او در سفارت کارمند مخابرات و مرموزات بود. ۴۴ سال دارد و ازدواج کرده است. او و همسرش، آنجلا، دو پسر دارند: استیون، دوازده ساله و آلن، چهارده ساله.

رابرت بلوکر

بلوکر اهل لیتل راک شمالی، آرکانزاس، فارغ التحصیل دبیرستان لیتل راک و دانشگاه ویسکانسن است. او در نیروی دریایی خدمت کرده است و بعد در ۱۹۵۸ به وزارت کشور پیوسته است. او کارمند اقتصادی بود و در امور نفتی متخصص است. بلوکر پنجاه و سه ساله و مجرد است.

دونالد کوک

کوک (که دوستانش «دانی» صداش می‌کردند) اهل لانگ ایسلند، نیویورک است. در کلوند بزرگ شده است و در مفیس، تِسی، زندگی می‌کند. او بیست و پنج سال دارد. از دانشگاه ایالتی اوهایو در زمین‌شناسی مدرک گرفته و کارورزی خود را در اقتصاد گذرانده است. کوک در نوامبر ۱۹۷۸ به وزارت خارجه پیوست؛ در ژوئیه ۱۹۷۹ به تهران فرستاده شد و به عنوان کنسول، یار در سفارت خدمت می‌کرد.

ویلیام وافرتی

وافرتی حدود سی و سه سال دارد. او در سالهای ۶۵-۱۹۶۳ در دبیرستان

مرکزی تولسا بوده است. بعد از آن به مدرسه نظامی اوکلاهما در کلارمور رفت. او به دانشگاه ایالتی اوکلاهما رفت و در ارتش ثبت نام کرد؛ بعد به وزارت کشور رفت. او اهل آسنینگ، نیویورک است.

رابرت انگل مان

انگل مان ستوان نیروی دریایی و اهل هورست، تگزاس است. سی و سه سال دارد و وابسته نیروی دریایی در سفارت بود. کمتر از یک هفته از مأموریتش گذشته بود که گروگان گرفته شد.

ویلیام گالی گوز

گالی گوز، تفنگداری بود که در مرز مکزیک - آمریکا، کارلراوو، بزرگ شده بود. او بیست و دو سال دارد و بزرگترین فرزند خانواده است. فارغ التحصیل دبیرستان پیوبلو است. فوتبال بازی می کرد، در کریکت وارد بود و ورزشهایی را که در هوای آزاد انجام می شد، دوست داشت. در ۱۹۷۷، یک سال بعد از فارغ التحصیلی، به نیروی دریایی پیوست و مأموریتی به اوکیناوا داشت. او در ثانویه ۱۹۷۹ به تهران فرستاده شد.

بروس ژرمن

ژرمن کارمند مالی، چهل و سه ساله در راکویل، مریلند زندگی می کند. بنا به گفته همسرش، مارچی، پنج هفته قبل از گروگانگیری به تهران رسیده بود.

دان ژیلت

ژیلت، فارغ التحصیل دبیرستان همپفیلد (پنسیلوانیا) بیست و چهار سال دارد و در کلمبیا، پنسیلوانیا زندگی می کند. او در ۱۹۷۵ به نیروی دریایی پیوست و در ژوئیه ۱۹۷۹ به عنوان متخصص مخابرات به تهران آمد.

آلن گلاسنسکی

گلاسنسکی بزرگترین فرزند خانواده، بیست و نه ساله، مهندسی که در سفارت به عنوان کارمند امنیت کار می‌کرد. مادرش، پیرل، یکی از بستگان گروگانها بود که به منظور تلاش برای آزادی گروگانها به دیدار رهبران اروپایی رفت. او اهل سیلور اسپرینگز، مریلند است.

جان گریوز

گریوز دبیر سابق در دیترویت، میشیگان، پنجاه و سه سال دارد. در ۱۹۶۳ به وزارت کشور پیوست؛ در ویتنام و آفریقا خدمت کرد. خدمات شایسته‌ای در مأموریتش به کنگو در ۱۹۶۴ انجام داد. در ۱۹۷۳ به سمت بازرسی ارشد وزارت خارجه منصوب شد. او و همسرش، بونی، شش فرزند دارند.

جوزف هال

هال، اهل اوکلاهاما در پند، اوریزون، بزرگ شد. سی و یک سال دارد و بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان پند در ۱۹۶۷ به ارتش پیوست. او در اندونزی و یونان خدمت کرده است. در اگوست ۱۹۷۹ به ایران فرستاده شد. هال مأمور به خدمت بود. او با چرلین ازدواج کرده است و در لیتل فالز، مینوستا، زندگی می‌کنند.

کیوین هرمنینگ

هرمنینگ بیست ساله جوانترین گروگان است. اوّل برای رفتن به آلمان غربی انتخاب شد، در آخرین لحظات دستور رفتن به تهران دادند. در ۱۹۷۷ از دبیرستان فارغ التحصیل شد. او بزرگترین فرزند خانواده است. والدینش وقتی سیزده ساله بود از هم جدا شدند. مارش، باربارا با کنیث تیم ازدواج کرده است. خانم تیم در ۱۹۸۰ به ایران آمد و تلاشی ناموفق برای آزادی پسرش انجام داد.

دونالد ر. هومان

هومان، پزشک نیروی دریایی، شش سال در وزارتخانه بود. او به دبیرستان جیمز مارشال در ساکرافت، کالیفرنیا، رفته بود و در ساکرامنتو غربی زندگی می‌کرد. او در آگوست ۱۹۷۹ از آلمان به سفارت آمریکا در تهران منتقل شد. همسر و دو پسرش همچنان در آلمان غربی بودند. او سی و نه سال دارد.

لاند هُلند

هلند پنجاه و سه ساله و اهل اسکیلز ماند، ایلینویس، است و در فرنکس، ویرجینیا، زندگی می‌کند. ارتشی و کهنه سرباز ویتنام است. هلند در آگوست ۱۹۷۹ برای مأموریتی سه ساله به تهران رفت. او به عنوان مسئول امنیت سفارت در تهران خدمت می‌کرد. ازدواج کرده است و شش فرزند دارد.

مایکل هاوَلند

هاولند سی و چهار ساله، اهل الکساندریا، ویرجینیا است. یکی از سه گروگانی است که در وزارت خارجه به اسارت گرفته شدند.

چارلز الف. جونز

جونز اهل ممفیس، تنسی، است. بعد از فارغ التحصیلی از دبیرستان به نیروی هوایی پیوست. بعد از اخراجش در ۱۹۶۲ به عنوان کارآموز کار کرد و بعد به وزارت خارجه پیوست. او در مصر، آلمان غربی، کنگو، اسرائیل و فرانسه خدمت کرده است. جونز اپراتور دورنگار آژانس مخابرات بین‌المللی بود. چهل ساله است، ازدواج کرده و چهار فرزند دارد. او تنها گروگان سیاه‌پوست در بین ۵۲ گروگان باقیمانده است.

مالکوم کالپ

کالپ گروگانی است که ربایندگان او را با استناد به اوراقی که نشر کرده‌اند به

جاسوسی متهم کرده‌اند. او چهل و دو سال دارد و اهل فرفکس، ویرجینیا است.

مورهد کندی

کندی فارغ التحصیل مدرسه حقوق هاروارد، اهل واشنگتن و دانش‌پژوه حقوق اسلامی و کارشناس اقتصادی است. او در سپتامبر ۱۹۷۹ به ایران رفت و به عنوان متخصص اقتصادی برای وزارت کشور کار می‌کرد. پنجاه سال دارد، ازدواج کرده است و چهار فرزند دارد. همسرش، لویزا، سخنگوی FLAG، گروه بستگان گروگانها را در نشست اروپا رهبری می‌کرد.

ویلیام ف. کثوف

کثوف، پنجاه ساله و اهل والتهام، ماساچوست، است. فارغ التحصیل کالج بوستون و دانشگاه بوستون است. او معلمی با سابقه است. او مدیر مدرسه آمریکایی در تهران بود، مؤسسه‌ای خصوصی که بعد از سقوط شاه بسته شد. او در اول نوامبر ۱۹۷۹ به ایران بازگشت تا اسناد مدرسه را جمع‌آوری کند. او در هنگام اشغال سفارت در آنجا بود. در تهران اغلب به او خیره نگاه می‌کردند؛ هیکل تنومند دارد، دو متر و ده سانتی متر قد و بیش از ۱۳۵ کیلوگرم وزن اوست.

استیو کیرتلی

کیرتلی سرباز نیروی دریایی و اهل لتیل راک، آرکانزاس از سربازان امنیتی سفارت بود. او از دبیرستان مک کلان در لتیل راک، اخراج شده بود، او به مسئولان مدرسه نامه نوشته بود و از چگونگی دریافت مدرکش سؤال کرده بود. او گفته بود که می‌خواهد بعد از اتمام خدمتش در نیروی دریایی به کالج برود. کیرتلی بیست و دو ساله از خانواده‌ای نظامی بود. پدرش معلول جنگ

جهانی دوم و دو برادرش و خواهرش در خدمت ارتش بودند.

کاترین کوب

کوب یکی از شش دختر هارولد والیس کوب، در مزرعه‌ای کوچک در آیوزا بزرگ شد و به کالج وارت بورگ، مدرسه‌ای لوتری در ویورلی، آیورا، رفت. او سالها برای کلیسا کار می‌کرد، بعد معلم شد. او در ژوئن ۱۹۶۹ به وزارت خارجه پیوست و در آفریقا و رومانی خدمت کرد. کوب پنجاه و سه ساله کارمند آژانس مخابرات بین‌المللی و مدیر انجمن ایران - آمریکا در تهران بود.

فردریک لی کوپکه

کوپکه که با نام «ریک» شناخته می‌شد از بومیان آمریکا است. او بخشی از کودکیش را در منطقه میرز در جنوب غربی اوکلاهاما گذراند و در دبستانی در آنجا درس خواند. او به دانشگاه کامرون در لاوتن، اوکلاهاما رفت. بعد از آن به وزارت کشور پیوست. او در بخش مخابرات وزارت خارجه در سینی کار می‌کرد و برای مأموریت در ایران داوطلب شد. کوپکه می‌خواست که در پنجم نوامبر، یک روز بعد از اشغال سفارت، تهران را ترک کند. او سی و چهار سال دارد و در فرانسس ویلی، ایندیانا زندگی می‌کند.

بروس ل. لینژن

لینژن، پنجاه و هفت ساله است. یکی از گروه‌گانهایی است که در وزارت خارجه به اسارت گرفته شدند. او کاردار سفارت بود، بالاترین مقامی که در زمان اشغال سفارت در ایران حضور داشت. لینژن سابقه‌ای سی ساله در وزارت خارجه دارد. او به عنوان سفیر آمریکا در مالت و قائم مقام معاون وزارت کشور در امور اروپا خدمت کرده است. او و همسرش، پنی، سه پسر

دارند و در بشیدا، مریلند، زندگی می‌کنند.

استیو لاتریاخ

لاتریاخ فارغ التحصیل دبیرستان جامیناد در دیتون، اوهایو است. از دانشگاه ایالتی بولینگ لیسانس و از دانشگاه میشیگان فوق لیسانس دریافت کرده است. او در کتابخانه‌ای در فریسنو کار می‌کرد. بعد به وزارت خارجه پیوست. لاتریاخ سی و نه سال دارد و کارش را در ۱۹۷۸ در واشنگتن آغاز کرده است. در مارس ۱۹۷۹ به ایران فرستاده شد تا تکلیف اموال آمریکاییهایی که قبلاً ایران را ترک کرده بودند، روشن کند.

گری لی

لی اهل فالز چارچ، ویرجینیا است. او به عنوان مسئول بازرگانی در سفارت به مدت چهار سال کار می‌کرد. او سابقاً کارمند کنسول بمبئی بود. متأهل است و یک دختر دارد. او سی و هفتمین سالروز تولدش را در اسارت گذراند.

پل لویس

لویس، گروهان نیروی دریایی است و در نیروی گارد امنیتی سفارت خدمت می‌کرد. درست یک روز قبل از اشغال سفارت به تهران رسید. او در سال ۱۹۷۵ از دبیرستان هومر فارغ التحصیل شد، جایی که عضو تیم فوتبال بود. او در سال ۱۹۷۷ در نیروی دریایی نام‌نویسی کرد و قبل از انتقال به ایران در بوداپست خدمت می‌کرد.

جان. و. لیمبرت

لیمبرت کارمند سیاسی وزارت کشور بود. سی و هفت سال دارد و اهل واشنگتن است. متأهل است و یک پسر و یک دختر دارد.

جیمز مایکل لوپز

لوپز فارغ التحصیل ۱۹۷۶ دبیرستان کلوب در آریزونا بود. بیست و دو سال دارد. شش ماه در کالج بود و بعد به نیروی دریایی پیوست و به گروه‌بانی ارتقا یافت.

جانن مک کیل

گروه‌بان نیروی دریایی و اهل اسپرینگز، تگزاس است. در دبیرستانی در حومه دالاس درس خواند. در تابستان ۱۹۷۹ برای دومین‌مأموریت با نیروی دریایی اعزام تهران شد. او درخواست کرد در مدرسه مخصوص گارد امنیتی سفارت خدمت کند.

مایکل ج. مترنیکو

مترنیکو سی و چهار سال دارد. او در اولیفت، پنسیلوانیا متولد شده است. از دانشگاه جورج تاون فارغ التحصیل شد. اولین بار به عنوان داوطلب هیئت صبح به خاورمیانه آمد. این هیئت در ترکیه و ایران فعالیت می‌کرد. بعد به وزارت کشور پیوست و در سوریه، یونان و ایران به کار گماشته شد. او کنسول تبریز بود.

جری میله

میله مجرد و فارغ التحصیل دبیرستان هورست، پنسیلوانیا است. او در نیروی دریایی خدمت کرده است و در ۱۹۶۲ به وزارت کشور پیوست. در مارس ۱۹۷۹ به سفارت آمریکا در تهران اعزام شد. میله چهل و دو سال دارد.

مایکل مولر

مولر گروه‌بان دوم نیروی دریایی و اهل لوپ سیتی، نبراسکا است. سربازی با نه سال سابقه در وزارتخانه است. مولر قبل از انتقال به گارد امنیتی

سفارت در تهران در ژوئیه ۱۹۷۹ دو سال در سفارت آمریکا در اسلام آباد، پاکستان خدمت کرده بود. او بیست و نه سال دارد، متأهل است و دو فرزند دارد.

برت مور

مور مشاور وزارتی سفارت، در ژوئیه ۱۹۷۹ بعد از خدمت در آفریقا، فرانسه، کانادا به تهران اعزام شد. پنجاه و پنج سال دارد. او و همسرش، مار جوری، چهار فرزند دارند. او اهل مانت ورنون، اهایو است.

ریچارد موری فیلد

موری فیلد اهل سن دیه گو، کالیفرنیا است. از دانشگاه سن فرانسیسکو لیسانس گرفته است و فوق لیسانس را از دانشگاه کالیفرنیا اخذ کرده است. او در ۱۹۵۳ بعد از دو سال خدمت در ارتش به وزارت کشور پیوست. او در تابستان ۱۹۷۹ به عنوان سرکنسول سفارت در تهران منصوب شد. او پنجاه و یک سال دارد. او و همسرش، دوروتی، دو پسر دارند.

پُل نیدهام

نیدهام، افسر نیروی دریایی و اهل بلیوی، نبراسکا است. در لجستیک نیروی هوایی در پایگاه هوایی رایت پاترسون در اوهایو خدمت می‌کرد. او برای مأموریتی موقت به دلیل توافق ایرانیها برای تعمیر و نگهداری خدمت می‌کرد. نیدهام، سی ساله، از همسرش جدا شده بود.

رابرت س. اد

اد دیپلمات بازنشسته‌ای است که به مأموریتی موقت رفته بود. اد که شصت و چهار سال دارد معتقد است که مسن‌ترین گروگان است. اد برای مأموریتی ۴۵ روزه در ۱۳ اکتبر ۱۹۷۹ به تهران رفت. او اهل مان سیتی، آریزونا است و

متأهل است.

گریگوری الف. پرسینگر

پرسینگر، گروه‌بان نیروی دریایی است، اهل سی‌فورد، دلاور، است. دومین مأموریتش به تهران بود. او داوطلب خدمت در گارد سفارت پس از سقوط شاه بود. او روز تولد بیست و سه سالگی‌اش در روز کریسمس ۱۹۸۰ را در اسارت بود.

جری پلوتکین

پلوتکین تاجری است که برای اولین بار به خارج از ایران سفر می‌کرد. به صورت اتفاقی هنگام اشغال سفارت در آنجا بود. او که فروشنده لوازم خانگی بود، چهل سال دارد و با دیورا ازدواج کرده است. او اهل شرمن اوکز، کالیفرنیا است.

رجیس راگان

راگان گروه‌بان یکم ارتش است، در آلمان و ویتنام خدمت کرده است. نشان ستاره برنز و چندین نشان دیگر دریافت کرده است. او در ۱۹۷۴ به سمت گارد سفارت در تهران انتخاب شد. راگان سی و هشت ساله و اهل جانر تاون، پنسیلوانیا است.

دیوید رودر

رودر، ستوان نیروی هوایی، در وایت فیش، ویسکانسن، بزرگ شده است؛ جایی که پدرش معاون مدیر دبیرستان بود. رودر در دبیرستان فوتبال بازی می‌کرد. او بعد از فارغ التحصیلی از کالج به نیروی هوایی پیوست و بیش از ۱۰۰ مأموریت رزمی در ویتنام انجام داد. او وابسته نظامی نیروی هوایی در تهران بود. و فقط ۳ روز قبل از اشغال سفارت به تهران رسیده بود. رودر

سی و هشت سال دارد. او و همسرش، سوزی، دو فرزند دارند.

باری روزن

روزن اهل بروکلین، نیویورک است. او وابستهٔ مطبوعاتی سفارت بود. سی و پنج ساله است و دو فرزند دارد. همسرش باربارا، در میان گروه بستگان گروگانها بود که با رهبران اروپا ملاقات کردند تا به آنها کمک کنند.

ویلیام ب. رویر

رویر، معلم مدرسه و چهل و نه ساله است. او از ۱۹۶۳ در خاورمیانه کار کرده است. او و آمریکایی دیگری در انجمن ایران و آمریکا کار می‌کرد که رپوده شدند و به سفارت منتقل شدند. او اهل تگزاس است و از دانشگاه تگزاس فارغ التحصیل شده است.

توماس شافر

شافر، افسر نیروی هوایی، نزدیک به سی سال در ارتش خدمت کرده است. در ۱۹۷۸ برای مأموریتی ۳ ساله در ایران انتخاب شد و با سمت وابسته دفاعی سفارت خدمت می‌کرد. در آوریل ۱۹۸۰ وقتی در اسارت بود به سمت سرپرست گروه آموزش افسران ذخیره انتخاب شد. این حکم از آگوست مؤثر است. او پنجاه ساله و اهل توکوما، واشنگتن است. او و همسرش، بتی، یک پسر دارند.

چارلز اسکات

اسکات، ستوان ارتش، در ۱۹۷۹ برای رفتن به سفارت در تهران انتخاب شد. این دومین مأموریت اسکات در ایران بود. او قبل از اعزام به ویتنام، در ایران وابستهٔ نظامی بود. چهل و هشت سال دارد و اهل استن مانتین، جورجیا

است. متأهل است و دو فرزند دارد.

دونالد الف. شارر

شارر، کارمند وزارت کشور، سابقاً در پایگاه هوایی - دریایی ویرجینیا بیچ خدمت کرده است. خانواده او در چزاییک، ویرجینیا، زندگی می‌کنند.

رودنی و. سیک‌مان

سیک‌مان (راکی)، گروهان، در پایان آخرین سال دبیرستان در نیروی دریایی ثبت نام کرد. او در اکتبر ۱۹۷۹ برای رفتن به تهران انتخاب شد. بیست و سه سال دارد و در کراکو، میسوری، دهکده‌ای در پنجاه مایلی غرب سن لوئیس، بزرگ شده است.

جوزف سوییک

سوییک، بیست و سه ساله و اهل ردفورد تاول شیب، میشیگان، است. در هفده سالگی به دبیرستان بولینگ رفت تا به ارتش بپیوندد و به گروهان دومی ارتفا یافته است.

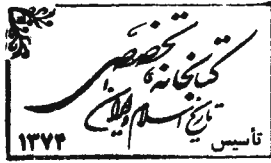
الیزابت آن سویفت

سویفت، سی و نه ساله و اهل واشنگتن است. از نظر رتبه، دومین کارمند سیاسی سفارت بود.

ویکتور تامسی

تامسی یکی از سه گروگانی بود که در وزارت خارجه در تهران نگه داشته شده بودند. او فارغ التحصیل ۱۹۵۹ دبیرستان اسپرینگ فیلد و فارغ التحصیل ۱۹۶۳ دانشگاه اوریشن است او در ۱۹۶۷ به وزارت خارجه پیوست و در ۱۹۷۶ به ایران رفت. سی و نه سال دارد، ازدواج کرده است و دو فرزند دارد. او در مک لین، ویرجینیا، زندگی می‌کند.

اداره امرا



۲۳۲ ❖ بحران ۴۴۴ روزه در تهران

فیلیپ ر. واژد

واژد، سی سال دارد و در کال پپر، ویرجینیا، زندگی می‌کند. او و همسرش، کانی، یک پسر به نام اسکات دارند.